شعلهٔ جاوید

ارگان مرکزی

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است که عمدتا در خدمت تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی، مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) قرار دارد.
(اساسنامه حزب)

شماره بیست و سوم | دور سوم | جوزای ۱۳۸۹ (جون ۲۰۱۰)

سرمقاله:

تبلیغ برای یک چهره معلوم الحال تسلیم طلب باید متوقف گردد

امپریالیست های اشغالگر به رهبری امپریالیست های امریکایی حضور نظامی شان در افغانستان را پیوسته سنگین تر و سنگین تر می سازند، اما در عین حال از آغاز خروج تدریجی قوای اشغالگر از افغانستان در اواسط سال ۲۰۱۱ حرف می زنند. بدینسان آنها تلاش دارند که روکشی برای افزایش پیوسته قوت های اشغالگر در افغانستان و گسترش ساحه عملیات نظامی تجاوزکارانه در منطقه فراهم نمایند و تاثیرات سوء این اقدامات جنگی را در افغانستان، منطقه و جهان، منجمله در افکار عامه کشور های خود شان، تخفیف دهند.

صفحه ۲

اول می ۱۳۸۹ - ۲۰۱۰ یکصد و بیست و چهارمین سالگرد روز جهانی کارگر و ششمین سالگرد تدویر کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان

صفحه ۳

نیاز به ادای یک مسئولیت مبارزاتی عاجل

فراخوان حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای ایجاد همسویی و هماهنگی مبارزاتی میان تمامی نیروها و شخصیت های انقلابی کمونیست و ملی - دموکرات افغانستانی صفحه ۴

صلحخواهی اشغالگران و خاینین ملی کاملا مردود است

اعلامیه حزب بمناسبت تدویر جرگه نامنهاد صلح صفحه ۵

یاد رفیق استاد یوسف مومند (رفیق عیسی) را گرامی داریم!

اطلاعیه حزب بمناسبت درگذشت رفیق زنده یاد صفحه ۷

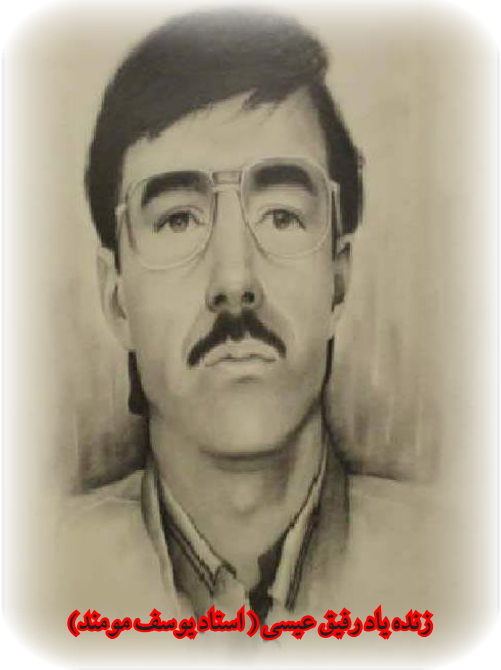

زنده یاد رفیق عیسی (استاد یوسف مومند)

راه سرخ رفیق مبارز و انقلابی استاد یوسف "مومند" را گرامی میداریم

گزارش مختصری از جریان برگذاری محفل یاد بود رفیق عیسی (استاد یوسف مومند) توسط هواداران" حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان " در اروپا صفحه ۸

پیام تسلیت

پیام تسلیت هیئت مرکزی جمعیت انقلابی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست های عراقی و رهبری جنبش کمونیستی مائوئیستی انقلابی مراکش بمناسبت درگذشت رفیق عیسی (استاد یوسف مومند) صفحه ۱۱

تبلیغ برای یک چهره معلوم الحال تسلیم طلب باید متوقف گردد

امپریالیست های اشغالگر به رهبری امپریالیست های امریکایی حضور نظامی شان در افغانستان را پیوسته سنگین تر و سنگین تر می سازند، اما در عین حال از آغاز خروج تدریجی قوای اشغالگر از افغانستان در اواسط سال ۲۰۱۱ حرف می زنند. بدینسان آنها تلاش دارند که روکشی برای افزایش پیوسته قوت های اشغالگر در افغانستان و گسترش ساحه عملیات نظامی تجاوزکارانه در منطقه فراهم نمایند و تاثیرات سوء این اقدامات جنگی را در افغانستان، منطقه و جهان، منجمله در افکار عامه کشور های خود شان تخفیف دهند. بر علاوه آنها کوشش می کنند که تجاوز، اشغالگری و دست نشانده سازی در افغانستان را که طی بیشتر از نه سال گذشته مداوما به ضرر شان انکشاف نموده است، بر خلاف این روند عملا جاری، پیشاپیش در اثر افزایش قوت های جنگی و عملیات نظامی، موفقیت آمیز و پیروزمند جا بزنند.

اوباما موقعیکه در داخل امریکا و در مورد " آمدن سربازان به خانه " حرف می زند، از آغاز برگشت آنان در اواسط سال ۲۰۱۱ صحبت می کند، ولی موقعیکه در پایگاه بگرام، در جریان یک سفر غیر مترقبه به افغانستان، با افسران و سربازان امریکایی مستقر در این پایگاه، راجع به " رفتن آنان به خانه " سخنرانی می کند، روی تکمیل ماموریت قوای امریکایی در افغانستان تاکید می نماید و به زبان و لهجه جنگی به آنان می گوید که تا آن زمان در این کشور خواهند بود.

نباید فراموش کرد که یک " موافقتنامه استراتژیک " پنجاه ساله میان دولت امریکا و رژیم پوشالی و همچنان میان دولت برتانیه و رژیم پوشالی در مورد " حمایت امنیتی دراز مدت " آنان از " افغانستان " وجود دارد. آنچه حدود و ثغور استراتژی امپریالیست های امریکایی و همچنان استراتژی امپریالیست های برتانوی را در افغانستان معین می نماید، همین موافقتنامه های استراتژیک است و نه این یا آن سخنرانی رئیس جمهور دولت امریکا یا نخست وزیر دولت برتانیه. محتویات اجمالی این موافقتنامه ها منتشر شده، اما متن کامل شان آنچنان سری نگه داری شده که حتی پارلمان و کابینه رژیم پوشالی نیز از آن ها اطلاع دقیق ندارند. هر باری که مقامات عالیرتبه دولتی امریکا و برتانیه، بنا به ضرورت های گذرای سیاست داخلی و یا منطقه یی و جهانی شان، موضوع خروج قوا از افغانستان را به میان می کشند، شاه شجاع سوم به اعوان و انصارش اطمینان می دهد که:

" حضور نظامی جامعه بین المللی در افغانستان مبتنی بر تعهدات استراتژیک دراز مدت امنیتی در قبال افغانستان است. "

در هر حال، قرار داد مستعمره سازی پنجاه ساله افغانستان میان دولت های امریکا و انگلیس از یکطرف و رژیم پوشالی از طرف دیگر، به امضا رسیده است. فقط در صورتیکه جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در افغانستان بر پا شود و قادر گردد قوت های اشغالگر را جبرا و بصورت مکمل وادار به خروج از افغانستان سازد و یا انقلاب یا حد اقل یک تحول جدی در امریکا رخ دهد، این قرار داد های پنجاه ساله به زباله دان تاریخ می افتند، در غیر آن حتی امکان تمدید آن ها نیز وجود خواهد داشت.

باید توجه داشته باشیم که در شرایط کنونی مبارزه برای بر پایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در افغانستان از یکطرف و مبارزات انقلابی در امریکا از طرف دیگر مستقیما و بطور عمیق و گسترده ای بهم متصل و پیوسته گردیده و یکی بالای دیگری تاثیرات مثبت و یا منفی فوری و دراز مدت بجا می گذارد. از این جهت انقلابیون پرولتری در هر دو کشور باید عمیقا به صفبندی های مستقل خود شان هم در افغانستان و هم در امریکا متعهد و وفادار باشند. در غیر آن، به هر پیمانه ایکه تعهد و وفاداری به صفبندی های مستقل خود ما در افغانستان و امریکا را خدشه دار سازیم، به همان پیمانه، بجای اینکه همدیگر را مدد رسان باشیم، به همدیگر زیان می رسانیم. مثلا هر باری که " انقلاب " - نشریه حزب کمونیست انقلابی امریکا، یک چهره افشای تسلیم طلب، لویه جرگه نشین، پارلمان نشین و " مدالگیر " افغانستانی را شخصیت مورد رجوع خود قرار می دهد و از او برای اثبات موضعگیری های درست و نادرست خود در قبال افغانستان نقل قول می آورد، تعهد و وفا داری متذکره، از جانب حزب کمونیست انقلابی امریکا، بیشتر از پیش خدشه دار می گردد و سوء تفاهمات در مورد موضعگیری های حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان دامن می خورد. با تاسف باید گفت که این کار نشریه " انقلاب " دیگر به یک امر مداوم و تکراری بدل شده و حالت یک موضعگیری نسبتا با ثبات را اختیار کرده است که نمی تواند محرکات ایدیولوژیک - سیاسی معین خود را نداشته باشد. فعلا و در همین سطور نمی خواهیم روی محرکات ایدیولوژیک - سیاسی متذکره درنگ کنیم. برعلاوه بخاطر جلوگیری از سوء تفاهم در نزد خوانندگان شعله جاوید، باید تصریح نمائیم که هر گونه اختلاف ایدیولوژیک - سیاسی میان ما و حزب کمونیست انقلابی امریکا نمی تواند - و نباید - به مفهوم عدم تعهد و وفاداری به صفبندی های مستقل مان در افغانستان و امریکا تلقی گردد.اما تبلیغ مداوم و پیوسته برای شخصیت افغانستانی معلوم الحال فوق الذکر، که گرایش نشریه " انقلاب " برای انتخاب یکی از شخصیت های سیاسی " نمونه " در افغانستان را می رساند، کاری است که واضحا به صفبندی های مستقل مان در افغانستان و همچنان در امریکا زیان می رساند. حزب کمونیست انقلابی امریکا باید در مورد صفبندی کشوری و بین المللی این شخصیت معلوم الحال، که در اثر تبلیغات و نوازش های محافل معلوم الحال افغانستانی و غربی بزرگ سازی شده، دقیقا توجه نماید و تبلیغ برای او را که هم مواضع خود آن حزب و هم مواضع حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را تحت سوال قرار می دهد، متوقف سازد.

اول می - - ۱۳۸۹ - ۲۰۱۰
یکصد و بیست و چهارمین سالگرد روز جهانی کارگر
و
ششمین سالگرد تدویر کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان

اول می روز جهانی کارگر است و تجلیل از این روز برای کمونیست های انقلابی (م ل م ها) و کارگران آگاه یک وظیفه و مسئولیت انترناسیونالیستی هر ساله است. تجلیل از این روز به مفهوم تجلیل از فداکاری ها و جانفشانی های کارگران و کمونیست های انقلابی ای است که برای از میان بردن نظام مبتنی بر استثمار و ستم و ایجاد جهان فارغ از هر نوع بهره کشی، در خیزش کارگری سال ۱۸۸۶ در امریکا و خیزش های قبل و بعد از آن تا امروز، دست به مبارزه زده و قربانی های عظیمی را پذیرا گردیده اند. این مبارزه که از زمان انتشار مانیفیست حزب کمونیست توسط مارکس و انگلس شروع گردید، در طی بیشتر از یک و نیم قرن گذشته، با پیچ و خم و فراز و نشیب، در عرصه های گوناگون مبارزه طبقاتی ادامه یافته، به دستاورد های بزرگ نایل آمده و شکست های سختی را متحمل گردیده است.

اینک با گذشت یکصد و بیست و چهار سال از خیزش کارگری در امریکا، که مبنای روز جهانی کارگر در اول می گردید، نظام استثمارگرانه سرمایه داری امپریالیستی کماکان سلطه جهانی اش را بر جامعه بشری اعمال می کند و ستمگری بر کارگران و سایر زحمتکشان را ادامه می دهد. اما با وجودی که کمون پاریس به خاک و خون کشانیده شده و انقلابات پیروزمند پرولتری از انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه گرفته تا انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین، همه شکست خورده اند، ولی مبارزات انقلابی پرولتری همچنان ادامه یافته است.

پس از شکست انقلاب چین در اواسط دهه هفتاد قرن گذشته، در طول ۳۵ سال گذشته، پرولتاریای انقلابی قادر نگشته است، قدرت سیاسی سرتاسری را در هیچ کشوری از کشور های جهان بدست آورد، اما مبارزات پر شوری را در کشور های مختلف جهان از قبیل هند، فلیپین، پیرو، نیپال، ترکیه، ایران و غیره پیش برده و در ساحات نسبتا وسیعی از این کشور ها، قدرت انقلابی را بر قرار نموده است، که بعضا در اثر ضعف های درونی خود از یکطرف و فشار طاقتفرسای دشمن از طرف دیگر شکست خورده و بعضا برای بقا و گسترش خود مبارزه زندگی و مرگ را پیش می برد.

نباید فراموش کرد که فاصله زمانی میان کمون پاریس و انقلاب اکتوبر روسیه ۴۶ سال بود و در طول این مدت تقریبا نیم قرن، پرولتاریای انقلابی در هیچ گوشه ای از جهان، حتی یک قلمرو کوچکتر از قلمرو کوچک تحت حاکمیت کمون را در اختیار نداشته است، اما مبارزه آغاز شده از سال ۱۸۷۱ ادامه یافت و تا انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ کشیده شد. ولی در طول مدت ۳۵ سال گذشته، از زمان شکست انقلاب چین تا حال، پرولتاریای انقلابی هیچگاهی فاقد قلمرو تحت حاکمیت انقلابی در این یا آن گوشه ای از جهان نبوده است، ولو اینکه این قلمرو های تحت حاکمیت انقلابی پرولتری، خصلت سر تاسری کشوری نداشته و بعضا عمر نسبتا کوتاهی داشته است. بنابرین امواج انقلابات آغاز شده از کمون پاریس تا انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین، با وجود شکست و فروکش عظیم نیمه هفتاد قرن گذشته در چین، کاملا نابود نگردیده و همچنان به حیات خود ادامه می دهد.

همین سر زندگی، ولو ضعیف و ناتوان، می تواند - و باید - تخته خیزی باشد برای اعتلا بخشیدن و شگوفا ساختن امواج انقلابات پرولتری، در حال حاضر و در آینده، در اطراف و اکناف جهان. همین سر زندگی نشان می دهد که ما با مرحله برچیده شدن کامل امواج انقلابات اغاز شده از کمون پاریس مواجه نیستیم و تیر انقلاب پرولتری قدرت انفجاری خود را، ولو در سطح نسبتا ضعیف و ناتوان، حفظ کرده است، قدرت انفجاری ای که می تواند - و باید - با ممارست و محافظت اصولی هوشیارانه، جانبازانه و محتاطانه، از طریق درک هر چه عمیقتر، اتکای هر چه استوار تر، تطبیق هر چه اصولی تر و تکامل هر چه مسئولانه تر، بیشتر و بیشتر قوی گردد و ساحات تحت تیر رس آن گسترش یابد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، در ششمین سالگرد تدویر کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان (اول می ۲۰۱۰)، یکبار دیگر اعلام می نماید که مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را ایدیولوژی راهنمای اندیشه و عمل خود می داند و روی تداوم علم و ایدیولوژی انقلابی پرولتری آغاز شده از زمان انتشار مانیفیست حزب کمونیست توسط مارکس و انگلس و ادامه و تکامل آن توسط لنین و مائو و مبارزه برای تکامل بیشتر آن، و نه علم و ایدیولوژی دیگری، قویا ایستادگی می نماید.

در عین حال، ما برای پیشبرد مبارزه بخاطر دستیابی به یک مرکز رهبری کننده انقلاب جهانی (انترناسیونال نوین کمونیستی)، رهبری بین المللی مبارزات جاری احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست کشورهای مختلف و کمک به تشکیل احزاب جدید، مبارزه برای حفاظت از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و مبارزه برای تحکیم و گسترش هر چه بیشتر آن را وظیفه و مسئولیت تخطی ناپذیر خود و یکایک احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست کشور های مختلف جهان می دانیم. جنبش ما از درون خاکستر شکست انقلاب در چین سر بلند کرد و اکنون شکست های کوچکتر از آن در پیرو و نیپال نباید باعث سراسیمگی و پیدایش و رشد روحیه شکست در ما گردد. باید زخم های مان را مداوا کنیم و برای نبرد های تازه تر و گسترده تر در نقاط مختلف جهان، منجمله در افغانستان، آمادگی بگیریم.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان
اول می - - ۱۳۸۹ - ۲۰۱۰

نیاز به ادای یک مسئولیت مبارزاتی عاجل

تصمیم دولت امریکا و سائر دولت های عضو ناتو مبنی بر اعزام نزدیک به چهل هزار نفر دیگر از نیروهای نظامی شان به افغانستان یکبار دیگر نشان می دهد که استراتژی جدید اشغالگران امپریالیست به سردمداری امپریالیست های امریکایی در افغانستان و منطقه، استراتژی تحکیم اشغال و تحکیم حضور نظامی است و نه استراتژی خروج. در چنین حالتی، جواب اصولی متقابل مردمان ما به اشغالگران و دست نشاندگان شان، جز تشدید و گسترش مبارزه و مقاومت علیه آنها چیز دیگری بوده نمی تواند، جوابی که باید قدرتمندانه به میدان بیاید.

جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه ای که هشت سال قبل تحت بهانه سرکوب سازماندهندگان حمله ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حامیان افغانستانی شان، به عنوان یک جنگ موقتی چندین ماهه و حد اکثر چند ساله براه افتاد، اینک هشتمین سال خود را پشت سر می گذارد و پایان آن هنوز کاملا معلوم نیست. در طی این هشت سال، روند افزایش نیروهای اشغالگر در کشور و تحکیم اشغال آن پیوسته ادامه یافته است. با ورود نیروهای تازه نفس امریکایی وغیر امریکایی به افغانستان، تعداد مجموعی نیروهای اشغالگر در کشور، به بیشتر از یکصد و پنجاه هزار (۱۵۰۰۰۰) نفر می رسد و با تعداد مجموعی نیروهای اشغالگر سوسیال امپریالیستی در افغانستان در دهه هشتاد گذشته برابری می کند.

یقینا اوباما گرباچوف امریکایی نیست. او برای خروج از افغانستان آمادگی نمی گیرد. به همین سبب امپریالیست های امریکایی و سائر امپریالیست های متحد شان، دیگر اصلا موضوع " خروج از افغانستان " را بر زبان نمی آورند، بلکه از " انتقال تدریجی" حرف می زنند؛ انتقال به مفهوم انتقال مسئولیت های جنگی قوت های اشغالگر به نیروهای پوشالی افغانستانی از لحاظ ظواهر رسمی، به مفهوم نقل مکان قوت های اشغالگر به کشور ها و مناطق دیگر و یا هم نقل مکان آنها به کشورهای خود شان. تکمیل موفقیت آمیز این پروسه " انتقال تدریجی "، که وقت آن را از اواسط ۲۰۱۱ تا آخر ۲۰۱۸ تعیین کرده اند، به مفهوم خاتمه یافتن حالت اشغال افغانستان نیست. فقط ممکن است تعداد نیروهای اشغالگر محدود گردد، مسئولیت ظاهری رسمی آنها صرفا حفاظت از پایگاه های شان اعلام گردد و " مسئولیت های امنیتی " از لحاظ رسمیات ظاهری به قوای پوشالی چهارصد هزار نفری ای که سر تا پا ساخته و پرداخته اشغالگران بوده و خواهد بود، سپرده شود. بر علاوه توافقنامه های استراتژیک میان رژیم پوشالی و حامیان امریکایی و اروپایی اش در تمامی ابعاد نظامی، سیاسی و اقتصادی خود بر حال باقی می مانند و بر مبنای آن در هر لحظه یی می توانند قوت های خارجی مستقر در پایگاه های نظامی شان در افغانستان را عملا آرایش جنگی بدهند و در صورت احساس ضرورت، قوت های نظامی دیگری به کشور وارد سازند و یا اهداف مورد نظر شان را با سلاح های دور برد آماج قرار دهند.

بطور خلاصه باید صریحا بیان داشت که فقط و فقط یک مقاومت سرتاسری همه جانبه جنگی و غیر جنگی پیروزمندانه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده شان از طریق اخراج قهری قوت های اشغالگر و سرنگونی رژیم پوشالی، قادر است به حالت مستعمراتی در افغانستان خاتمه دهد. اما بر خلاف دوره جنگ مقاومت ضد شوروی، این بار کل اوضاع و شرایط کشوری، منطقه یی و بین المللی نشان می دهد که یک مقاومت ارتجاعی اسلامی نمی تواند قوت های اشغالگر را از کشور اخراج نموده و رژیم دست نشانده اشغالگران را سرنگون سازد. اینچنین مقاومتی شاید بتواند سال ها دوام نماید، اما نمی تواند حتی در سطح مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی یک فرجام پیروزمند نسبی داشته باشد، پیروزی نسبی ای که به فرض محال تحقق یاقتن، خود فاجعه دیگری از نوع فاجعه هشت ثوری گذشته خواهد بود.

طالبان و حزب اسلامی گلبدین خود نیروهایی اند که در اصل توسط امپریالیست های امریکایی، انگلیسی و وابستگان منطقه یی آنها ساخته و پرداخته شده اند. به همین جهت جستجوی راه سازش و مصالحه با آنها، یکی از اجزای اصلی استراتژی جدید اشغالگران امپریالیست به سردمداری امپریالیست های امریکایی در افغانستان را تشکیل می دهد. آنها نیروهای امتحان داده ای هستند که نتایج فاجعه بار حاکمیت های ارتجاعی شان، مردمان ما را تا مغز استخوان سوزانده است و قسما هم اکنون نیز می سوزاند. ایدئولوژی و برنامه سیاسی به شدت ارتجاعی، شوونیستی، جاهلانه واستبدادی آنها خود بخود زمینه های مناسب فریبکارانه برای عادلانه جلوه دادن طرحات اشغالگران فراهم می سازد. این ایدئولوژی و برنامه سیاسی، نه تنها قادر نیست تمامی افراد و نیروهای مخالف اشغالگران و رژیم دست نشانده را، از میان تمامی اقشار و طبقات و ملیت ها و اقلیت های ملی، در یک مقاومت سرتاسری بسیج نماید، بلکه آنها خود آگاهانه در پی چنین بسیج مبارزاتی مقاومت خواهانه سرتاسری نیستند. آنها نه تنها به هیچوجهی قادر نیستند خشم زنان، یعنی نیمی از پیکر جامعه، علیه اشغالگران و دست نشاندگان را رها سازند، بلکه زن ستیزی مشمئز کننده شان خود زمینه ساز اجرای طرحات فریبکارانه دشمن اشغالگر و رژیم پوشالی در قبال زنان است. محدودیت اجتماعی و ملیتی آنها ذاتی و غیر قابل التیام است و امیدواری اشغالگران و دست نشاندگان شان در تحمیل قطعی انقیاد دراز مدت بر مردمان ما را بیشتر می سازد.

با توجه به تمامی این مسائل، برپایی و پیشبرد یک مقاومت ملی مردمی و انقلابی سرتاسری، بر محور مقاومت مسلحانه و به بیان روشن تر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی، نه تنها از لحاظ پیوند دادن مقاومت ضد اشغال با انقلاب اجتماعی مورد نیاز در افغانستان، یک ضرورت

و الزام قطعی غیر قابل انصراف است، بلکه صرفا خاتمه بخشیدن به انقیاد مستعمراتی و حصول استقلال سیاسی افغانستان نیز بدون برپایی و پیشبرد چنین مقاومتی یک امر ناممکن به نظر می رسد.
حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با درک عمیق ضرورت و الزام قطعی غیر قابل انصراف مبارزاتی فوق الذکر، نه تنها برای اجرا و پیشبرد تمامی وظایف و مسئولیت های ایدئولوژیک - سیاسی، تشکیلاتی، توده یی و لوجیستیکی خود درین راستا تلاش پیگیر می نماید، بلکه خود را مکلف می داند که بخاطر تامین هماهنگی مبارزاتی مقاومت طلبانه میان تمامی نیروها و شخصیت های انقلابی کمونیست و ملی - دموکرات مخالف اشغالگران و رژیم پوشالی نیز از هیچ کوشش و تلاشی دریغ ننماید. ما می توانیم - و باید - همزمان با پیشبرد تلاش برای ایجاد اینچنین هماهنگی مبارزاتی میان این نیروها و شخصیت ها، مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی، بخاطر حل و فصل تفاوت ها و اختلافات و یا لا اقل ایجاد تفاهم میان شان را نیز پیش ببریم. در واقع ایجاد هماهنگی مبارزاتی علیه اشغالگران، رژیم پوشالی و تسلیم شدگان قبلا منسوب به جنبش چپ و جنبش ملی - دموکراتیک، به مثابه دشمنان عمده، و مقابله علیه طالبان وهمقماشان شان به مثابه دشمنان غیر عمده کنونی، می تواند زمینه و فضای مناسبی برای پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی اصولی، سالم و سازنده بر سر اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی میان این نیروها و شخصیت ها به وجود آورد.
حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان یکبار دیگر تاکید می نماید که ایجاد همسویی و هماهنگی مبارزاتی میان تمامی نیروها و شخصیت های انقلابی کمونیست و ملی - دموکرات افغانستانی، در همراهی، سازماندهی و بسیج مقاومت طلبانه توده های پیشرو، یک مسئولیت عاجل کنونی و تحکیم و گسترش روز افزون این همسویی و هماهنگی مبارزاتی یک مسئولیت درازمدت مبارزاتی ملی مردمی و انقلابی است. ما در عین حالیکه خود را مکلف می دانیم که برای اجرا و پیشبرد این مسئولیت های عاجل و درازمدت مبارزاتی، از هیچ تلاش و کوششی دریغ ننماییم، سائر نیروها و شخصیت های انقلابی کمونیست و ملی - دموکرات را نیز در جهت راه اندازی عملی چنین تلاش و کوششی فرا می خوانیم.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۱۸ قوس ۱۳۸۸

صلحخواهی اشغالگران و خاینین ملی کاملا مردود است

تدویر جرگه نامنهاد صلح بنام " جرگه ملی مشورتی صلح " توسط رژیم پوشالی، نمایشی از نمایشات فریبنده صلحخواهی اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده ای است که توسط نیروهای مهاجم و اشغالگر امپریالیستی به سردمداری امپریالیست های امریکایی بر مردمان افغانستان تحمیل شده و توسط همین نیروها محافظت می گردد. این نمایش فریبنده در حالی براه افتاده است که نیروهای اشغالگر، با ورود مداوم جز و تام های تازه نفس امریکایی و غیر امریکایی به افغانستان، پیوسته افزایش می یابند و یکجا با نیروهای نظامی رژیم دست نشانده برای پیشبرد تهاجمات جنگی گسترده به نقاط مختلف کشور، آمادگی می گیرند.
کاملا طبیعی است که توده های مردم، کارگران، دهقانان و سائر طبقات و اقشار تحت فشار هیچ علاقه ای به این جرگه نامنهاد و هیچ امیدی از نتیجه آن ندارند و هیچیک از نیرو ها و شخصیت های انقلابی، دموکرات و ملی و تشکلات مبارز توده یی در آن شرکت نکرده اند. در حدود یک و نیم هزار نفر به اصطلاح نماینده ای که درین جرگه شرکت کرده اند، شامل یکتعداد خوانین، ملاها، اعضای دارو دسته های شامل در رژیم دست نشانده و مقامات ارگان های مختلف خود رژیم هستند.
هدف از راه اندازی این جرگه نامنهاد صلح، در قدم اول کسب مشروعیت برای رژیم بحران زده ای است که حتی بر مبنای قانون اساسی خود و قوانین متعلق به قدرت های اشغالگر حمایت کننده اش، در قعر بحران مشروعیت غرق است. حاکمیت پوشالی این رژیم دست نشانده از طریق یک انتخابات تقلبکارانه آشکار تداوم یافته است، فاسد ترین اداره در تاریخ طولانی این خطه و یکی از فاسد ترین حکومت های موجود در جهان است، چندین ماه پس از انتخابات ریاست جمهوری اش، هنوز تعداد زیادی از وزارت خانه هایش وزیر ندارند و توسط اشخاص سرپرست اداره می شوند و ... . اما این رژیم در آنچنان بحران مشروعیتی گرفتار آمده است که حتی نتوانسته بخش های مهمی از اپوزیسیون قانونی و دارو دسته های شامل در حکومت را در این جرگه نامنهاد صلح گرد آورد، چه رسد به سائر نیروها. ائتلاف تحت رهبری عبدالله رقیب انتخاباتی کرزی در انتخابات ریاست جمهوری رژیم و مقامات رهبری دارو دسته های تحت رهبری دوستم و محقق درین جرگه شرکت نکرده اند. همچنان تعداد زیادی از نهاد های به اصطلاح جامعه مدنی که بر زمینه حضور اشغالگران و حاکمیت پوشالی رژیم دست نشانده سر بر آورده اند و به انحای مختلف برای حضور نیروهای اشغالگر در کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست نشانده مشروعیت می تراشند، در این جرگه شرکت ندارند.
بنابرین از هم اکنون روشن است که این جرگه فرمایشی نه تنها به بحران مشروعیت رژیم پایان داده نمی تواند، بلکه این بحران را

بیشتر از پیش تشدید می نماید و گسترش می بخشد.
در قدم دوم، هدف تمامی نمایشات صلحخواهی اشغالگران و رژیم پوشالی، منجمله تدویر همین جرگه به اصطلاح صلح، فراهم آوری یک پوشش کاذب صلحخواهی برای اقدامات جنگی هر دم افزایش یابنده امپریالیستی و ارتجاعی ای است که افغانستان و مناطق اطراف آن بطور روز افزونی در آتش آن می سوزد. قوتهای اشغالگر امپریالیستی پیوسته افزایش می یابند و تا چند ماه دیگر تعداد مجموعی آن ها، بنا به احصائیه خود اشغالگران، به بیشتر از یکصد و پنجاه هزار نفر، یعنی برابر با مجموع قوت های اشغالگر سوسیال امپریالیستی در دهه هشتاد قرن گذشته در افغانستان، می رسد. این نیروها برای پیشبرد جنگ در افغانستان حضور دارند و برای گسترش دامنه جنگ پیوسته بر تعداد آنها افزایش به عمل می آید. تدویر این جرگه به اصطلاح صلح، در متن تزاید روز افزون نیروهای اشغالگر امپریالیستی در افغانستان و گسترش فعالیت های نظامی این قوت ها در منطقه، بر بستر ناکامی مطلق دو " جرگه صلح منطقه یی " و کنار گذاشته شدن کامل آن از سوی اشغالگران و رژیم پوشالی و همچنان دولت پاکستان، صرفا یک پیام جنگی به زبان ملایم و به اصطلاح غیر جنگی است و طبعا چنین پوشش کاذب صلحخواهی نمی تواند اقدامات جنگی آشکار و عیان را از انظار پوشیده نگه دارد.
در قدم سوم، اشغالگران و رژیم دست نشانده تا حدی امید وارند که با اقداماتی از قبیل تدویر جرگه صلح و غیره، بتوانند پایه های ارتجاعی رژیم دست نشانده را گسترش دهند و نیروها و شخصیت های تسلیم طلب و مرتجع بیشتری را زیر چتر رژیم پوشالی بکشانند. کشانده شدن رسمی حزب اسلامی گلبدین روی میز مذاکرات صلح با رژیم، این امید واری را افزایش داد، بخصوص از این جهت که این حرکت تسلیم طلبانه گلبدین، جنگ داخلی در میان نیروهای ارتجاعی معارض را به شدت دامن زد. تا حال تعداد زیادی از گروپ های مسلح مربوط به حزب اسلامی گلبدین، چه آنهائیکه مستقلانه و بنام خود این حزب فعالیت داشتند و چه آنهائیکه فعالیت های شان را تحت پوشش طالبان پیش می بردند، مورد حمله طالبان قرار گرفته اند و بقایای آنها یا بطور آشکار به نیروهای دولتی تسلیم شده اند و یا پراگنده گشته اند. گلبدین یک جنایتکار اهل معامله است. او در دوران حاکمیت پوشالی رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیست ها و موجودیت قوای اشغالگر سوسیال امپریالیستی در کشور، با جنایتکارانی چون حفیظ الله امین، شهنواز تنی و نجیب معامله کرد و اکنون یکبار دیگر برای معامله با شاه شجاع سوم عملا آمادگی نشان داده است. اما رژیم بحران زده حتی قادر به تعمیق بیشتر تسلیم طلبی این جنایتکار معامله گر نیست و نتوانست حتی یکی از خواست های نمایندگان مذاکراتی این حزب را بر آورده نماید. به همین جهت حتی حزب اسلامی گلبدین شرکت در جرگه نامنهاد صلح را رد کرده است. البته نمایندگان بخش رسما تسلیم شده حزب اسلامی یعنی حزب اسلامی ارغندیوال، همچنانکه اکنون چهار وزیر در کابینه کرزی دارد، در " جرگه صلح " نیز شرکت داده شده است.
به این ترتیب، اشغالگران و رژیم پوشالی در تنگنایی افتاده اند که برای نجات از آن به هر سو چنگ می اندازند و در تطبیق نقشه های شان دچار مشکل و ناهماهنگی می گردند. آغاز رسمی مذاکرات میان حزب اسلامی گلبدین و رژیم و شرکت افراد بخش رسما تسلیم شده آن حزب در کابینه کرزی، با زیر پا گذاشتن تعهدات کرزی با متحد ارتجاعی سابقه دار ترش، یعنی حزب وحدت اسلامی، توام شد و جنگ داخلی ای را دامن زد که در آخرین تحلیل می توان جنگ میان بخش های مختلف خود رژیم محسوب کرد. تاوان این جنگ را، که هنوز پایان نیافته و به نحوی کماکان ادامه دارد، روستائیان هزاره جات و پشتون های کوچی می پردازند.
حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان قویا باورمند است که یگانه راه شرافتمندانه تامین صلح در افغانستان، پیشبرد مقاومت همه جانبه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده بر محور مقاومت مسلحانه علیه آنها است. بنابرین، پیشبرد مبارزات تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی محور تمامی اشکال مبارزاتی ما را می سازد و ما غیر از پیشبرد جانبازانه چنین مبارزاتی، راه دیگری در پیش نداریم و نمی توانیم داشته باشیم.
بگذار اشغالگران و خاینین ملی پیوسته و بطور مداوم توطئه و فریبکاری نمایند و صلحخواهی های دروغین به نمایش بگذارند. تاریخ چند هزار ساله این مرز و بوم، بطور مداوم، شکست نهایی اشغالگران و وطنفروشان را شاهد بوده است و این بار نیز چنین خواهد شد.

اشغالگران امپریالیست و خاینین ملی دست نشانده شان نمی توانند صلح طلب باشند!

زنده باد مقاومت همه جانبه علیه اشغالگران و رژیم پوشالی بر محور مبارزات مسلحانه!

زنده باد مبارزه برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی!

"حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

دوازدهم جوزای ۱۳۸۹ (دوم جون ۲۰۱۰)

یاد رفیق استاد یوسف مومند (رفیق عیسی) را گرامی داریم!

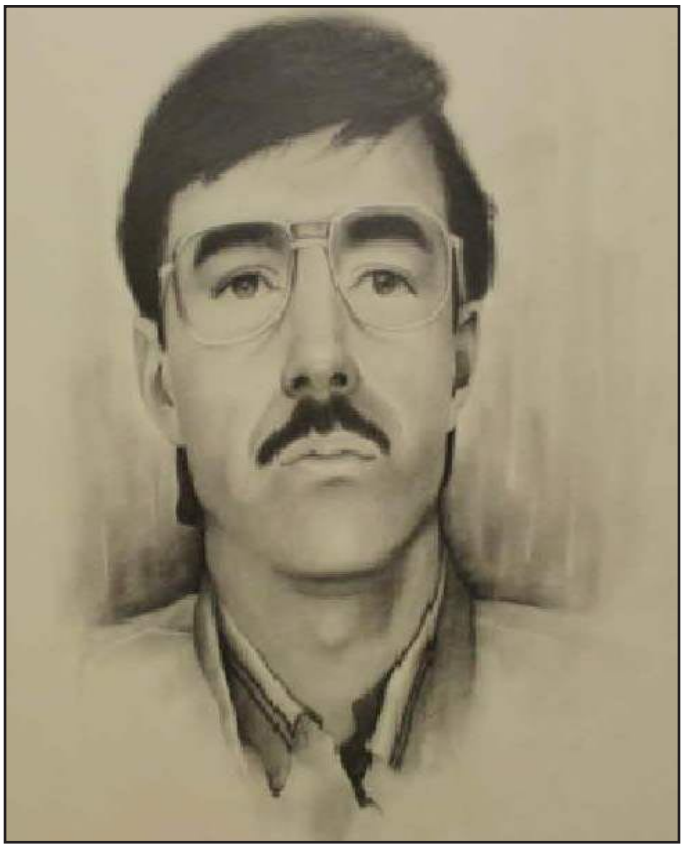

رفیق استاد یوسف مومند، منشی کمیته منطقه یی هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در اروپا چشم از جهان پوشید. اینک این رفیق صمیمی و مهربان دیگر در میان ما نیست، اما یادش در میان اعضا و هواداران حزب و سائر انقلابیون آشنا با وی زنده و ماندگار خواهد بود.

رفیق استاد یوسف مومند در سال های اخیر، به سختی مریض بود. او چندین سال بود که از مریضی شکر و تکالیف قلبی ناشی از آن رنج می برد و در طی این مدت بار بار زیر تیغ جراحی قرار گرفت. اما در طول این مدت، مسئولیت ها و وظایف مبارزاتی اش را فراموش نکرد و علیرغم فشار شدید مریضی، تا آخرین روز حیاتش در سنگر مبارزات انقلابی باقی ماند.

استاد یوسف مومند تحصیلات ابتدائی را در مکتب قادر قندهاری در دند قندهار، تحصیلات متوسطه و لیسه را در لیسه احمد شاه در شهر قندهار و تحصیلات دانشگاهی را در رشته ریاضی و فزیک در دانشکده ساینس دانشگاه کابل به پایان رساند.

رفیق استاد یوسف مومند در زمان دانشجویی اش یکی از فعالان جریان شعله جاوید در دانشگاه کابل گردید. او پس از ختم تحصیلات دانشگاهی به قندهار بازگشت و در چند لیسه و همچنین دارالمعلمین قندهار به تدریس ریاضی و فزیک پرداخت. او نه تنها یک آموزگار مجرب، بلکه مربی یک نسل از روشنفکران انقلابی قندهار و ولایات همجوار نیز بود. در آن موقع در ولایات قندهار، زابل، ارزگان، هلمند، نیمروز و فراه، استاد یوسف مومند، که معروف به استاد یوسف قندهاری بود، در پهلوی به خون خفتگان نامدار جریان شعله جاوید، یعنی زنده یاد علی یاور و زنده یاد عصمت قندهاری، یکی از نامداران جریان شعله جاوید محسوب می گردید.

پس از کودتای هفت ثور، حیات استاد یوسف مومند، مانند هزاران نفر دیگر از منسوبین شناخته شده جریان شعله جاوید، از طرف کودتاچیان در خطر افتاد. او ناچار ترک دیار کرد، اما مبارزه انقلابی را به فراموشی نسپرد و به سازمان پیکار برای نجات افغانستان پیوست. او سال های سال در فعالیت های دموکراتیک انقلابی در اروپا، ابتدا در " اتحادیه عمومی محصلین و افغان های خارج کشور " و بعدا در " سازمان ملی دموکراتیک آوارگان افغانی " و همچنان " جبهه متحد ضد امپریالیزم و ارتجاع " فعال بود و دوش به دوش سائر همرزمانش، نقش رهبری کننده و رهنمود دهنده بازی می کرد. رفیق یوسف مومند یکی از نویسندگان اصلی جریده " خپلواکی " بود.

پس از آغاز پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان، رفیق استاد یوسف مومند، از این پروسه حمایت کرد و به نمایندگی از هواداران سازمان مربوطه اش در اروپا، عضویت " کمیته مشترک هواداران جناح های شامل در پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) در اروپا " را حاصل کرد. رفیق زنده یاد، مدتی پس از برگذاری کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) و تاسیس حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، مسئولیت منشی کمیته منطقه یی هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در اروپا را بر عهده گرفت و تا زمانی که در اثر سکته قلبی از میان ما رفت، بر سر این مسئولیت باقی ماند.

غم و اندوه ناشی از درگذشت رفیق استاد یوسف مومند را به نیروی مبارزاتی تبدیل می نمائیم و یاد او را به مثابه مائوئیست انقلابی ای که تا آخرین لحظه حیاتش به امر انقلاب و خط حزب وفادار باقی ماند، زنده نگه می داریم.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۲۰ حوت ۱۳۸۸ (۱۱ مارچ ۲۰۱۰)

محفل یاد بود از رفیق عیسی (استاد یوسف مومند)، به اشتراک جمعی از هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در اروپا، تعدادی از منسوبین خانوادگی رفیق در اروپا، افرادی از منسوبین جنبش چپ افغانستان به شمول بعضی از اعضای سازمان ملی و دموکراتیک آوارگان افغانی در اروپا، نمایندگان اتحادیه ملی - دموکراتیک افغان های مقیم اطریش (حریت) و بعضی از اعضای افغانستانی سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان)، نماینده هواداران حزب کمونیست مائوئیست ترکیه - شمال کردستان، نماینده نشریه ترکی پارتیزان، عناصر ملی - دموکرات ترک و یکی دو نفر از منسوبین حزب کمونیست ایران - کومله، به تاریخ هشتم می در شهر فرانکفورت آلمان برگذار گردید. سطور ذیل گزارش مختصری از جریان برگذاری آن محفل یاد بود است.

راه سرخ
رفیق مبارز و انقلابی استاد یوسف " مومند "
را گرامی می داریم

رفیق استاد یوسف "مومند"، منشی کمیته منطقه یی هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در اروپا در نیمه شب ۲۲ فبروری در اثر سکته قلبی در شهر فرانکفورت آلمان به سن ۶۳ سالگی، درگذشت.

شصت و سومین سالروز ولادت و محفل یاد بود از مبارزات انقلابی و درخشان و خاطرات ماندگار استاد یوسف به تاریخ ۸ می در شهر فرانکفورت آلمان در جمع رفقای انقلابی، دموکرات، فامیل و دوستداران رفیق، برگزار شد.

محفل با سکوت ۳ دقیقه ای برای گرامی داشت از رفیق یوسف، جانباختگان شعله یی افغانستانی، کمونیست های ایرانی و کمونیست های سراسر جهان، آغاز گردید.

در ابتداء محفل بیانیهء هواداران "حزب کمونیست (مائویست) افغانستان" در اروپا توسط یکتن از هواداران خوانده شد.

درین بیانیه زندگی سیاسی رفیق تشریح و کار نامه ها و فعالیت های انقلابی و موقف سیاسی اش چنین بیان گردید:

" رفیق یوسف یک کمونیست انقلابی و یک انترناسیونالیست واقعی بود. او در برابر خلق های جهان احساس مسئولیت میکرد و در سخترین حالات صحی مطالعات و تحقیقاتش را در ابعاد مختلف، ادامه می داد و جنبه های مختلف فکری را در نوشته ها و بیاناتش انعکاس می داد. او همواره امپریالیست های اشغالگر و دستیاران رنگارنگ شان را، افشاء می کرد.

رفیق یوسف رهبر و راهنمای پر تلاش و متحرک بود. او همواره رفقایش را به مطالعه و بالا بردن سطع دانش و آگاهی انقلابی، تشویق می کرد.

رفیق در ساده نویسی مهارت خاصی داشت و افکار و نظراتش را با

جملات سلیس و روان تحریر و بیان می نمود... بیشتر نوشته هایش به تحلیل اوضاع فلاکت باری که توسط امپریالیست ها و دستیاران شان به خلق های جهان و بخصوص خلق های افغانستان و منطقه، تحمیل شده، اختصاص داشت."

سپس پیام و اعلامیهء "حزب کمونیست (مائویست) افغانستان" توسط یکی از هواداران، بخوانش گرفته شد. درین اعلامیه اهمیت مبارزاتی رفیق در طول دوران طولانی مبارزاتی اش، تشریح و خدماتش به انقلاب جهانی پرولتری، مورد قدر دانی قرار گرفت. در این جا متن کامل بیانیهء حزب را درج می نمائیم:

"رفیق استاد یوسف مومند، منشی کمیته منطقه یی هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در اروپا چشم از جهان پوشید. اینک این رفیق صمیمی و مهربان دیگر در میان ما نیست، اما یادش در میان اعضا و هواداران حزب و سائر انقلابیون آشنا با وی زنده و ماندگار خواهد بود.

رفیق استاد یوسف مومند در سال های اخیر، به سختی مریض بود. او چندین سال بود که از مریضی شکر و تکالیف قلبی ناشی از آن رنج می

برد و در طی این مدت بار بار زیر تیغ جراحی قرار گرفت. اما در طول این مدت، مسئولیت ها و وظایف مبارزاتی اش را فراموش نکرد و علیرغم فشار شدید مریضی، تا آخرین روز حیاتش در سنگر مبارزات انقلابی باقی ماند.

استاد یوسف "مومند" تحصیلات ابتدائی را در مکتب قادر قندهاری در دند قندهار، تحصیلات متوسطه و لیسه را در لیسه احمد شاه در شهر قندهار و تحصیلات دانشگاهی را در رشته ریاضی و فزیک در دانشکده ساینس دانشگاه کابل به پایان رساند.

رفیق استاد یوسف "مومند" در زمان دانشجویی اش یکی از فعالان جریان شعله جاوید در دانشگاه کابل گردید. او پس از ختم تحصیلات دانشگاهی به قندهار بازگشت و در چند لیسه و همچنین دارالمعلمین قندهار به تدریس ریاضی و فزیک پرداخت. او نه تنها یک آموزگار مجرب، بلکه مربی یک نسل از روشنفکران انقلابی قندهار و ولایات همجوار نیز بود. در آن موقع در ولایات قندهار، زابل، ارزگان، هلمند، نیمروز و فراه، استاد یوسف مومند، که معروف به استاد یوسف قندهاری بود، در پهلوی به خون خفتگان نامدار جریان شعله جاوید، یعنی زنده یاد علی یاور و زنده یاد عصمت قندهاری، یکی از نامداران جریان شعله جاوید محسوب می گردید.

پس از کودتای هفت ثور، حیات استاد یوسف مومند، مانند هزاران نفر دیگر از منسوبین شناخته شده جریان شعله جاوید، از طرف کودتاچیان در خطر افتاد. او ناچار ترک دیار کرد، اما مبارزه انقلابی را به فراموشی نسپرد و به سازمان پیکار برای نجات افغانستان پیوست. او سال های سال در فعالیت های دموکراتیک انقلابی در اروپا، ابتدا در " اتحادیه عمومی محصلین و افغان های خارج کشور " و بعدا در " سازمان ملی دموکراتیک آوارگان افغانی " و همچنان " جبهه متحد ضد امپریالیزم و ارتجاع " فعال بود و دوش به دوش سائر همرزمانش، نقش رهبری کننده و رهنمود دهنده بازی می کرد. رفیق یوسف مومند یکی از نویسندگان اصلی جریده " خپلواکی " بود.

پس از آغاز پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان، رفیق استاد یوسف مومند، از این پروسه حمایت کرد و به نمایندگی از هواداران سازمان مربوطه اش در اروپا، عضویت " کمیته مشترک هواداران جناح های شامل در پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) در اروپا " را حاصل کرد. رفیق زنده یاد، مدتی پس از برگذاری کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) و تاسیس حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، مسئولیت منشی کمیته منطقه یی هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در اروپا را بر عهده گرفت و تا زمانی که در اثر سکته قلبی از میان ما رفت، بر سر این مسئولیت باقی ماند.

غم و اندوه ناشی از درگذشت رفیق استاد یوسف مومند را به نیروی مبارزاتی تبدیل می نمائیم و یاد او را به مثابه مائوئیست انقلابی ای که تا آخرین لحظه حیاتش به امر انقلاب و خط حزب وفادار باقی ماند، زنده نگه می داریم.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد."

در ادامهء برنامه پیام هواداران " حزب کمونیست (مائویست) افغانستان" در کانادا ، به خوانش گرفته شد. درین پیام ذکر یافت که :

"رفیق یوسف از کادر های سابقه دار شعلهء جاوید بود که بخش بیشتر از زندگی پر بارش را در راه انقلاب پرولتری و تحقق اهداف و آرمان جنبش مائویستی، سپری نمود."

سپس پیام هواداران "حزب کمونیست (مائویست) ترکیه (شمال کردستان)" توسط نمایندهء این حزب، به خوانش گرفته شد. در این پیام رفیق یوسف مومند یک رفیق فعال، پرتلاش و انقلابی خوانده شده و تأثر عمیق کمیتهء مرکزی و اعضای حزب، نسبت درگذشت این رفیق انقلابی ابراز گردید.

سپس نمایندهء نشریه "پارتیزان" پیامش را بخوانش گرفت. درین یاداشت به گفتهء رفیق مائو اشاره شد که: " از جرقه حریق بر می خیزد" و این مقوله چنین تفسیر گردید انقلابیون مثل جرقه های اند که از تداوم و به هم پیوستن آنها شعله ها بر میخیزد که در پرتو آن جنگ طبقاتی مشتعل و انقلاب جهانی، تحقق می یابد. در جریان این مبارزه و جنگ طبقاتی انقلابیون بیشماری برای انقلاب سوسیالیستی و کمونیستی جهانی جان می بازند. رفیق یوسف یک کمونیست انقلابی بر جسته ای بود که در جهت اهداف و آرامان های حزبش در اروپا نقش مهمی را ایفاء نمود و در این راه جان باخت. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

در ادامهء برنامه نمایندهء فداراسیون اطریش و " اتحادیهء پناهندگان ملی و دموکراتیک افغان های مقیم اطریش" (حریت)، پیام و شعر انقلابی اش را بخوانش گرفت. این رفیق جنبش چپ افغانستان از دههء چهل خرشیدی را که خودش از فعالین آن بوده، به بررسی گرفته و از رهبران و رهروان انقلابی مائویست آن، قدردانی کرد و چنین ادامهء داد: " سازمان جوانان مترقی نقش تاریخی ای را بمثابه بنیانگذار جنبش مارکسیست ـ لنینیست ـ مائویست در افغانستان ایفأ کرده، اینک ما نتنها طرز عمل انقلابی آنرا فراموش نخواهیم کرد بلکه افتخارانه تأکید روی آن خواهیم کرد که ما علم برداران و ادامه دهندگان مسیر انقلابی بعنوان قطرهاز دریای طوفندهآن خواهیم بود و رسالتی که بما سپرده شده اینست تا نسل جدید را از گذشته های که بوقوع پیوسته و نیروهای انقلابی مسیری را که از گذرگاه های خم و پیچ طی کرده تشریح توضیح و آگاه سازیم تا نسل جوان بتواند فرایند جاری را در دنیای کنونی یعنی عصر امپریالیسم درک کنند، باید وابستگی ها را یکایک به آنها توضیح داد تا اینکه نسل جدید بنا به تقاضای خودش رضا کارانه خواهان دگرگونی نظام کهن و اعمار قانون جدید بر خرابه های آن را بپذیرند، در آن صورت پی خواهند برد که استراتژی چپ انقلابی در کشور مستلزم تغییرات ریشه ای ترین قوانین سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی نظام کنونی است. البته هدف از راه اندازی جنبش انقلابی این نیست که نیرو و قدرت دیکتاتوری حاکمیت را ضعیف سازند، بلکه برای محو ریشه های نابرابری سیاسی و اجتماعی که توسط بورژ وازی بین المللی در جامعه جا گرفته سرنگون سازند. " او رفیق یوسف را یکی از فعالین این جنبش خوانده و مرگ وی را ضایعهء بزرگی در جنبش انقلابی کشور دانست.

سپس مسئول بخش افغانستان "سازمان زنان هشت مارس(ایران-افغانستان)" ضمن قدر دانی از کارنامهء انقلابی رفیق یوسف از خاطرهء ایام دانشجوئی اش با این رفیق در دانشگاه کابل یاد آوری و

شهامت انقلابی اش را ستود.
سپس دختر استاد به نمایندگی از فامیل ، بیانیه اش را به خوانش گرفت. او در بخشی از بیانیه اش چنین اظهار داشت : " افسوس که مدت ۱۲ سال عمر پدرم به مریضی سپری گردید و درین مدت چندین بار عملیات های متعدد را سپری کرد ، اما او هیچگاه از درد و رنج مریضی هایش شکایت نداشت. روزی از پدرم پرسیدم با این همه درد و رنج مریضی که دارید از زندگی خسته نشده اید؟ پدرم چنین پاسخ داد: اگر محبت شما نمی بود سال ها قبل با زندگی وداع می گفتم. چندی قبل از چگونگی مرگ پدرم از دکتور فامیلی سئوال کردم. او چنین اظهار نظر نمود که "پنج سال پیش بعد از معاینات معلوم گردید که پدر تان بیش از شش ماه به زندگی دوام داده نخواهد توانست." حالا می دانم که عشق وعلاقه ای وی به زندگی و نزدیکانش ، باعث گردید که ده برابر بیشتر عمر نماید.
پدرم در زندگی خود برای ما انسان دوستی ، صداقت ، بردباری و نیکو کاری را به میراث گذاشت. ما همه افتخار می نمائیم که چنین پدر مهربان ، شجاع و مقاوم را دارا بودیم و تعهد می نمائیم که خصوصیت های خوب پدر را با خود داشته باشیم.
در ادامهء برنامه پیام یکی از دوستداران رفیق از کانادا توسط نمایندهء " سازمان ملی دموکراتیک آوارگان افغانی" بخوانش گرفته شد. درین پیام خاطرات رفیق یوسف این مبارز انقلابی در افغانستان و آلمان به تصویر کشیده و مورد قدر دانی ، قرار گرفت.
در جریان محفل و در فاصله پیام ها ، اشعار انقلابی سرودهء شعرای انقلابی افغانستانی و ایرانی بخوانش گرفته شد.
پیام " حزب کمونیست ایران (مارکسیست- لنینیست- مائویست)" و ترجمهء پیام هیئت مرکزی " جمعیت انقلابی مارکسیست- لنینیست- مائویست های عراق و رهبری جنبش کمونیستی مائوئیستی مراکش " ، دیر تر مواصلت کرد.
در پیام " حزب کمونیست ایران (مارکسیست- لنینیست- مائویست)" آمده است :
"رفیق یوسف از مبارزان و انقلابیون با سابقه افغانستان بود. او از جمله کسانی بود که با موج سهمگینی که جنبش مائوئیستی افغانستان تحت رهبری "جنبش جوانان مترقی" در اواسط دهه ۴۰ شمسی در افغانستان فرا افکند به جنبش انقلابی پیوست و در همان مکتب درس انقلاب و مبارزه را آموخت.
ما ضمن کار و همکاری با رفیق یوسف دریافتیم که او به آنچه از این مکتب آموخته وفادار و متعهد است و به آن افتخار می کند و مصمم است که این آموزه و تجارب را بکار گیرد و آنرا در اختیار جوانان بگذارد.
به همین خاطر موقعیت او از همان ابتدا از جانب رژیم دست نشانده و وابسته به متجاوزین روس مورد تهدید قرار گرفت و او مجبور شد که وطنش را ترک کند. اما ترک وطن برای او به معنای پایان مبارزه نبود؛ بلکه برای او مبارزه تنها شکل و فرم نوینی یافت. او مصمم شد که با زندگی در تبعید مبارزه خود را در عرصه های دیگری ادامه دهد و حتی از موقعیت خود بویژه برای مبارزات انترناسیونالیستی استفاده کند و همکاری خود را با رفقای هم فکر در سطح جهان نیز ادامه دهد.
امروز تأثر و تأسف خود را باردیگر به همه رفقا و دوستداران استاد یوسف که جمع شده اند تا یاد و خاطره او را گرامی بدارند اعلام می کنیم و به همه دوستان ، رفقا و جنبش انقلابی افغانستان و بخصوص حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان که رفیق یکی از فعالان آن بود تسلیت می گوییم.
شکی نیست که همه ما جای خالی رفیق یوسف را بشدت احساس می کنیم. اما امیدواریم که جای رفیق یوسف توسط جوانانی که از تعهد و تجربه مبارزاتی او آموخته و یا خواهند آموخت پر شود. و پرچم سرخی را که او در دست داشت با افتخار بردوش گیرند و با این پرچم پر افتخار راه و مسیری را که رفیق یوسف تمام عمر برایش تلاش و مبارزه کرد و به آن وفادار ماند ، تا پیروزی نهایی ادامه دهند."
در پیام " جمعیت انقلابی مارکسیست- لنینیست- مائویست های عراق و رهبری جنبش کمونیستی مائوئیستی انقلابی مراکش " چنین آمده است:
" ما فقدان این رفیق را که زندگی خود را در خدمت پرولتاریای افغانستان و جهان قرار داده بود ، نه تنها ضربه ای بر پیکر جنبش کمونیستی مائوئیستی کشورش ، بلکه ضربه ای بر پیکر کل جنبش کمونیستی جهان به حساب می آوریم.
بدینوسیله غم و اندوه خود را با صدای حزب او و صدای پرولتاریای افغانستان پیوند میدهیم.
رفقا !
امیدواریم بتوانیم راه رفیق زنده یاد عیسی (یوسف مومند) را ادامه دهیم و از تجارب وی درین راه بهره مند شویم.
رفقا !
به پیش در راه پیشبرد انقلاب مسلحانه علیه دشمن طبقاتی و شکست رژیم فاشیستی کرزی و جریانات اسلامی فاشیستی در افغانستان ، از جمله جریان جنایتکار حکمتیار و جریان سفاک طالبان ، این عمال صهیونیزم جهانی ، و به پیش در راه آزاد سازی خاک افغانستان از چنگال استعمارگران ! "
در لحظات پایانی محفل سرود انترناسیونال (اثر اوژن پوتیه) در حالی پخش گردید که حضار با مشت های گره کردهء بپا خواسته و در حالی که این سرود نجات بخش بشریت را ، زمزمه می کردند ، پیمان بستند که راهرو راه
رفیق یوسف "مومند" بوده و مبارزات شان را در جهت تحقق اهداف انقلابی اش ، تداوم بخشید.
در ختم محفل جزوه ای تحت عنوان " شعله یی ها در گسترهء زمان " نوشتهء رفیق یوسف "مومند" که توسط برگذارکنندگان محفل ترتیب و تهیه شده بود ، به حضار محفل اهداء گردید.
علیرغم کمبود هایی که در این محفل وجود داشت ، محفل در فضای گرم و رفیقانه ، برگزار گردید و مقالات و موضوعات آن مورد توجه و علاقهء شرکت کنندگان ، قرار گرفت.

هواداران "حزب کمونیست (مائویست) افغانستان" در اروپا

اکثریت قریب به اتفاق پیام های تسلیت دریافتی از رفقا و دوستان افغانستانی و بین المللی، به مناسبت در گذشت رفیق عیسی (رفیق استاد یوسف مومند)، منشی کمیته منطقه یی هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در اروپا، به محفل یاد بود از آن رفیق، که به تاریخ هشتم می در شهر فرانکفورت آلمان برگذار گردید، ارسال شده بود و در همان محفل به خوانش گرفته شد. تنها پیام ذیل، که متن اصلی آن به عربی است، با توجه به اطلاعیه کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به مناسبت درگذشت رفیق عیسی و به آدرس حزب ارسال شده بود. به همین خاطر نه تنها این پیام در محفل هشتم می به خوانش گرفته شد، بلکه بپاس غم شریکی تشکلات ارسال کننده این پیام، اینک بطور مستقل در " شعله جاوید " نیز منتشر می گردد.

پیام تسلیت

به رفقای عزیز حزب کمونیست مائوئیست افغانستان!

از طرف هیئت مرکزی جمعیت انقلابی مارکسیست - لنینیست- مائوئیست های عراق و رهبری جنبش کمونیستی مائوئیستی انقلابی مراکش

رفقا!

با عرض تسلیت به مناسبت درگذشت رفیق زنده یاد عیسی (یوسف مومند) که بر اثر حمله قلبی در شهر فرانکفورت آلمان چشم از جهان پوشید، ما با اندوه فراوان از پیام صدمه وارده بر حزب شما و جنبش عظیم کمونیستی مائوئیستی جهان اطلاع حاصل کردیم.

این رهبر کهن سال کمونیست، که از عمر طولانی برخوردار بود، در ابتدا مصدر خدمات انقلابی برای پرولتاریا در افغانستان گردید و سپس خدمات انقلابی اش را در تبعید ادامه داد.

صدور بیانیه حزب شما به مناسبت درگذشت رفیق زنده یاد عیسی (یوسف مومند)، رئیس هواداران حزب در اروپا، که از فقدان موجودیت وی در جنبش کمونیستی مائوئیستی افغانستان خبر می داد، ما را غافلگیر نمود. ما فقدان این رفیق را که زندگی خود را در خدمت پرولتاریای افغانستان و جهان قرار داده بود، نه تنها ضربه ای بر پیکر جنبش کمونیستی مائوئیستی کشورش، بلکه ضربه ای بر پیکر کل جنبش کمونیستی جهان به حساب می آوریم.

بدینوسیله غم و اندوه خود را با صدای حزب او و صدای پرولتاریای افغانستان پیوند میدهیم.

رفقا!

امیدواریم بتوانیم راه رفیق زنده یاد عیسی (یوسف مومند) را ادامه دهیم و از تجارب وی درین راه بهره مند شویم.

رفقا!

به پیش در راه پیشبرد انقلاب مسلحانه علیه دشمن طبقاتی و شکست رژیم فاشیستی کرزی و جریانات اسلامی فاشیستی در افغانستان، از جمله جریان جنایتکار حکمتیار و جریان سفاک طالبان، این عمال صهیونیزم جهانی، و به پیش در راه آزاد سازی خاک افغانستان از چنگال استعمارگران!

هیئت مرکزی جمعیت انقلابی مارکسیست - لنینیست- مائوئیست های عراق

و

رهبری جنبش کمونیستی مائوئیستی انقلابی مراکش

۵ اپریل ۲۰۱۰

اعلامیه سازمان انقلابی افغانستان در مورد تحریم انتخابات رژیم پوشالی که تحت عنوان " با تحریم انتخابات، چپ منحرف را بی نقاب سازیم " منتشر شده بود، به منظور تبلیغ بیشتر برای یک حرکت مبارزاتی علیه انتخابات رژیم پوشالی، در شماره ۲۲ شعله جاوید درج گردیده بود. اما ما در همان موقع صریحا گفتیم که:
" درج اعلامیه ذیل، که بصورت دست بدست در داخل کشور پخش شده است، در صفحات شعله جاوید، به منظور تبلیغ بیشتر برای یک حرکت مبارزاتی علیه انتخابات رژیم پوشالی صورت می گیرد و تائید کامل مطالب مندرج در اعلامیه و تائید کامل خط ایدئولوژیک - سیاسی سازمان انتشار دهنده آن را در بر ندارد.
حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با سازمان انتشار دهنده این اعلامیه اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی نسبتا مهمی دارد و امید وار است که بتواند هر چه زود تر این اختلافات را در صفحات " شعله جاوید " انعکاس دهد. "
مهم ترین موضوعی که در رابطه با " سازمان انقلابی افغانستان " برای ما مطرح است، چگونگی گسست این سازمان از " سازمان رهایی ... " است که ذیلا مورد بحث قرار گرفته است. امید واریم سائر موضوعات را نیز بتوانیم به زودی در صفحات " شعله جاوید " مورد بحث قرار دهیم.

" سازمان انقلابی افغانستان " گسست ناقصی از " سازمان رهایی افغانستان "

" سازمان " انقلابی افغانستان، آنطوری که در شماره اول ارگان تئوریک - سیاسی اش (" به پیش ") گفته می شود، در اول بهار سال ۱۳۸۷ تشکیل گردیده است. در نشریه مذکور گفته می شود که تشکیل این سازمان نتیجه فعالیت های شانزده ماهه (از عقرب سال ۱۳۸۵ تا اوائل سال ۱۳۸۷) یک گروه ماقبل سازمانی بنام "گروه پیشگام افغانستان"، بوده است.
چگونگی تشکیل گروه پیشگام افغانستان در نشریه " به پیش " به گونه ذیل مطرح گردیده است:
" گروه پیش گام افغانستان در مبارزه با افکار غیر انقلابی و فاشیزم حاکم بر تشکیلات سازمان رهایی افغانستان، پس از دیدار ها و نظر خواهی های متعدد در ۲۱ عقرب سال ۱۳۸۵ خورشیدی ایجاد گردید. رفقای انقلابی ما که دیگر نمی توانستند در چارچوب استبداد حاکم بر سازمان رهایی و ابهام گرایی سیاسی آن، مبارزه شان را به پیش ببرند، تصمیم گرفتند تا در چارچوب تشکیلات جدید و با خط روشن سیاسی مبارزه خستگی نا پذیر را برای رهایی خلق افغانستان و خلق های جهان از استعمار و استثمار ادامه دهند. "

درینجا " سازمان رهایی " یک سازمان دارای افکار غیر انقلابی و تحت سلطه فاشیزم تشکیلاتی توصیف شده و دو دلیل برای بریدن از آن و تصمیم گیری برای تشکیل " گروه پیشگام " ذکر گردیده است:
۱ - استبداد حاکم بر سازمان رهایی
۲ - ابهام گرایی سیاسی سازمان رهایی
اما تقریبا بلافاصله در همین شماره نشریه گفته می شود که " گروه پیشگام " در پایان جلسه ایکه منجر به تشکیل آن شد، چهار مسئله اساسی را به عنوان اختلافات کلیدی خود با سازمان رهایی مشخص کرد:
۱ - حرکت موهوم
۲ - سانترالیزم استبدادی
۳ - انجوگرایی
۴ - برخورد کاسبکارانه با سازمان پایه ای
درینجا مسائل شماره سوم و چهارم (انجوگرایی و برخورد کاسبکارانه با سازمان پایه یی) بر دو مسئله اصلی اولیه (استبداد حاکم بر سازمان رهایی و ابهام گرایی سیاسی آن یا به عبارت دیگر سانترالیزم استبدادی و حرکت موهوم) افزوده شده است.
ولی، نشریه " به پیش " به عنوان نشریه تئوریک "سازمان انقلابی افغانستان "، اختلافات کلیدی با " سازمان رهایی افغانستان " را روی دوازده مسئله نشانی نموده و می نویسد:
" ما درینجا عمده ترین اشتباهات سازمان رهایی بعد از کودتای هفت ثور را مختصراً ارزیابی می کنیم:
۱ - حرکت بالاحصار
۲ - جمهوری اسلامی
۳ - تیوری سه جهان
۴ - مبارزه مسلحانه
۵ - بریدنها
۶ - سانترالیزم
۷ - ایدیولوژی
۸ - زنان
۹ - حرکت موهوم
۱۰ - انجویزم
۱۱ - حزب
۱۲ - پنهانکاری
به این ترتیب دیده می شود که دو مسئله اصلی اولیه که باعث

نارضایتی عده ای از " سازمان رهایی " بوده است، حین تشکیل " گروه پیشگام " به چهار مسئله و پس از تشکیل " سازمان انقلابی " و انتشار نشریه " به پیش " به دوازده مسئله افزایش یافته است. این سیر حرکی از یکجانب نوعی پیشرفت در تعمیق و گسترش اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی یک جمع گسست کرده از " سازمان رهایی افغانستان " با سازمان مذکور را نشان می دهد و از جانب دیگر واضحا مشخص می سازد که این جمع هنوز هم قادر نشده است مسائل کلیدی در انحراف، ارتداد و خیانت ملی و طبقاتی گروهی را که با انتشار جزوه " با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم " بنام " گروه انقلابی خلق های افغانستان " بر آمد نمود و پس از انتشار " مشعل رهایی " نام " سازمان رهایی افغانستان "را بر خود گذاشت، مشخص نماید و علیه آن مرزبندی روشن ایدئولوژیک - سیاسی به عمل آورد.

مسائل محوری در انحراف، ارتداد و خیانت ملی و طبقاتی " گروه " متذکره عبارت اند از :

۱ - اکونومیزم - از همان ابتدای تشکیل گروپ مربوط به داکتر فیض در درون جریان شعله جاوید به وجود آمد و بصورت یک خط رسمی از زمان تشکیل " گروه انقلابی خلق های افغانستان " و انتشار سند " با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم " مطرح شد و تا خزان ۱۳۵۷ دوام کرد.

۲ - رویزیونیزم آشکار سه جهانی - از خزان سال ۱۳۵۷ آغاز گردید، با انتشار " مشعل رهایی " و اعلام موجودیت " سازمان رهایی افغانستان " رسمیت یافت و تا زمان تجاوز امپریالیست های امریکایی و متحدینش بر افغانستان و اشغال این کشور و تشکیل رژیم دست نشانده، در طول دوره های اشغالگری سوسیال امپریالیست ها، رژیم نجیب بعد از خروج قوای " شوروی " از افغانستان، حاکمیت جهادی ها و امارت اسلامی طالبان، مشخصه محوری سازمان مذکور را تشکیل داد.

۳ - خیانت آشکار ملی و طبقاتی - پس از اشغال افغانستان توسط قوت های تجاوزگر امپریالیستی به سردمداری امپریالیست های امریکایی و تشکیل رژیم دست نشانده اشغالگران، مشخصه محوری" سازمان رهایی افغانستان" این است که سازمان مذکور در حقیقت بخشی از مشمولین پروسه آغاز شده از جلسه بن و به مثابه بخشی از ساختار رژیم دست نشانده محسوب میگردد.

لازم است در مورد هر یک از این مسائل محوری در انحرافات و خیانت های ایدئولوژیک - سیاسی، با توجه به عدم گسست قاطع " سازمان انقلابی " از آن ها، کمی مکث نمائیم:

در مورد مسئله محوری شماره اول

انحراف ایدئولوژیک - سیاسی (اکونومیزم)

" سازمان انقلابی افغانستان " اصولا " گروه انقلابی خلق های افغانستان " و سند کلیدی آن گروه یعنی " با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم " را تائید می نماید و انتقاداتی که بالای " گروه انقلابی خلق های افغانستان " دارد در حد همان انتقاداتی است که در سند کلیدی " سازمان رهایی " یعنی " مشعل رهایی " فرمولبندی گردیده است. نشریه " به پیش "، ارزیابی مختصر تائید گرانه ذیل را از " گروه انقلابی خلق های افغانستان " به عمل آورده است:

" انشعاب دوم در ۱۳۵۲ صورت گرفت . عده ای از کادر های شعله جاوید با آگاهی از کمبود های سازمان جوانان مترقی و تجربیات تشکیلاتی کمونیستهای منطقه، انتقاداتی را بر رهبری سازمان جوانان مترقی مطرح نمودند که بعد به انتقادیون معروف شدند و آنانی که از رهبری سازمان جوانان مترقی دفاع میکردند، به مدافعیون مشهور گشتند و بالاخره انتقادیون " با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش " را نوشتند و گروه انقلابی خلق های افغانسان را ایجاد کردند .

" گروه انقلابی " بر کار تشکیلاتی، مخفی کاری و مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون تاکید کرده ، با این که جریان را از سر در گمی بیرون کشید ؛ خود به اشتباهات معینی غلتید که در " مشعل رهایی " فورموله شده است. "

به این ترتیب یک گروه اکونومیست عیان و یک سند اکونومیستی روشن، به عنوان بیرون کشنده جریان شعله جاوید از سر در گمی مورد حمایت اصولی قرار می گیرد. در حالیکه برای هر کسی که حتی یکبار اسناد رسمی " گروه انقلابی" و " سازمان رهایی " را مرور کرده باشد، روشن است که بر آمد " گروه انقلابی خلق های افغانستان " یک انشعاب، هم از " سازمان جوانان مترقی " و هم از " جریان شعله جاوید " بوده است و نه یک انشعاب از رهبری " سازمان جوانان مترقی " و نجات دهنده جریان شعله جاوید از سر در گمی.

جزوه " با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم "، " سازمان جوانان مترقی " و " جریان شعله جاوید " را همردیف با رویزیونیست های " خلقی " و " پرچمی " قرار داده و خواهان درهم کوبیده شدن سازمان و جریان مذکور گردید. اینکه بعد ها " سازمان رهایی افغانستان " کوشش کرد این ضدیت خصمانه علیه " سازمان جوانان مترقی " و "جریان شعله جاوید " را ماستمالی نماید، نشاندهنده تلاش های فریبکارانه برای جلب و جذب شعله یی های پراگنده بوده و هست و نه تائید اصولی " سازمان " و "جریان " متذکره.

سازمان جوانان مترقی از زمان تشکیل در میزان سال ۱۳۴۴ تا اواخر سال ۱۳۴۹ تحت تسلط و رهبری خط اصولی رفیق شهید اکرم یاری قرار داشت. در طول این مدت اگر از یکجانب خود این خط اصولی از نواقص و کمبودات ناشی از ابتدایی بودن جنبش رنج می برد، از جانب دیگر دو خط انحرافی دیگر، یکی خط سنتریستی داکتر هادی محمودی و دیگری خط پاسیفیستی شهید صادق یاری، نیز در سازمان وجود داشت و به درجات مختلف حیات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی سازمان را متاثر می ساخت. خط سنتریستی

هادی محمودی در نشست عمومی دوم سازمان جوانان مترقی در خزان سال ۱۳۴۶ عقب نشست و موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی سازمان بر مبنای تائید اندیشه مائوتسه دون و موضعگیری علیه رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم شوروی در سازمان رسمیت یافت. پس از وارد آمدن ضربات سال ۱۳۴۷ بر سازمان و جریان، خط پاسیفیستی بطور آشکار در مواجهه با خط اصولی قرار گرفت و این رویارویی به نشست عمومی سوم سازمان در خزان ۱۳۴۹ کشیده شد. این نشست مشتمل بر ۲۱ نفر نماینده بود. نه نفر به جناح اصولی تعلق داشتند، هفت نفر به جناح پاسیفیست و پنج نفر دیگر را نوسانی هایی تشکیل می دادند که گاهی به اینسو و گاهی به آن سو کشیده می شدند. سر شناسان مربوط به هر یکی از این جناح ها قرار ذیل بودند:

- از جناح اصولی رفیق شهید اکرم یاری و واصف باختری،
- از جناح پاسیفیست شهید صادق یاری، شهید قاسم واهب و خداداد خروش
- از بخش نوسانی ها شهید نادر علی پویا، شهید حیدر علی لهیب و داد فر

در جریان کنگره، نقش بخش نوسانی ها بسیار مهم گردید. اکثریت مشمولین این بخش از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی به طرفداری از جناح اصولی موضعگیری کردند. اما همین ها در انتخابات برای تشکیل کمیته مرکزی جدید به طرفداری از کمیته مرکزی پنج نفره ای رای دادند که شامل سه نفر از جناح پاسیفیست و دو نفر از جناح اصولی بود. اینها عبارت بودند از:

- رفیق شهید اکرم یاری و واصف باختری از جناح اصولی
- شهید صادق یاری، شهید قاسم واهب و خداداد خروش از جناح پاسیفیست

پس از پایان نشست عمومی سوم سازمان جوانان مترقی تا زمان بیمار شدن رفیق شهید اکرم یاری، علیرغم اقلیت بودن جناح اصولی در کمیته مرکزی سازمان، خط اصولی کماکان در رهبری باقی ماند، اما بصورت بسیار متزلزل و به مثابه یک امر وابسته به شخص رفیق شهید اکرم یاری. به همین دلیل پس از آنکه رفیق شهید اکرم یاری به بستر بیماری افتاد و با دوام مریضی اش دیگر قادر به ادامه فعالیت های رهبری کننده سازمانی اش نگردید، خط پاسیفیستی بر کمیته مرکزی سازمان جوانان مترقی تسلط بلا منازع پیدا کرد. پس از آن تصمیم گیرندگان اصلی در رهبری سازمان، در همه موارد، همان سه فرد مربوط به جناح پاسیفیست بودند و یک فرد باقی مانده از جناح اصولی نه تنها هیچ کاری نمی توانست انجام دهد، بلکه به عنوان یک فرد کاملا تابع با آنها همراهی و همنوایی می کرد.

در چنین جوی بود که مسئله پذیرش عضویت داکتر فیض به سازمان توسط شهید صادق یاری برای بار سوم به کمیته مرکزی سازمان آورده شد و این بار مورد پذیرش قرار گرفت. قبلا دو بار دیگر هم مسئله پذیرش عضویت داکتر فیض به سازمان به کمیته مرکزی سازمان آورده شده بود، اما در اثر مخالفت شدید رفیق شهید اکرم یاری این مسئله رد شده بود. برای رد پذیرش عضویت داکتر فیض به سازمان دو دلیل ارائه شده بود: یکی انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی و دیگری باند بازی و فرکسیونیزم. در واقع داکتر فیض از همان ابتدا خط ایدئولوژیک - سیاسی اکونومیستی و خط تشکیلاتی باند بازانه و فرکسیونیستی خود را داشت.

پذیرش عضویت داکتر فیض در سازمان جوانان مترقی توسط کمیته مرکزی تحت سلطه بلامنازع خط پاسیفیستی، ناشی از نکات مشترک بسیاری بود که بین دو خط پاسیفیستی و اکونومیستی وجود داشت که درینجا صرفا به چند مورد مشهود و واضح آن اشاره می گردد:

- مخالفت با رهبری فعالانه مبارزات روشنفکران و کارگران
- جبهه گرایی
- کودتاگری
- اسلام بازی

خط پاسیفیستی مسلط بر کمیته مرکزی سازمان جوانان مترقی، نواقص فعالیت های مبارزاتی سازمان در عرصه مبارزات روشنفکری و کارگری شهری را بر طرف نکرد و برای رفع یکجانبه گری این فعالیت ها و گسترش تنظیم شده مبارزات سازمان و جریان در میان دهقانان تلاش نکرد، بلکه در واقع این فعالیت ها را خواباند. این ضربه آنچنان کاری بود که نشست عمومی چهارم سازمان در خزان سال ۱۳۵۱ در واقع دائر شده نتوانست و آنانیکه برای شرکت در نشست حاضر شده بودند، بدون هیچگونه تصمیم گیری پراگنده گشتند و سازمان به انحلال کشانده شد.

درست در همین موقع حملات انتقادیون، بخصوص خط اکونومیستی داکتر فیض، بر جریان و سازمان اوج گرفت و کار فروپاشی جریان شعله جاوید را تکمیل کرد. پس از آن اکثریت مشمولین صفوف جریان شعله جاوید در هر دو بخش مدافعین و انتقادیون، از لحاظ سیاسی سرگردان و بلا تکلیف ماندند. اکثریت قابل توجهی از انتقادیونی که فعال باقی ماندند، و نه همه شان آنطوری که در نشریه " به پیش " مطرح می شود، در چوکات " گروه انقلابی خلق های افغانستان " گرد آمدند و یکجا با تعدادی از افراد تازه جلب شده به سموم اکونومیزم سخت جانی آلوده گشتند که تاثیرات سوء رنج آور و نفرت انگیز آن تا هم اکنون نیز مشهود است.

متاسفانه، " سازمان انقلابی " علیرغم گسست تشکیلاتی و گسست نسبی ایدئولوژیک - سیاسی از " سازمان رهایی "، هنوز هم در تار و پود سابقه تاریخی اکونومیستی " گروهی " با " سازمان رهایی " بند باقی مانده است. اولین شرط برای قاطع گشتن گسست ایدئولوژیک - سیاسی " سازمان انقلابی " از " سازمان رهایی "، بریدن روشن و واضح این بند تاریخی با سازمان مذکور است.

نشریه " به پیش " متوجه این امر شده است که اکثریت منسوبین جنبش چپ افغانستان از افراد مربوط به " سازمان رهایی " نفرت دارند. باید گفت که بخش مهمی از این نفرت، ناشی از نقش برجسته تاریخی منفی " گروه انقلابی " در فروپاشاندن جریان شعله جاوید است. " سازمان انقلابی " باید متوجه این امر باشد.

در مورد مسئله محوری شماره دوم
ارتداد ایدئولوژیک - سیاسی
(رویزیونیزم آشکار سه جهانی)

تکامل منفی " گروه انقلابی خلق های افغانستان " به " سازمان رهایی افغانستان " از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی به مفهوم تکامل منفی خط اکونومیستی به خط آشکار رویزیونیستی بود. " مشعل رهایی " به طور صریح و روشن به فرمولبندی تئوری رویزیونیستی سه جهان پرداخته و قاطعانه آن را مورد پذیرش قرار داده است.

سر آغاز این موضعگیری رویزیونیستی سه جهانی " گروه انقلابی خلق های افغانستان " را باید از خزان سال ۱۳۵۷ در نظر گرفت. در آن زمان یک هیئت دونفری به نمایندگی از دوجناح متشکله گروهی که یک کمیته مرکزی مشترک داشتند، اما صفوف تشکیلات شان را در هم ادغام نکرده بودند، مسافرتی به چین انجام داد. در جریان این مسافرت نماینده مربوط به جناح تحت رهبری داکتر فیض خود را به رویزیونیست های چینی نزدیک کرد و به تائید تئوری سه جهان پرداخت. اما نماینده تحت رهبری شهید مجید کلکانی از پذیرش صریح تئوری سه جهان سر باز زد و در مورد " نه تفسیر " و مطلب منسوب به تین سیائوپینگ در مورد پشک سیاه و سفید، پرسش هایی در مقابل چینی ها قرار داد. هیچ یکی از این دو موضعگیری قبلا مورد بحث و فیصله قرار نگرفته بود و لذا پس از ختم مسافرت این هیئت، اختلافات میان دوجناح شدت گرفت.

اولین موضوع مورد اختلاف در میان دو جناح مذکور، چند ماه بعد از کودتای هفت ثور خود را بطور آشکار نشان داده بود و آن چگونگی شناخت از رژیم کودتا و تعیین موضعگیری در قبال آن بود. در روز های بلافاصله پس از کودتای هفت ثور، موضعگیری ای که در اصل مربوط به جناح تحت رهبری داکتر فیض بود، بر کمیته مرکزی مشترک هر دو جناح در گروه مسلط بود. این موضعگیری مبتنی برین باور بود که سیاست های اصلاحی رژیم کودتا توده های مردم را به سوی خود جلب خواهد کرد و این امر باعث خواهد شد که برای یک مدت طولانی نوعی فروکش مبارزاتی در جامعه به وجود بیاید و لذا ضرور است که از برخورد و تصادم آشکار با رژیم جلوگیری گردد و یک نوع سیاست مماشات در قبال آن پیش برده شود. به این ترتیب، مواضع ایدئولوژیک - سیاسی ای که امروز "سازمان رهایی افغانستان " در قابل رژیم دست نشانده و اشغالگران حامی اش در پیش گرفته، از یکسابقه تاریخی تسلیم طلبانه در قبال رژیم کودتای هفت ثور برخوردار است.

طبق چنین موضعگیری ای کمیته مرکزی گروه فیصله کرد که شهید مجید کلکانی از حالت اختفا و یاغیگری بیرون بیاید و از طریق تماسگیری با رهبری رژیم کودتا برای خود زمینه قانونی زندگی علنی فراهم سازد. این تماسگیری در قدم اول با دستگیر پنجشیری و بعدا با حفیظ الله امین صورت گرفت و شهید مجید کلکانی زندگی علنی اختیار کرد. اما این حالت بیشتر از سه ماه دوام نکرد و او در مواجهه با تعقیبات و تهدیدات عوامل رژیم مجبور گردید دوباره به زندگی مخفی برگردد. از این زمان به بعد مخالفت با موضعگیری مسلط بر کمیته مرکزی گروه در قبال رژیم کودتا، که قبل از آن زیاد صریح و روشن نبود، اوج گرفت. جناح تحت رهبری شهید مجید کلکانی دیگر صریحا در کمیته مرکزی گروه موضعگیری کرد که توده ها در قبال سیاست های سرکوبگرانه و ضد ملی رژیم دست به مبارزه خواهند زد و علیه رژیم برپا خواهند خاست و لذا باید به پیشواز حرکت های مبارزاتی توده ها رفت و آمادگی های جنگی گرفت.

اختلاف در مورد تئوری سه جهان، تشنج میان دو جناح شامل در گروه را بیشتر از پیش دامن زد و اختلافات دیگری را نیز میان آنها روشن ساخت. در زمستان سال ۱۳۵۷ ، این دو جناح از هم جدا شدند و کمیته مرکزی مشترک گروه از هم پاشید. هر یکی از این دو جناح در قبال حرکت وحدت طلبانه ای که در میان منسوبین جنبش چپ کشور به وجود امده بود، به راه خود رفتند. جناح تحت رهبری شهید مجید کلکانی طبق طرح " جذب و جمع " در اتحاد با چندین جناح کوچک و دوجناح بزرگ دیگر قرار گرفت و حاصل این " جذب و جمع " ، در قالب " سازمان آزادیبخش مردم افغانستان " (ساما)، تبارز یافت. اما جناح تحت رهبری داکتر فیض که در قبال حرکت وحدت طلبانه مذکور طرح " جذب " یعنی طرح پیوستن همه به " گروه انقلابی خلق های افغانستان " را پیش کشیده بود، به جلب و جذب عناصر و گروپ های پراگنده پرداخت و بر مبنای همین جلب و جذب و انتشار مواضعش در " مشعل رهایی " در سال ۱۳۵۹ ، نام " سازمان رهایی افغانستان " را بر خود نهاد.

در " مشعل رهایی " موضعگیری رویزیونیستی سه جهانی یکی از دو فرد شامل در هیئت اعزامی به چین در خزان سال ۱۳۵۷ ، به موضعگیری رویزیونیستی رسمی "سازمان رهایی افغانستان " تکامل منفی یافت. خط ایدئولوژیک - سیاسی ترسیم شده در " مشعل رهایی " در موارد مختلف، مثلا حمایت از انقلاب اسلامی و خواست جمهوری اسلامی و تقسیم کردن انقلاب دموکراتیک نوین به دومرحله کاملا مجزای ملی و دموکراتیک، جنبه های گوناگون یک خط رویزیونیستی آشکار را نشان می دهد که از سر تا پای سند مذکور کشیده شده و پراتیک سیاسی بعدی " سازمان رهایی افغانستان " را هدایت کرده است.

اما " سازمان انقلابی " در عین حالیکه رویهمرفته علیه تئوری سه جهان و کلیت رویزیونیزم چینی موضعگیری می نماید، در رابطه با " سازمان رهایی افغانستان " و " مشعل رهایی " به لکنت می افتد و حاضر نیست علیه سازمان و سند مذکور به مثابه یک سازمان و یک سند رویزیونیستی موضعگیری روشن و صریح اختیار نماید. نشریه " به پیش " ، در بحث مشخص روی پذیرش تیوری سه جهان از طرف " سازمان رهایی افغانستان " ، سازمان مذکور را نه یک سازمان رویزیونیستی، بلکه یک سازمان پوپولیستی می داند و کلیت چوکات تئوریک مطرح شده در " مشعل رهایی " را که رهنمای عمل سازمان رویزیونیستی مذکور بوده و هست، نه یک چارچوب تئوریک رویزیونیستی بلکه " اشتباه بزرگ تئوریک " به حساب می آورد. در نشریه " به پیش " درینمورد گفته شده است:

" سازمان رهایی " تیوری سه جهان " را به عنوان ستراتیژی و تاکتیک پرولتاریای بین المللی پذیرفت. این تیوری که در ۱۹۷۶ از سوی دنگ شیاوپنگ در مجمع عمومی سازمان ملل قرائت گردید، راه تسلط ریویزیونیزم و احیای سرمایه داری بر چین را باز کرد.
بر اساس این تیوری، احزاب و سازمان های کمونیستی وظیفه داشتند که در مقابله با خطر شوروی در کنار دولت های ارتجاعی شان بایستند. لذا با این تیوری مبارزهٔ طبقاتی، انقلاب و فعالیت های مارکسیستی یکسره ممنوع قرار داده شد. حزب کمونیست چین از کمک به احزاب و سازمان های انقلابی دست کشید، اقتصاد مختلط را در کشور رایج ساخت، اختلاف اش را با روسیه، نه ایدیولوژیک که سیاسی عنوان کرد، انقلاب فرهنگی چین را جنایت نامید و در احیای سرمایه داری به راهی رفت که قبلاً خروشچف در اتحاد شوروی رفته بود.
سازمان رهایی با پذیرش این تیوری و گذاردن مهر تأیید بر جمهوری اسلامی، انقلاب دموکراتیک نوین را با جدا نمودن جنبه های ملی و دموکراتیک آن جهت رو در رو قرار نگرفتن با ملاکان شریر ارضی به خاطر ضربه زدن به سوسیال امپریالیزم و فراموش کردن امپریالیست های دیگر به اشتباه بزرگ تیوریک افتاد و به عنوان یک سازمان پوپولیستی در کنار تنظیم های جهادی برای استقرار جمهوری اسلامی خون داد. سازمان رهایی که در آن زمان به خاطر پیشبرد مبارزهٔ مسلحانه شدیداً به دنبال کسب امکانات سرگردان بود، نمی توانست نظری به چین نداشته باشد و تیوری سه جهان را نپذیرد. "

" سازمان رهایی افغانستان " تیوری سه جهان را به عنوان استراتژی و تاکتیک پرولتاریای بین المللی پذیرفت، مهر تائید بر جمهوری اسلامی و بالاتر از آن بر انقلاب اسلامی گذارد و برای استقرار جمهوری اسلامی در کنار تنظیم های جهادی خون داد، انقلاب دموکراتیک نوین را به دو مرحله کاملا مجزای ملی و دموکراتیک تقسیم کرد، تضاد عمده علیه سوسیال امپریالیزم را همچو تضاد اساسی جامعه در نظر گرفت و برین مبنا، تضاد دهقانان با ملاکان و تضاد ملی با سائر امپریالیست ها را به فراموشی سپرد. چنین خطی را از لحاظ تئوریک و عملی به عنوان " اشتباه بزرگ تئوریک " و " پوپولیزم " تعریف کردن، به این معنا است که " سازمان انقلابی " صرفا علیه " اشتباهات بزرگ تئوریک " و " پوپولیزم " سازمان رهایی موضعگیری کرده است و نه علیه خط رویزیونیستی سه جهانی آن.
شکی نیست که خط مطرح شده در سند " با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم " یعنی سند اساسی " گروه انقلابی خلق های افغانستان "، یک خط اکونومیستی، دنباله روانه و پوپولیستی بود و جنبه های مهمی از این اکونومیزم، دنباله روی و پوپولیزم در خط " مشعل رهایی " یعنی سند اساسی " سازمان رهایی افغانستان " به حیات خود ادامه داد، اما دیگر یکجا با سائر انحرافات ایدئولوژ یک - سیاسی اجزای یک خط رویزیونیستی آشکار را تشکیل داد. " سازمان انقلابی " در جائیکه باید علیه پوپولیزم موضعگیری نماید، از چنین موضعگیری ای شانه خالی می نماید؛ ولی در جائیکه باید علیه رویزیونیزم موضعگیری نماید، صرفا به موضعگیری علیه پوپولیزم دست می زند.
" اشتباه بزرگ تئوریک " به چه معنا است؟ حتی اگر صرفا از پوپولیزم صحبت نمائیم، نمی توانیم جنبه تئوریک آن را به مثابه " اشتباه بزرگ تئوریک " تعریف نمائیم. پوپولیزم یک انحراف بزرگ است و نه یک اشتباه بزرگ. نادرستی های خط ایدئولوژیک - سیاسی یک سازمان و یا حزب سیاسی مدعی کمونیزم را بطور کل می توان در چهار سطح مورد مطالعه قرار داد: ۱ - کمبودات، ۲ - اشتباهات، ۳ - انحرافات و ۴ - ارتدادات. پوپولیزم یک انحراف بزرگ است و رویزیونیزم یک ارتداد عظیم. حتی پوپولیزم یک نادرستی عظیم تر از یک اشتباه است، چه این اشتباه بزرگ باشد و یا کوچک.
اینجا جدل صرفا بر سر کلمات و جملات نیست. " سازمان انقلابی " آگاهانه از کاربرد کلمات و جملات حقیقتا اصولی، مناسب، دقیق و قاطع در مورد خط " سازمان رهایی " ابا می ورزد. دلیل این نوع برخورد روشن است. این سازمان علیه خط " سازمان رهایی " مرز بندی حقیقتا اصولی، مناسب، دقیق و قاطع ندارد. آخرین جمله مطالب نقل شده فوق از نشریه " به پیش " را یکبار دیگر مورد دقت قرار می دهیم، تا مطلب مورد بحث بهتر و روشن تر درک گردد:

" سازمان رهایی که در آن زمان به خاطر پیشبرد مبارزهٔ مسلحانه شدیداً به دنبال کسب امکانات سرگردان بود، نمی توانست نظری به چین نداشته باشد و تیوری سه جهان را نپذیرد. "

همانطوری که قبلا گفتیم پذیرش تئوری سه جهان از طرف جناح تحت رهبری داکتر فیض در کمیته مرکزی" گروه " از خزان سال ۱۳۵۷ شروع شد. در آن زمان جناح تحت رهبری داکتر فیض نه تنها در مبارزات مسلحانه درگیر نبود، بلکه چنانچه قبلا گفتیم به پیشبرد چنین مبارزاتی باور نیز نداشت. بر عکس جناح تحت رهبری شهید مجید و بخصوص شخص خود وی و اطرافیان نزدیکش، حتی قبل از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷، یکسلسله فعالیت های نظامی چریکی داشتند. بنابرین، این جناح بود که در آن زمان بصورت باالفعل می توانست در معرض وسوسه های امکانات گیری بخاطر پیشبرد مبارزات مسلحانه قرار گیرد. یقینا شهید مجید و جناح تحت رهبری اش در " گروه " بخاطر پیشبرد مبارزات مسلحانه شدیدا به دنبال کسب امکانات سرگردان بودند و شمولیت فرد مربوط به این جناح در هیئت اعزامی به چین نشاندهنده این سرگردانی شدید بود. اما شهید مجید به هر قیمتی حاضر به کسب امکانات نظامی از چینی ها نبود. وی می خواست تماس با چینی ها صرفا در سطح دیپلوماتیک محدود باقی بماند. او به فرد مربوط به جناح تحت رهبری اش که در هیئت اعزامی به چین شامل بود، دو هوشدار داده بود:

" اول: مناسبات با چینی ها را صرفا در سطح دیپلوماتیک در نظر بگیرد.

دوم: متوجه برخورد های فرد مربوط به جناح تحت رهبری داکتر فیض در هیئت در قبال چینی ها باشد. "

وی در آخرین ملاقات با رفیق اعزامی اش به چین، در مورد افراد مربوط به جناح تحت رهبری داکتر فیض در کمیته مرکزی مشترک " گروه " گفته بود که:

" این ها بسیار مزدور منش هستند و من بیم دارم که آنها در قبال چینی ها مزدور منشانه حرکت نمایند. "

به این ترتیب، قبل از آنکه کسب امکانات به خاطر پیشبرد مبارزات مسلحانه برای جناح تحت رهبری داکتر فیض در " گروه " ضرورت بلا فصل و عاجل عینی پیدا نماید، این جناح بخاطر خط اکونومیستی و روحیات مزدور منشانه رهبرانش، تئوری سه جهان را پذیرفت و به رویزیونیست های چینی تسلیم گردید. نتیجه این تسلیمی صرفا وابستگی " سازمان رهایی " به چینی ها از لحاظ " امکانات " مورد نیاز بخاطر پیشبرد مبارزات مسلحانه ایکه بعد ها رویدست گرفته شد نبود، بلکه تمامی عرصه های ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی را در بر گرفت. " سازمان رهایی " تا هم اکنون یک سازمان دنباله رو و مزدور رویزیونیست های چینی است و تمامی موضعگیری ها و عملکرد هایش منطبق با مواضع، عملکرد ها و منافع رویزیونیست های بر سر اقتدار در چین است و یا حد اقل مورد توافق آنها قرار دارد. در واقع همین امر است که حرکت خائنانه ملی کنونی " سازمان رهایی " را رقم می زند و همین امر بود که چگونگی حرکت سازمان رهایی در زمان جنگ مقاومت ضد " شوروی "، منجمله فعالیت های نظامی آن، را رقم زد.
سال ها بعد از شهادت مجید کلکانی، رهبری " ساما " توصیه او در قبال رویزیونیست های چینی را به فراموشی سپرد و در صدد انکشاف منفی مناسبات دیپلماتیک با چینی ها به " انعطاف سیاسی " و بعدا "انعطاف ایدئولوژیک " در قبال آنها بر آمد. در همان ابتدای جریان این استحاله منفی، توصیه اکید رویزیونیست های چینی به رهبری " ساما " این بود که:

" شما باید رنگ خاکستری تان را حفظ کنید. "

اینچنین توصیه هایی برای رهبران " گروه انقلابی ... " و بعدا "سازمان رهایی ... " باید مکرر تر، جدی تر و با تاکید بیشتری به عمل آمده باشد و طبعا رهبران رویزیونیست و مزدور منش مذکور با جان و دل آن را پذیرفته و برای تطبیق عملی اش تلاش و کوشش پیگیر به عمل آورده اند و کماکان به عمل می آورند. این نا رهبران در قبال رویزیونیست های بر سر اقتدار در چین آنقدر مزدور منش و نوکر صفت هستند که حتی از جاسوسی در مورد مسائل خانوادگی و خصوصی رقبای شان به حاکمان کنونی چین باکی ندارند. بطور مثال هنگامی که رهبری " ساما " در صدد انکشاف مناسبات با حزب و دولت چین بر آمد و رهبران " سازمان رهایی ... " احساس کردند که یک رقیب افغانستانی برای آنها در دربار خاقان های نوین چینی شکل می گیرد، در صدد بر آمدند که در این امر تخریبکاری نمایند. آنها جاسوس مآبانه، عکس های خصوصی و گویا خانوادگی ای از منشی عمومی کمیته مرکزی ساما تهیه کردند و در اختیار مقامات چینی قرار دادند تا برای آنها نشاندهند که رهبر " ساما " یک شخصیت مطلوب نیست.

در مورد مسئله محوری شماره سوم
خیانت آشکار ملی و طبقاتی

" سازمان رهایی افغانستان "، به پیروی از دولت رویزیونیستی چین، از همان ابتدای تجاوز و اشغالگری تحت رهبری امپریالیست های امریکایی با این پروسه همراه شد و با تائید عملی جلسه بن (این تجمع خائنین ملی) سعی به عمل آورد که در جلسه بن شرکت نماید. علیرغم نیافتن چانس شرکت مستقیم درین جلسه، با پروسه آغاز شده از آن جلسه همراهی کرد و با شرکت در لویه جرگه اضطراری، لویه جرگه قانون اساسی، انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات پارلمانی و پارلمان رژیم، عملا به صورت بخشی از رژیم دست نشانده و خائنین ملی در آمد.
" سازمان رهایی افغانستان " با کلیت رژیم دست نشانده مخالف نیست و با دست نشاندگی و ارتجاعیت این رژیم مشکلی ندارد. در واقع این سازمان خواهان تصفیه جنگ سالاران و جنایتکاران خلقی - پرچمی، جهادی و طالبی از این رژیم است و مداما تصفیه و محاکمه آنها را از مراجع امپریالیستی و بطور مشخص از اشغالگران طلب می نماید. هر باری که موانعی بر سر راه شرکت منسوبین " سازمان رهایی ... " در موقعیت های مختلف رژیم از طرف سائر منسوبین رژیم به وجود می آید، خواست تصفیه جنایتکاران جنگی از رژیم، توسط این سازمان قوت می گیرد. اما این خواست همیشه یا در سطح به اصطلاح ملی - دموکراتیک به عمل می آید و یا از طرف افراد و اشخاصی با نام های مستعار گوناگون، که غالبا این افراد و اشخاص نا شناخته نیز باقی نمی مانند. " سازمان رهایی ... " در طول بیشتر از هشت سال گذشته، به نام خود حتی یک بار نیز در مخالفت علیه اشغالگران و رژیم صدا و ندایی بلند نکرده و در طول این مدت " سیاست موش مردگی " را در پیش گرفته است، در حالیکه در حزب سازی های پوشالی اشغالگران سهم گرفته و با تشکیل و ثبت چنین حزب یا احزابی در وزارت عدلیه رژیم دست نشانده، مداما برای سهمگیری بیشتر در ارگان های مختلف رژیم تلاش ورزیده و کماکان تلاش می ورزد.
وقتی در سال ۱۳۶۰ واحد های نظامی " ساما " در کوهدامن به رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیست های اشغالگر، تسلیم گردید و سران این واحد ها پروتوکول تسلیمی به رژیم را امضا کردند، کمیته مرکزی همان وقت " ساما " با این تسلیمی به نحوی همراه گردید. در اواخر سال ۱۳۶۰، کمیته مرکزی " ساما " در خارج از

کشور مجددا ترمیم گردید و سیاستی را که در پیش گرفت، به قول منشی عمومی کمیته مرکزی آن وقت سازمان مذکور، " سیاست موش مردگی " بود. به پیروی از این سیاست، " ساما " در طول مدت بیشتر از دو سال سکوت اختیار کرد و در حالیکه غند سنگین در کوهدامن به مثابه یک غند دولتی، ۷۵۰ نفر از افراد مسلح تسلیم شده " ساما " را در خود جای داده بود، رهبری " ساما " هر چند گاهی یکبار زیر نام یک جبهه نامنهاد صدایی بلند می کرد.
سکوت رهبری " ساما " و " سیاست موش مردگی " آن فقط پس از کنفرانس سرتاسری سازمان مذکور در اواخر سال ۱۳۶۲ پایان یافت. متعاقبا دستور رسمی خروج از غند دولتی برای افراد تسلیم شده صادر گردید. فقط جمع کوچکی از تسلیم شده ها دستور را پذیرفتند و اکثریت بیشتر از نود فیصد آنها کماکان در غند باقی ماندند که قطع ارتباط " ساما " با آنها طی یک اعلامیه رسما اعلام گردید.
اما " سیاست موش مردگی " کنونی " سازمان رهایی افغانستان " بسیار عمیق تر و گسترده تر است. این " سیاست موش مردگی " بر خلاف آنچه " سازمان انقلابی افغانستان " می گوید، یک " حرکت موهوم " یا حرکتی ناشی از " ابهام گرایی سیاسی " نیست، بلکه یک حرکت آگاهانه و دارای ابعاد بین المللی است. " سازمان رهایی " افغانستان در روند اوضاع در افغانستان به مثابه نماینده منافع سرمایه توسعه طلب چینی و سرمایه دلال وابسته به چین حرکت می نماید و تمامی حرکت های سیاسی اش بر گرد همین محور شکل می گیرد.
خاقان های نوین چینی عمدتا با اشغالگران و کل کارزار به اصطلاح جنگ ضد تروریزم همراه و همنوا هستند و این کارزار را، به نفع شان می بینند؛ بخصوص از لحاظ احساس خطر نسبت به تجزیه طلبان مسلمان اوغوری در سیکیانگ و نفوذ پان اسلامیزم جنگ طلب و مشخصا اسامه بن لادن در میان آنها. به همین سبب است که در " شورای امنیت سازمان ملل متحد " بطور متواتر از امپریالیست های متجاوز و اشغالگر امریکایی و متحدینش حمایت و پشتیبانی می نمایند. اما در عین حال استقرار دراز مدت نیروهای اشغالگر امریکایی و متحدین نظامی امریکا در افغانستان به نفع قدرت ارتجاعی در حال عروج چینی نیست و منافع سلطه طلبانه منطقه یی و جهانی اش را لطمه می زند. به همین سبب است که حاکمان چین نسبت به اشغالگران امریکایی و متحدین شان در افغانستان مخالفت خوانی هایی نیز به عمل می آورند. این مخالفت ها در ابتدای پروسه نامحسوس بود، ولی با گذشت زمان، که از یکجانب مشکلات اشغالگران پیوسته در افغانستان بیشتر شده است و از جانب دیگر موقعیت اقتصادی و سیاسی حاکمان چینی در منطقه و جهان، منجمله در خود افغانستان، در حال ارتقا بوده است، این مخالفت خوانی ها سیر رو به رشد داشته و حتی جنبه های عملی معینی، از قبیل همکاری های نظامی قسمی با طالبان، پیدا نموده است.
به پیروی از این سیر حرکی خاقان های نوین چینی، " سازمان رهایی افغانستان " نیز مخالفت خوانی های خود علیه اشغالگران و رژیم پوشالی را بیشتر و بیشتر ساخته است، کما اینکه هنوز هم عمدتا از اشغالگران و رژیم پوشالی حمایت می نماید و برای حفظ موقعیت های خود در درون ارگان های مختلف رژیم تلاش می ورزد و مخالفت خوانی هایش را از طرق به اصطلاح ملی - دموکراتیک و یا اشخاص ظاهرا منفرد پیش می برد.
با توجه به تمامی این مسائل، " سازمان رهایی افغانستان " بخشی از خائنین ملی و بخشی از رژیم پوشالی است و تا زمانی که رویزیونیست های بر سر اقتدار در چین عمدتا از اشغالگران و رژیم دست نشانده شان در افغانستان حمایت نمایند، مزدوران افغانستانی شان نیز وضعیت کنونی خود را حفظ خواهند کرد. چنین وضعیتی را " حرکت موهوم " یا " ابهام گرایی سیاسی " خواندن، سراسر نا درست و غیر اصولی است و نشان می دهد که " سازمان انقلابی افغانستان " خود به ابهام گرایی سیاسی در رابطه با وضعیت کنونی " سازمان رهایی ... " دچار است.
این ابهام گرایی سیاسی بخصوص از این جهت نیشدار و خطرناک جلوه می کند که " سازمان انقلابی ... " روی وابستگی " سازمان رهایی ... " به رویزیونیست های بر سر اقتدار در چین نه تنها تاکید نمی نماید بلکه انگشت نیز نمی گذارد و تمام هم و غمش این است که رفقای دیروزی شان را وابسته به امپریالیست های غربی نشان دهد. البته در موجودیت چنین وابستگی ای نمی توان شک و شبهه ای داشت، ولی جنبه اساسی وابستگی خارجی ارتجاعی و امپریالیستی " سازمان رهایی ... "، وابستگی این سازمان ارتجاعی، ضد انقلابی و ضد ملی به خاقان های نوین چینی است و از همین کانال است که وابستگی سازمان مذکور به امپریالیست های غربی شکل گرفته و گسترش یافته است.

بطور خلاصه و به مثابه اختتامیه این سطور:

" سازمان رهایی افغانستان " یک سازمان رویزیونیستی وابسته به رویزیونیست های بر سر اقتدار در چین است و به همین سبب بخشی از ارتجاع و ضد انقلاب در افغانستان و جهان محسوب می گردد. این سازمان در شرایط کنونی بخشی از خیل خائنین ملی دست نشانده است. " سازمان انقلابی افغانستان " در مورد چنین سازمانی از " افکار غیر انقلابی - و نه ضد انقلابی، " اشتباهات " و نه انحراف، ارتداد و خیانت ملی و حرکت سیاسی موهوم - و نه حرکت آگاهانه خاینانه، حرف می زند و این نشان می دهد که گسستش از " سازمان رهایی " یک گسست ناقص و ابهام گرایانه است.
یکی از جنبه های این گسست ناقص و ابهام گرایانه این است که " سازمان انقلابی ... " کل حیات سیاسی " گروه انقلابی .... " و " سازمان رهایی " را رویهمرفته به دو مرحله تقسیم می نماید:
۱ - مرحله خوب و انقلابی یا مرحله ایکه تحت رهبری داکتر فیض قرار داشت.
۲ - مرحله بد و غیر انقلابی یا مرحله ایکه بعد از تامین رهبری

رهبریت کنونی آغاز گردیده است.
این مرحله بندی کاملا غلط و غیر اصولی است. یقینا اختلافات معینی میان این دو دوره وجود دارد. ولی در اساس، رهبری کنونی " سازمان رهایی ... " ادامه دهنده همان خط اکونومیستی، رویزیونیستی و ضد انقلابی ای است که تحت رهبری داکتر فیض شکل گرفت، قوام یافت و در عمل پیاده شد. رهبری کنونی " سازمان رهایی ... "، از همان ابتدا و تا آخر حیات داکتر فیض، بخش مهمی از گروپ اصلی ترسیم کننده و تعمیل کننده این خط بوده و وارث اصیل داکتر فیض محسوب می گردد. " سازمان انقلابی ... " باید توهم به چنگ آوردن میراثداری داکتر فیض را به دور بیندازد. این میراث اکونومیستی و رویزیونیستی به رهبری کنونی " سازمان رهایی ... " تعلق دارد. کس دیگری نباید شوق به چنگ آوردن این میراث را بخود راه دهد.
ما از این امر که بخشی از " سازمان رهایی افغانستان " از آن سازمان بریده و راه مبارزاتی جداگانه ای را در پیش گرفته است، استقبال می کنیم. ناگفته پیدا است که " سازمان انقلابی افغانستان " مواضع درست و صحیح بسیاری در مورد مسائل غیر محوری مربوط به " سازمان رهایی ... " اتخاذ کرده است، همانطوری که مواضع نادرست و غلطی نیز گرفته است. منظور ما از بیان مسائلی که در این سطور عنوان کردیم، به هیچ وجه این نیست که این موضعگیری های درست و صحیح غیر محوری را بطور دربست نادیده بگیریم و یا از اتخاذ مواضع نادرست در مورد این مسائل چشم پوشی کنیم، بلکه این است که مسائل محوری در مورد " گروه انقلابی ... " و بعدا " سازمان رهایی ... " را مشخص نمائیم. همانطوری که گفتیم، " سازمان انقلابی افغانستان " در مورد این مسائل یا اصلا مواضع مخالف نگرفته و یا بصورت ناقص و نیم بند مواضعی اتخاذ کرده است. اینچنین گسست ناقص و نیم بند از " سازمان رهایی ... " تا حد زیادی موضعگیری های " سازمان انقلابی ... " در مورد سائر مسائل را بصورت منفی متاثر ساخته و اگر این گسست ناقص در آینده به گسست قاطع و پیگیر اصولی مبدل نگردد، این تاثیر گذاری منفی کماکان ادامه خواهد یافت.

اعلامیه "سازمان کارگران افغانستان "در مورد تحریم انتخابات رژیم پوشالی که تحت عنوان "انتخابات پوشالی آینده، نمکی بر ناسور ملت ماست " در صفحات انترنیت منتشر شده بود، به منظور تبلیغ بیشتر برای یک حرکت مبارزاتی علیه انتخابات رژیم پوشالی، در شماره ۲۲ شعله جاوید درج گردید. ما در همان موقع صریحا گفتیم که: " اعلامیه ذیل از ویبلاگ یک سازمان چپ بنام " سازمان کارگران افغانستان " گرفته شده است. اما در پای خود اعلامیه امضای سازمان متذکره موجود نیست. دلیل این کار برای ما روشن نیست. امید واریم سازمان کارگران افغانستان صرفا یک سازمان خارج کشوری نبوده و در داخل افغانستان نیز فعالیت داشته باشد.
درج این اعلامیه در شعله جاوید به منظور تبلیغ بیشتر برای یک موضعگیری مبارزاتی علیه انتخابات رژیم پوشالی صورت می گیرد و به مفهوم تائید عام وتام متن اعلامیه نیست.
حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان اختلافات عمیق و مهمی با خط ایدئولوژیک - سیاسی مطرح شده در ویبلاگ سازمان کارگران افغانستان دارد. امید واریم بتوانیم هر چه زود تر این مسائل را در صفحات شعله جاوید انعکاس دهیم. "
مهم ترین موضوع ایدئولوژیکی که در رابطه با "سازمان کارگران افغانستان "برای ما مطرح است، سنتریزم مسلط برین سازمان در مورد " مائوئیزم " است که ذیلا مورد بحث قرار گرفته است. امید واریم سائر موضوعات را نیز بتوانیم به زودی در صفحات "شعله جاوید "مورد بررسی قرار دهیم.

سنتریزم ضد مائوئیستی
یک انحراف دیر پا در جنبش چپ افغانستان

" سازمان جوانان مترقی " در خزان سال ۱۳۴۴ تشکیل گردید. تشکیل این سازمان نتیجه تجمع جمعی از آن عناصر چپ بود که بنا به دلایل گوناگون در تشکیل " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " شرکت نکرده بودند. اختلافات شخصیت های موسس سازمان جوانان مترقی با موسسین حزب دموکراتیک خلق افغانستان در یک سطح قرار نداشت و سطح مناسبات و یا عدم مناسبات میان هر یک از این شخصیت ها و موسسین حزب مذکور نیز از هم متفاوت بود.
بطور مثال: " سمندر " یکی از موسسین سازمان جوانان مترقی، برای شرکت در کنگره موسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان دعوت شده بود، در حالیکه رفیق شهید اکرم که در آن زمان یک انقلابی جوان بود و

سابقه مبارزاتی طولانی نداشت، اصلا در مورد برگذاری کنگره موسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان اطلاعی نداشت، چه رسد به اینکه برای شرکت در آن دعوت شود.
این احتمال قویا وجود داشت که اگر " سمندر " در مورد شرکت در کنگره حزب دموکراتیک خلق افغانستان با رفیق شهید اکرم مشوره نمی کرد و با مخالفت ایدئولوژیک - سیاسی او درینمورد مواجه نمی شد، ایشان در کنگره مذکور شرکت می کردند. در واقع " سمندر " تا همین موقع ضرورت عمیق براه انداختن یک حرکت ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی مستقل از حزب دموکراتیک خلق افغانستان و مخالف با آن را درک نکرده بود. او از کارکرد های خائنانه گذشته موسسین اصلی حزب دموکراتیک خلق افغانستان اطلاع داشت و از این لحاظ نمی توانست کاملا با آنها موافق باشد. اما این مخالفت هنوز با مبارزات ایدئولوژیکی ضد رویزیونیستی تحت رهبری حزب کمونیست چین در سطح بین المللی علیه رویزیونیزم خروشچفی عمیقا مرتبط نبود و به مثابه بخشی از آن حرکت بین المللی در نظر گرفته نمی شد. در میان موسسین سازمان جوانان مترقی، کسی که بیشتر از همه و در همان گام های نخست مبارزاتی در دهه چهل، تحت تاثیر مبارزات بین المللی ایدئولوژیک - سیاسی ضد رویزیونیستی، به موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی نسبتا جامع، نظر به شرایط و سطح درک همان وقت، علیه رویزیونیزم خروشچفی و دنباله روان افغانستانی آن یعنی موسسین حزب دموکراتیک خلق افغانستان دست یافته بود، رفیق شهید اکرم بود، در آن موقع حتی شهید داکتر صادق یاری که هم برادر بزرگ رفیق شهید اکرم یاری بود و هم جلب کننده او بطرف کمونیزم و به این اعتبار اولین استاد او در مسیر مبارزات انقلابی شمرده می شد، نیز در چنان موقعیتی قرار نداشت.
رفیق شهید اکرم یاری با تکیه بر موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی نسبتا جامع ضد رویزیونیستی اش توانست " سمندر " را مجاب نماید و او را از شرکت در کنگره موسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان باز دارد. یقینا، این بازدارندگی نقش نسبتا مهمی در قاطع شدن تصمیم " سمندر " برای شرکت در تاسیس سازمان جوانان مترقی بازی کرد. اما با وجود این، زمانی که در ماه میزان سال ۱۳۴۴، سازمان جوانان مترقی تاسیس گردید، " سمندر " توانست از موضعگیری قاطع و روشن ضد رویزیونیستی و همچنان تکیه صریح به اندیشه مائوتسه دون و اتخاذ برنامه انقلاب دموکراتیک نوین توسط نشست عمومی، جلوگیری نماید. استدلال او ظاهرا این بود که درینمورد نباید عجولانه تصمیم بگیریم و چون مبارزات بین المللی ضد رویزیونیستی جاری هنوز کاملا برای ما روشن نیست، باید منتظر پیشرفت اوضاع در سطح بین المللی باقی بمانیم. این استدلال نه تنها مورد توافق اکثریت مطلق اعضای نشست عمومی قرار گرفت، بلکه حتی شخص رفیق شهید اکرم یاری نیز سر انجام استدلال داکتر هادی محمودی را پذیرفت و در نتیجه نشست عمومی به اتفاق آراء موضعگیری صریح ضد رویزیونیستی و پذیرش روشن اندیشه مائوتسه دون و انقلاب دموکراتیک نوین را به تعویق انداخت.
اوجگیری و پیشرفت مبارزات ضد رویزیونیستی در سطح بین المللی و بر آمد های واضح نظری و عملی رویزیونیستی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، جائی برای سنتریزم اتخاذ شده در نشست عمومی موسس سازمان جوانان مترقی باقی نگذاشت. نشست عمومی دوم سازمان جوانان مترقی در خزان سال ۱۳۴۶، به موضعگیری ضد رویزیونیستی آشکار پرداخت و اندیشه مائوتسه دون و انقلاب دموکراتیک نوین را پذیرفت و به این ترتیب خط رفیق شهید اکرم یاری در واقع در همین نشست، رسمیت عمومی در سازمان بدست آورد.
اما رسمیت خط مذکور در سازمان جوانان مترقی به این معنا نبود که خط سنتریستی به نمایندگی " سمندر "، دیگر در سازمان مذکور و کمیته مرکزی آن وجود ندارد. این سنتریزم با پذیرش ظاهری اندیشه مائوتسه دون، انقلاب دموکراتیک نوین و موضعگیری ضد رویزیونیستی سازمان جوانان مترقی کماکان به موجودیت خود در سازمان و کمیته مرکزی آن ادامه داد.
محوری ترین جلوه این سنتریزم، نادیده گرفتن و در مواردی کم اهمیت تلقی کردن خدمات مائوتسه دون در تکامل بین المللی مارکسیزم - لنینیزم و ارتقای آن به مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم (آن وقت اندیشه مائوتسه دون)، است. این سنتریزم در واقع خدمات مائوتسه دون به علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری را نه به مثابه مرحله جدید در تکامل مارکسیزم - لنینیزم در سطح بین المللی بلکه صرفا به مثابه تطبیق موفقیت آمیز مارکسیزم - لنینیزم با شرایط مشخص انقلاب چین می پذیرد. این خط در اساس خود را یک خط مارکسیستی - لنینیستی می داند و نه یک خط مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی یا مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه.
" سمندر " سال ها بعد از فروپاشی سازمان جوانان مترقی و در دیار آوارگی، بر خود می بالید که در جریان یک تظاهرات در سال ۴۷، نشان مائوتسه دون را از سینه اش کنده و دور انداخته بود. او با افتخار حکایت می کرد که در جریان تظاهرات یک کارگر شعله یی از فابریکه جنگلک نشان مائوتسه دون را به سینه او نصب کرده بود و او شدیدا عکس العمل نشان داده و نشان را از سینه اش کنده و دور انداخته بود و با لحن تندی به کارگر مذکور گفته بود که: " من چینایی[چینی] نیستم ". گو اینکه مائوتسه دون و نشان مائوتسه دون صرفا متعلق به چینی ها بوده و اهمیت بین المللی ندارد.
او در آن وقت بنام " اتحاد مارکسیست - لنینیست های افغانستان " (املا) می نوشت و نوشته هایش را در صفحات نشریه " جرقه " منتشر می ساخت. سنتریزم " املا " در مورد مائوتسه دون صریح و روشن بود. " املا " مائوتسه دون را یک مارکسیست - لنینیست کبیر می دانست، ولی ادعا داشت که او صاحب اندیشه نیست. برین مبنا " املا " اندیشه مائوتسه دون را قبول نداشت و خود را مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه نمی دانست، بلکه صرفا مارکسیست - لنینیست می خواند. " املا " در قبال نظرات انور خوجه در مورد مائوتسه دون نیز موضع سنتریستی داشت، به این معنا که نظر انور خوجه در مورد نفی " اندیشه مائوتسه دون " را رویهمرفته قبول داشت، اما موضع خوجه در مورد رویزیونیست خواندن مائوتسه دون را قبول نداشت و آنرا یک نظر نادرست می دانست، یعنی صرفا نادرست و نه رویزیونیستی. " املا " انور خوجه را مارکسیست - لنینیستی می دانست که اشتباهات مهمی از او سر زده است.
کل سنتریزم " املا " در مورد مائوتسه دون و خوجه، ترکیبی از سنتریزم دو سازمان (" اخگر " و " ساوو ") درین موارد بود.
" اخگر " در ابتدا بر مبنای مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون تشکیل گردید، اما دیری نپائید که بخش خارج کشوری رهبری این سازمان تحت تاثیر نظرات خوجه در مورد مائوتسه دون قرار گرفت و برای مدت کوتاهی این نظرات را بر کل " اخگر " تحمیل کرد. ولی

تحت تاثیر پیشرفت مبارزات در سطح بین المللی و مقاومت هایی که در درون صفوف و تا حدی در درون بخش داخل کشوری رهبری " اخگر "، به طرفداری از مائوتسه دون و اندیشه مائوتسه دون وجود داشت، خصومت آشکار علیه اندیشه مائوتسه دون جای خود را به نوعی سنتریزم درینمورد داد. این سنتریزم مورد توافق عمومی در " اخگر "، مائوتسه دون را مارکسیست – لنینیست کبیر می خواند، مگر صاحب اندیشه نمی دانست. این سنتریزم از لحاظ تئوریک خود را بر " تئوری عصر "، تئوری بیان شده توسط استالین، متکی می نمود و ادعا داشت که چون مارکسیزم – لنینیزم تئوری عصر امپریالیزم است و این عصر کماکان ادامه دارد، تکامل ایدئولوژی کمونیستی به مرحله سوم در قالب اندیشه مائوتسه دون و یا هر اندیشه و ایزم دیگری فاقد پایه مادی بوده و غیر قابل تحقق است. سنتریزمی که در نشست عمومی اول (نشست عمومی موسس) سازمان جوانان مترقی، از موضعگیری رسمی روشن آن سازمان علیه رویزیونیزم خروشچفی جلوگیری کرد و اینچنین موضعگیری را برای مدت دو سال به تعویق انداخت، از زمان نشست عمومی دوم سازمان جوانان مترقی تا زمانی که آن سازمان وجود داشت به بر آمد صریح ایدئولوژیک – سیاسی و تشکیلاتی سنتریستی دست نزد. اما چهره های اصلی نماینده این خط، بخصوص " سمندر "، به ویژه بعد از مسلط شدن خط پاسیفیستی شهید داکتر صادق یاری بر سازمان جوانان مترقی، یک مبارزه خصمانه و تخریبکارانه علیه به اصطلاح یاری ها را پیش بردند و درینمورد عملا با " انتقادیون " و به ویژه اکونومیست های " گروه انقلابی خلق های افغانستان " همنوایی کردند. این حرکت خصمانه و تخریبکارانه، عمدتا مبتنی بر متمسک قرار دادن درست و نادرست مسائل مربوط به خط و خط گذاران پاسیفیزم بود و برین مبنا در مورد خط اصولی سازمان جوانان مترقی و خط گذار اصلی آن یعنی رفیق شهید اکرم یاری لجن پراگنی می کرد. این سنتریزم در درون ساما نیز وجود داشت اما تبارز روشن ایدئولوژیک – سیاسی نداشت. ولی " ساوو "، که با انشعاب بخش " سمندر " از " ساما " تشکیل گردید، کلا " اندیشه مائوتسه دون " را از ترمینالوژی سازمانی خود حذف کرد و در برنامه اش خود را " مارکسیست – لنینیست " خواند. پس از آنکه خط گذار اصلی " ساوو " و کسانی از بقایای " اخگر " و " کمیته تدارک ... " در چوکات " املا " گرد آمدند، خط و خال سنتریزم ترکیبی " ساوو " و " اخگر " – " کمیته تدارک ... "، بصورت مفصل و روشن خود را نشان داد.

چنانچه می دانیم، بر آمد " بخش مائوتسه دون اندیشه " از درون " املا "، که تحت تاثیر مبارزات مائوئیستی ضد سنتریستی گروپ های مائوئیست افغانستانی و مبارزات سازمان ها و احزاب مائوئیست متشکل در " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " رونما گردید، به عمر" املا "ی سنتریست پایان بخشید؛

فروپاشی " املا " ی سنتریست باعث پاسیف شدن خط گذاران سنتریست آن، به ویژه " سمندر " گردید. بنا به همین دلیل و دلایل دیگری ایشان سال ها در دور دست ترین دیار پناهندگی در بی تفاوتی و کرختی سیاسی بسر برده است. این کرختی و بی تفاوتی سیاسی حتی پس از تجاوز امپریالیستی به سردمداری امپریالیست های امریکایی بر کشور و اشغال آن و رویکار آوردن رژیم دست نشانده توسط آنها، نیز بر طرف نگردید. تا جائیکه ما می دانیم، " سمندر " حتی در سطح صرفا ملی نیز از موضعگیری علیه اشغالگران و دست نشاندگان مرتجع خائن شان خود داری کرده است. از مدتی به اینطرف یک ویبلاگ بنام ویبلاگ " سازمان کارگران افغانستان " در صفحات انترنیت ظاهر گردیده است. خط سنتریستی این ویبلاگ مشترکات بسیاری با خط سنتریستی " املا " ی سنتریست دارد و روش تحریر اسناد مندرج در آن نیز همان روش " سمندر " است. علیرغم این مسائل، هنوز برای ما به درستی روشن نیست که آیا " سازمان کارگران افغانستان " یک سازمان تحت رهبری " سمندر " است یا سنتریست های دیگری آن را رهبری می کنند.

تا جائیکه اسناد منتشره در ویبلاگ " سازمان کارگران افغانستان" نشان می دهد، این سازمان طرفدار مبارزه مسلحانه علیه امپریالیست ها و مرتجعین است، در حالیکه سمندر سال ها قبل موقع درخواست پناهندگی از سفارت کشور امپریالیستی ای که از سال ها به این طرف در آن بسر می برد، به سفارت مذکور تعهد سپرده بود که دیگر در پیشبرد مبارزات سیاسی طرفدار اعمال خشونت نیست و به روش مبارزاتی مسالمت آمیز باورمند شده است.

علاوتا " سمندر " در طی بیشتر از هشت سال گذشته، حتی در هیچگونه حرکت سیاسی مسالمت آمیز ضد اشغالگران، مثلا تظاهرات، نیز شرکت نکرده است، در حالیکه اسناد منتشره در ویبلاگ " سازمان کارگران افغانستان " علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده موضعگیری کرده و بالا تر از آن طرفدار برپایی جنگ توده یی علیه آنها است.

آیا می شود درینجا از مخفی کاری تشکیلاتی صحبت کرد؟ تا جائیکه ما " سمندر " را می شناسیم، او اهل اینگونه مخفی کاری ها نیست و بر علاوه اینچنین مخفی کاری ای در آن دیار نسبتا" باز " مورد نیاز نیز نیست.

از جانب دیگر ما تا حالا هیچگونه تبارز مبارزاتی " سازمان کارگران افغانستان " در داخل کشور را شاهد نبوده ایم و امید واریم این سازمان یک سازمان کاملا خارج کشوری نباشد.

در هر حال آنچه در اصل در این سطور مورد نظر ما است، سنتریزم دیر پای " سمندری " و " اخگری " در موضعگیری های " سازمان کارگران افغانستان " در رابطه با خدمات فنا نا پذیر مائوتسه دون به علم و ایدئولوژ ی انقلابی پرولتری و تکامل آن به مرحله سوم یعنی مرحله مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم است، چه " سمندر " در راس این سازمان قرار داشته باشد و چه قرار نداشته باشد.

قبلا " ساوو "، " املا "ی سنتریست و " اخگر – کمیته تدارک ..." سنتریست، مائوتسه را مارکسیست – لنینیست بزرگی می دانستند که نمی توانست صاحب اندیشه باشد. اینک " سازمان کارگران افغانستان " دیگر نمی تواند در این موقعیت ایدئولوژیکی قرار داشته باشد. این سازمان " اندیشه مائوتسه دون " را تا حد معینی می پذیرد، ولی " مائوئیزم " را قبول ندارد و پذیرش آنرا یک انحراف و حتی یک انحراف رویزیونیستی می داند.

برای اینکه بحث فعلی ما مستند باشد، بهتر است تمام متن مقاله مختصری را که تحت عنوان " ماویسم یا " اندیشه ماوتسه دون " درینمورد در ویبلاگ " سازمان کارگران افغانستان " درج گردیده است، نقل نمائیم

"ماویسم یا "اندیشه ماو تسه دون":

اصطلاح ماویسم ، نخست از سوی افراد و گروههای خارج از حیطه حزب کمونیست چین به کار گرفته شد. تحلیلگران غربی و رویزیونیست های " خط ماسکو" از مروجان جهانی این اصطلاح اند. انور خوجه و " خط تیرانا" با " نفی " اندیشه ماوتسه دون" از ماویسم به مثابه انحراف از مارکسیسم- لنینیسم یاد کردند. پیروان اندیشه ماوتسه دون (مارکسیسم

– لنینیسم اندیشه ماوتسه دون) تا زمانی که ماو زنده بود ، نه تنها از به کارگیری اصطلاح ماویسم عار داشتند ، بلکه آنرا برچسبی تافته و بافته از روزن ذهن دشمنان کمونیسم میدانستند. آنان خود را مارکسیست – لنینیست ماوتسه دون اندیشه میخواندند.

" جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" (RIM) برای نخستین بار به پیمانه وسیع ، دست به اشاعه اصطلاح ماویسم زد. این " جنبش" که خود را تالی خط مبارزاتی "ماو" میداند، ضمن جمع بندی های تیوریک ، با اتکا به مواردی که دستاورد های تیوریکی – پراتیکی ماو میداند ، در اهمیت آن موارد ، ابرام ورزیده ، و آن دستاورد ها را چنان مطلقیتی می بخشد که لازمه آنرا اطلاق اصطلاح ماویسم بر آنها اعلام میدارد. بدین گونه ، اصطلاح ماویسم ، از جایگاه برچسب ، به اطلاق گروهبندی هایی از " تالیان" خط سیاسی ماوتسه دون می رسد. با اینهمه ، هنوز بخش وسیعی از لایه های تالیان اندیشه های سیاسی– فلسفی ماو ، ابرام می ورزند تا کما فی السابق ، ماوتسه دون اندیشه خوانده شوند ، نه ماویست. این لایه ها ، اصطلاح " ماویسم " را بدعتی ساخته و پرداخته دشمنانشان دانسته و هنوز بوی تعریفی را که " خط ماسکو" از اطلاق " ماویسم"= رویزیونیسم چینی داشت ، در این اصطلاح مضمر میدانند. حال باید دید که پیروان اندیشه سیاسی – فلسفی ماو ، ماویست اند یا مارکسیست – لنینیست اندیشه ماوتسه دون؟ دیدگاه سطحی نگر ، شاید حکم کند که ابرام در نامگذاری چی فرقی تواند کرد؟ اما سخن بدین ساده گی ها نیست. هریکی از این دو نامگذاری ، بار معنایی سیاسی– فلسفی خاصی را در بر دارد.

اهم اختلاف در آنست که مدعیان " ماویسم " ، داده هایی " ماویی" نظیر " جنگ ممتد خلق " را مطلقیتی همه قاره هایی بخشیده ، نیز پافشاری در خصوص مساله فلسفی " قانون تضاد" را دست آوردی در خور تعین فوق العاده می دانند. در مجموع ، بر آنند که تیوری و پراتیک داهیانه ماوتسه دون ، فصلی جهانشمول و مطلق (یعنی طابق بالنعل جهت نسخ برداری) در سیر تکامل ایدیولوژی پرولتاریا گشوده است.آنان مدعی اند که با آغاز عصر ماویسم ، زمان مارکسیسم– لنینیسم به سر رسیده ، و اینک ، عصر مارکسیسم– لنینیسم– ماویسم است. برعکس ، حامیان اصطلاح مارکسیسم– لنینیسم اندیشه ماوتسه دون ، با آنکه در دفاع ، تبیین وتشخیص دست آوردهای تیوریکی– پراتیکی ماو قرار مصر اند، اما به گونه ارتدکس معتقد اند که:" لنینیسم ، مارکسیسم عصر امپریالیسم است ، ولهذا بدان ، مارکسیسم – لنینیسم گویند." از این دیدگاه ، اضافات و تکملات انقلابی ماوتسه دون ، غیر قابل انکار بوده ، و بنابر آن ، کاربردعملی اندیشه ماوتسه دون ، در کشور هایی که شرایطی مشابه و یا نظیر چین عصر ماو را دارند ، به مثابه راهنمای عمل ، در دستور کار احزاب مارکسیست– لنینیست قرار دارد. بدین صورت ، آنان ، در کلیت خود را مارکسیست – لنینیست می خوانند ، و در تخصیص دقیق معتقدات خویش ، به خود مارکسیست – لنینیست ماوتسه دون اندیشه می گویند. از آنجایی که لنینیسم ، مارکسیسم عصر امپریالیسم است ، (و این تعریفی است که نخستین بار بوسیله استالین فورموله شده است) ، بنا بر آن ، هرگاه مرحله تکاملی نوینی در ایدیالوژی پرولتاریا متصور باشد، به ناگزیر ، لازمه آن آغاز مرحله نوینی در تکامل سرمایه داری یعنی مرحله مابعد امپریالیسم (یا شاید " ملایم تر: نیوامپریالیسم" که در هر صورت مرحله نوینی خواهد بود") تواند بود و بس. واقعیت عینی سرمایه امپریالیستی گواه آنست که هنوز با امپریالیسم سر و کار داریم. مادامیکه مرحله نوینی آغاز یابد (یعنی اگر برخلاف استنتاج لنین ، پس از طی مرحله امپریالیسم، سرمایه داری هنوز باقی بماند) ، لنینیسم رد خواهد شد. رد لنینیسم ، قوام اندیشه گانی سراسر اندیشه چپ مارکسیست را فروخواهد ریخت. مارکسیسم – لنینیسم ، علم است، و ما که در دهه نخست قرن ۲۱ قرار داریم ، با امپریالیسم سرو کار داریم . اگر بنیاد لنینیستی مارکسیسم رد شود ، از سویی مارکسیسمی در میانه نخواهد بود (زیرا که لنینیسم ، مارکسیسم عصر امپریالیسم است) ، و چه رسد به اینکه " ایسمی " دیگر (نظیر ماویسم) بر اساس تیوری رد شده (لنینیسم) قوام پذیرد. مدعیان مرحله نوین (ماویسم) ، نمی توانند به نفی دیالکتیکی لنینیسم به سود مرحله تکاملی نوین (ماویسم) دست یازند. لنینیسم ، تکامل دیالکتیکی مارکسیسم ، در شرایط سیطره سرمایه امپریالیستی میباشد. حال که هنوز با سیطره سرمایه امپریالیستی سر و کار داریم (تحت یوغ اسارت آن به سر میبریم) و از آغاز مرحله تکاملی نوین (مابعد امپریالیسم) هرگز خبری نیست ، پس چگونه میتوان به " ایسم" ی " نوین" (مثلا " ماویسم" یا " تروتسکیسم") که جانشین لنینیسم شود، قایل شد؟ پیشنهاد " ایسم" نوین چیزی سوای سرخورده گی جمع بندی مغز های آشفته و بی خبر از (مارکسیسم عصر امپریالیسم) نیست. پس نتیجتا ، جدل تیوریک به سود مارکسیسم– لنینیسم اندیشه ماوتسه دون ، خاتمه می یابد. اما " اندیشه ماوتسه دون" را چگونه باید به بررسی گرفت؟ " اندیشه ماوتسه دون" ، آیینه دار تجربه مبارزه طولانی خلق چین ، تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیشاهنگش در شرایط ماقبل پیروزی انقلاب (۱۹۴۹) ، سالهای دوره پیروزی انقلاب و تا سال ۱۹۷۶ میلادی میباشد. " اندیشه ماوتسه دون" جمع بندی تجربه انقلاب چین بوده ، و تنها در بستر مارکسیسم– لنینیسم میتواند معنی واقعی و پذیرفتنی داشته باشد. اصول بنیادین " اندیشه ماوتسه دون" ، رادیکالیسم انقلابی پرولتاریا را در کشور هایی که درآنها هنوز سرمایه داری به پخته گی نرسیده ، می نمایاند. مبارزه مسلحانه پرولتری ، اصلی است که این " اندیشه" به گونه درخشان ، به جنبش انقلابی پرولتری به ارمغان داده است. (هرچند ، ماو خود این اصل را از نگره اصیل لنینی گرفته است ، اما در نگرش تعمیم دهنده ماو است که این اصل قوام اساسی خود را منعکس میکند.)

منادیان " ماویسم" ، چنان به مطلق سازی و کپی برداری ناسنجیده انقلاب چین دست میزنند که حتی ، در کشوری نظیر ایالات متحده امریکا ، نسخه های چینی (چینی از دیدگاه سطح تکامل اجتماع چین در آستانه انقلاب ۱۹۴۹) تجویز میکنند. اینجا است که " ماویسم" به مثابه تجدید نظری در مارکسیسم – لنینیسم اندیشه ماوتسه دون ، جلوه گر میشود. از دیدگاه " سازمان کارگران افغانستان" ، تجربه انقلاب چین (که در " اندیشه ماوتسه دون " فورموله شده است) گنج شایگانی است که پرولتاریای بین المللی ، میتواند در مسیر های مبارزاتی خویش از آن استفاده های سرشاری کند، بی آنکه پای مطلق سازی غیر علمی در میان باشد ، و بی آنکه از یاد ببریم که اصول اساسی انطباق این " اندیشه"در عمل ، در کشور هایی که شرایطی نظیر چین ۱۹۴۹ را دارند ، یگانه راه خیلی ها ممکن جهت رسیدن پرولتاریا و متحدانش (تحت رهبری پرولتاریا) به پیروزی است. اینست برداشت مارکسیستی از " اندیشه ماو تسه دون" ، اندیشه یی که گل سر سبد مبارزات انقلابی ملت های شرق (ملت هایی که هنوز آماج استعمار و اقتصاد کمپرادور اند) میباشد. در خاتمه ، نباید ناگفته گذاشت که حساب " اندیشه ماو تسه دون " از خط مشی حزب کمونیست چین در سالیان پس از ۱۹۷۶ کاملا جدا است. " دنگیسم" و خط مشی سرمایه داری دولتی چین امروز ، از دشمنان قسم

خورده " اندیشه ماوتسه دون" و مارکسیسم- لنینیسم به شمار می روند. " اندیشه ماو تسه دون" را به بررسی بگیریم ، از اساسات انقلابی آن ، نهایت استفاده خلاق به عمل آوریم ، بی آنکه از نظر دور داشته باشیم که تحلیل واقع بینانه ، سیاست خارجی چین در سالیان ۱۹۷۶-۱۹۷۲ را با دید انتقادی و متفاوت از سیاست خارجی چین طی سالیانی که " انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی " حدت داشت ارزیابی می کند. "

مسائل قابل بحث و دقت در مطالب نقل شده فوق را می توان تحت عناوین جداگانه ذیل مورد دقت و ارزیابی قرار داد؟

۱ - در مورد تئوری عصر:

۲ - در مورد برد جهانی خدمات مائوتسه دون و حزب کمونیست چین و اصل عمده آن

۳ - مائوئیزم یا اندیشه مائوتسه دون؟:

۱ - در مورد تئوری عصر:

همانطوری که در سطور نقل شده فوق به درستی بیان گردیده، تئوری عصر برای نخستین بار توسط استالین فرموله شده است. مفهوم بسیار ساده و کاملا روشن این مطلب آن است که تئوری عصر توسط لنین فرموله نشده است، بلکه یک فرمولبندی استالینی است. اما علیرغم این مطلب، این تئوری بخاطر حیثیت عظیمی که انقلاب شوروی و حزب لنینی در جنبش بین المللی کمونیستی داشت و یقینا کماکان دارد، آنچنان سایه سنگینی برین جنبش حاکم ساخت که بقایای آن سایه هنوز هم کج فهمی دگماتیستی و انجماد فکری در جنبش بین المللی را دامن می زند. قبل از هر چیزی باید گفت که بسیاری ها معمولا تئوری عصر را بصورت درست درک نمی کنند. بطور مشخص " سازمان کارگران افغانستان " در مورد تئوری عصر دید مغالطه گرانه ای دارد. برای هر چه بهتر روشن بودن بحث فعلی، لازم است مطلب بیان شده توسط استالین در کتاب " اصول لنینیزم " در مورد تئوری عصر را درینجا نقل نمائیم و بصورت دقیق مورد ارزیابی قرار دهیم:

" پس بالاخره لنینیزم چیست؟
لنینیزم مارکسیزم عصر امپریالیزم و انقلاب پرولتاریائیست. دقیق تر: لنینیزم بطور کلی تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریا و بطور اخص تئوری و تاکتیک دیکتاتوری پرولتاریا می باشد. مارکس و انگلس در دوره ماقبل انقلاب (منظور ما انقلاب پرولتاریائیست) یعنی زمانیکه امپریالیزم هنوز تکامل نیافته بود، در دوره ایکه پرولتر ها برای انقلاب آماده میشدند، در زمانیکه انقلاب پرولتاریا هنوز عملا و مستقیما ناگزیر نبود، وارد مرحله عمل شدند. اما لنین که شاگرد مارکس و انگلس است، در زمان امپریالیزم تکامل یافته، و در دوره ایکه انقلاب پرولتاریا وسعت می یافت، هنگامیکه دیگر انقلاب پرولتاریا در یک کشور پیروز گشته و دموکراسی بورژوازی را سرنگون کرده، عصر دموکراسی پرولتاریا و عصر شورا ها را آغاز نمود، وارد میدان فعالیت شد. از اینجاست که لنینیزم تکامل بعدی مارکسیزم شمرده می شود. "
(مجموعه آثار منتخب استالین به زبان فارسی - راجع به اصول لنینیزم - صفحه ۱۸ و ۱۹)

اولین مغالطه:
" سازمان کارگران... " از " عصر امپریالیزم " حرف می زند، در حالیکه استالین از " عصر امپریالیزم و انقلاب پرولتاریایی " صحبت می نماید. این مغالطه یک مغالطه کوچک نیست و از یک مفهوم انحرافی عمیق و گسترده ایدئولوژیکی بر خوردار است. در تئوری استالین اصلا حرفی از " عصر امپریالیزم " به تنهایی در میان نیست. او از عصری صحبت می نماید که دو جزء دارد: یکی امپریالیزم و دیگری انقلاب پرولتاریایی. اگر کل مطلب نقل شده فوق از استالین را مورد دقت قرار دهیم، او بیشتر بر جزء دوم عصر یعنی انقلاب پرولتاریایی تاکید و تکیه می نماید تا بر جزء اول یعنی امپریالیزم. در سطور نقل شده فوق، استالین هیچ حرفی از " عصر امپریالیزم " به تنهایی به میان نیاورده است، اما از آغاز " عصر دموکراسی پرولتاریا و عصر شورا ها " به تنهایی صحبت کرده است.
مفهوم دیدگاهی حذف " انقلاب پرولتاریایی " از تئوری عصر و صرفا آنرا " عصر امپریالیزم " به تصویر در آوردن چیست؟ این دیدگاه فقط امپریالیزم و سیطره امپریالیزم را می بیند و روی آن تاکید دارد، اما در دستور کار بودن عملی و مستقیم انقلاب پرولتاریایی را (آنطوری که استالین می دید) نمی بیند و روی آن تاکید به عمل نمی آورد.
این دیدگاه قادر نیست مفهوم امپریالیزم را نیز به درستی و بطور دقیق درک نماید. در دیدگاه لنین، امپریالیزم سرمایه داری محتضر است و امپریالیزم آستانه انقلاب پرولتاریایی است. اما در درک مغالطه آمیز " سازمان کارگران ... "، موقعیت امپریالیزم صرفا در " سیطره سرمایه امپریالیستی " و موقعیت پرولتاریا و خلق ها صرفا در " تحت یوغ اسارت سرمایه امپریالیستی به سر بردن " خلاصه می گردد.
در درک استالینی: " لنینیزم بطور کلی تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریا و بطور اخص تئوری و تاکتیک دیکتاتوری پرولتاریا " است. اما در درک " سازمان کارگران... ": لنینیزم تئوری بیان سیطره سرمایه امپریالیستی و خصوصیات این سرمایه است. کاملا روشن است که لنینیزم هم تئوری انقلاب پرولتاریایی و دیکتاتوری پرولتاریا است و هم تئوری بیان خصوصیات سرمایه امپریالیستی و بیان سیطره جهانی این سرمایه. اما تکیه استالین روی جنبه اول لنینیزم است و تکیه " سازمان کارگران ... " روی جنبه دوم لنینیزم.
آن طوری که از فحوای کلام استالین، در مطلب نقل شده فوق از او، استنباط می گردد، او عصر زمان مارکس و انگلس را نیز صرفا " عصر سرمایه داری رقابت آزاد " نمی داند، بلکه آن را " عصر سرمایه داری رقابت آزاد و عصر آماده شدن پرولتر ها برای انقلاب " می داند.
گفته معروف مارکس را هیچگاه نباید فراموش کرد:
" شناخت جهان مهم است، اما تغییر آن مهم تر است. "
این گفته مارکس مبتنی بر این اصل دیالیکتیکی است که:
در تمامی اشیا و پدیده ها، وحدت و همگونی نسبی و مشروط و مبارزه مطلق و غیر مشروط است.

دو مین مغالطه:
استالین گفته است که: " لنینیزم تکامل بعدی مارکسیزم شمرده می شود. " درینجا مسئله بر سر تکامل علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری به مرحله دوم تکامل است، یعنی بر سر آنچه که عملا به وقوع پیوسته بود. در درک لنینی، امپریالیزم آخرین مرحله تکامل سرمایه داری است. با رسیدن سرمایه داری به مرحله امپریالیزم، این نظام به احتضار می افتد. به عبارت دیگر امپریالیزم آستانه انقلاب پرولتری است. اما هیچ اصلی در کمونیزم علمی وجود ندارد که مارکسیزم - لنینیزم را آخرین مرحله تکامل علم

و ایدئولوژی انقلابی پرولتری اعلام نماید و حکم نماید که این علم و ایدئولوژی به مرحله سوم تکامل نمی نماید.
حتی عمیق تر از این امر، چنانچه می دانیم، سرمایه داری آخرین شکل نظام استثمارگرانه، پس از نظام برده داری و فئودالی است و هنوز نظام استثمارگرانه دیگری که پس از سرمایه داری فرا رسد، کشف نگردیده است. اما هیچ اصلی در کمونیزم علمی وجود ندارد که صرفا مارکسیزم را آخرین مرحله تکامل علم و ایدئولوژی پرولتری اعلام نماید و حکم نماید که این علم و ایدئولوژی به مرحله بالا تر از مارکسیزم صرف تکامل نمی نماید.
پیدایش لنینیزم به مثابه " تکامل بعدی مارکسیزم " یا مرحله دوم در تکامل علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری نشان داد که برای تکامل این علم و ایدئولوژی نیازی به پیدایش یک نظام استثمارگرانه جدید، غیر از سرمایه داری، وجود ندارد و پیدایش تغییرات عمیق و گسترده اقتصادی و سیاسی در درون همین نظام نیز می تواند پایه عینی تکامل آن به مرحله بالا تر را تامین نماید.
همین سان پیدایش مرحله سوم در تکامل علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری نیازمند آن نیست که حتما عصر کنونی به عصر دیگری تکامل یابد، بلکه بروز تحولات عمیق و گسترده اقتصادی و سیاسی در داخل همین عصر جاری نیز می تواند پایه عینی تکامل آن را به مرحله بالاتر تامین نماید.
این مسئله فقط و فقط موقعی به درستی و روشنی درک می گردد که ما عصر کنونی را بصورت من در آوردی " عصر امپریالیزم " ندانیم، بلکه " عصر امپریالیزم و انقلاب پرولتاریایی " بدانیم، درست همان طوری که استالین گفته است؛ و " لنینیزم " را نیز " نه به مثابه " مارکسیزم عصر امپریالیزم " بلکه به مثابه " مارکسیزم عصر امپریالیزم و انقلاب پرولتاریایی " درک کنیم. بدینسان دو پایه عینی تکامل علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری به مرحله سوم عبارت خواهند بود از:
۱ - پیدایش تحولات عمیق و گسترده در نظام امپریالیستی
۲ - پیدایش تحولات عمیق و گسترده در انقلاب پرولتاریایی
ما اگر تعریف دقیق تر استالین از " لنینیزم " را مدنظر قرار دهیم، به روشنی در می یابیم که بطور کلی کدام یکی از این دو پایه عینی عمدگی دارد. استالین می گوید:
" لنینیزم مارکسیزم عصر امپریالیزم و انقلاب پرولتاریائیست. دقیق تر: لنینیزم بطور کلی تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریا و بطور اخص تئوری و تاکتیک دیکتاتوری پرولتاریا می باشد. "
درینجا در واقع استالین دو تعریف از " لنینیزم " بدست می دهد:
۱ - تعریف دقیق: " لنینیزم مارکسیزم عصر امپریالیزم و انقلاب پرولتاریایی است "
۲ - تعریف دقیق تر: " لنینیزم بطور کلی تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریا و بطور اخص تئوری و تاکتیک دیکتاتوری پرولتاریا می باشد. "
سنتریزم " سازمان کارگران " صرفا یک جزء از تعریف دقیق استالینی از " لنینیزم " یعنی امپریالیزم را می بیند و به جزء دوم اصلا توجهی ندارد؛ اما در مورد تعریف دقیق تر استالین از " لنینیزم " آنچنان بی التفات است که اصلا آن را نمی بیند. این بی التفاتی و چشم بستن کامل، یک بی التفاتی و چشم بستن آگاهانه و عمدی است. ممکن نیست که خط گذار یا خط گذاران " سازمان کارگران افغانستان " ده ها بار اثر استالین (" اصول لنینیزم ") را نخوانده باشند و با تعریف دقیق و همچنان تعریف دقیق تر استالین از " لنینیزم " بر نخورده باشند.

بطور خلاصه، با توجه به تعریف دقیق تر استالین از " لنینیزم "، می توان گفت که پیدایش تحولات عمیق و گسترده در " انقلاب پرولتاریا " بطور کلی و پیدایش تحولات عمیق و گسترده در " دیکتاتوری پرولتاریا " بطور اخص، عمدتا می تواند پایه تکامل علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری به مرحله سوم یعنی مرحله " مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم " را فراهم نماید. اصل عمده در مائوئیزم، تئوری " ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا " است که بیان فشرده " انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی " در چین یعنی بیان فشرده تحولات عمیق و گسترده در انقلاب پرولتاریا و در دیکتاتوری پرولتاریا است. در سطور بعدی مجددا به این بحث برخواهیم گشت.
استنباط علمی درست از مسائلی که تا حال گفتیم، مشعر بر خصلت عمیق و گسترده تکامل یابندگی علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری به مراحل عالی تر و عالی تر تکامل است که می تواند - و باید - همچنان به تکامل خود ادامه دهد و از مرحله " مائوئیزم " نیز فرا تر رود. بر عکس، استنباط ضد علمی و نادرست دگماتیستی، به جای تکیه روی خصلت تکامل یابندگی کمونیزم علمی، پیدایش مرحله مارکسیزم - لنینیزم را به یک مرحله توقف و ایستایی آن مبدل می نماید، تکامل بعدی آن را نمی پذیرد و کل امر تکامل آن را بصورت نهایی یک امر خاتمه یافته و به سر انجام رسیده اعلام می نماید.
ضد علمی بودن چنین دیدگاهی آنچنان کاملا واضح و روشن است که انسان را به یاد حکم محمد در آخرین گرد همآیی بزرگ پیروانش در حجةالوداع می اندازد:
" امروز دین شما را تکمیل کردم و دلایل خود را برشما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد. "

۲ - در مورد برد جهانی خدمات مائوتسه دون و حزب کمونیست چین و اصل عمده آن:

این بحث که " اندیشه مائوتسه دون " کلا یک بحث مربوط به کشور های تحت سلطه امپریالیزم قلمداد گردد، بنا به دلایل مختلف یک بحث من در آوردی کنونی " سازمان کارگران افغانستان " است. این دلایل را بطور مختصر مورد دقت قرار می دهیم:
الف - موضوع مشخصی که بطور عمده باعث گردید " سازمان جوانان مترقی " به مثابه یک سازمان مستقل از " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " بر آمد نماید و مبارزه علیه حزب مذکور را به مثابه یکی از عرصه های مبارزاتی مهم خود تعیین نماید و بطور مشخص خود را " مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه " - و نه صرفا " مارکسیست - لنینیست " - بداند، یک موضوع صرفا مربوط به چین و کشور های تحت سلطه امپریالیزم نبود، بلکه یک موضوع مربوط به کل جنبش بین المللی کمونیستی و پرولتاریای جهانی بود. این موضوع، مبارزه جهانی ای بود که حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون علیه رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم شوروی براه انداخت و به پیش برد. به همین دلیل، در استنباط " سازمان جوانان مترقی " از " اندیشه مائوتسه دون "، این اندیشه، مشخص کننده تعلق به جریان بین المللی ضد رویزیونیزم و ضد سوسیال امپریالیزم شوروی بود، جریانی که صرفا مربوط و متعلق به کشور های تحت سلطه امپریالیزم نبود بلکه هم کشور های امپریالیستی و هم کشور های تحت امپریالیزم را در بر می گرفت. به همین دلیل، فقط زمانی که در نشست عمومی دوم " سازمان جوانان مترقی " مواضع ضد رویزیونیستی

و ضد سوسیال امپریالیستی حزب کمونیست چین رسما تائید و تثبیت گردید، در برنامه این سازمان، صفت " نوین " بر انقلاب دموکراتیک، که در نشست عمومی اول سازمان مذکور در برنامه اش گنجانده شده بود، علاوه گردید. بطور خلاصه، این موضع که " اندیشه مائوتسه دون " یک اندیشه جهانی است و نه صرفا اندیشه ای مربوط به کشور های تحت سلطه امپریالیزم، یک موضع پذیرفته شده عام در میان چپ شعله یی بود.

در سال های اوج مبارزات جریان شعله جاوید، حتی سنتریست هایی مثل " سمندر " جرئت نمی کردند بطور واضح و روشن مواضع ضد مائوئیستی خود را آشکار سازند. او در همان زمانی که در چوکات " املا "ی سنتریست، به قول خودش سیاه روی سفید می نوشت و مواضع سنتریستی خود را در قبال مائوتسه دون بطور واضح و روشن بیان می کرد، معترف بود که در زمان فعالیت های جریان شعله جاوید در دهه چهل جرئت نداشت علیه مائوتسه دون چیزی بگوید و بنویسد. او حتی معترف بود که دیگران را نیز از چنین کاری منع می کرد. مثلا حکایت می کرد که: " روزی یکی از رفقایش که از ستایش های مائو توسط شعله یی ها به تنگ آمده بود، اعتراض گونه داد زد که: " اینها از مائو خدا ساخته اند. " و من فورا برایش گفتم که: خاموش باش و درینمورد حرف نزن. هنوز وقت این حرف ها نرسیده است. " منظور او این بود که آن وقت به دلیل ایستادگی قاطع " منسوبین " سازمان جوانان مترقی " و حتی منسوبین " جریان شعله جاوید " روی اندیشه مائوتسه دون ، سخن گفتن علیه مائوتسه دون پیش از وقت بود، ولی اکنون (زمان جرقه نویسی املا) وقت چنین حرف هایی رسیده است.

ب: سنتریزم " ساوو "، " اخگر- کمیته تدارک " و " املا " در مورد مارکسیست - لنینیست کبیر خواندن مائوتسه دون

ولی صاحب اندیشه ندانستن وی، مبتنی برین نبود که " اندیشه مائوتسه دون " صرفا تطبیق مارکسیزم - لنینیزم در شرایط مشخص انقلاب چین و حد اکثر در شرایط مشخص انقلاب کشورهای تحت سلطه امپریالیزم است. اگر چنین می بود، آنها اصولا مشکلی در پذیرفتن " اندیشه مائوتسه دون " نداشتند. آنها اندیشه مائوتسه دون را به مثابه یک اندیشه جهانی رد می کردند و این حقیقت را که خدمات مائوتسه دون نمایانگر تکامل مارکسیزم - لنینیزم به مرحله عالی تر است، مورد انکار قرار می دادند.

ج: این درست است که حزب کمونیست چین، بنا به دلایل مختلف و نه صرفا در مخالفت علیه به اصطلاح برچسپ های رویزیونیست های خط ماسکو و امپریالیست های غربی در مورد " مائوئیزم "، خدمات مائوتسه دون به علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری را " اندیشه مائوتسه دون " نامید و نه " مائوئیزم ". اما حزب کمونیست چین هیچگاهی " اندیشه مائوتسه دون " را صرفا تطبیق " مارکسیزم - لنینیزم " در شرایط مشخص انقلاب چین و یا کلا شرایط مشخص انقلاب کشور های تحت سلطه امپریالیزم ندانسته است. در گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین به نهمین کنگره سراسری حزب بطور بسیار صریح و روشن قید گردیده و گفته شده است که:

" اندیشه مائوتسه دون نمایانگر تکامل مارکسیزم - لنینیزم در عرصه های مختلف فلسفی، اقتصادی، سیاسی و تئوریکی و پراتیکی به مرحله عالی تر است. "

کنگره نهم حزب کمونیست چین، کنگره ای بود که " اندیشه مائوتسه دون " را رسما در اساسنامه حزب وارد کرد و " مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون " را به مثابه ایدئولوژی حزب پذیرفت.

البته گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین به نهمین کنگره آن حزب، " اندیشه مائوتسه دون " را به تئوری عصر ربط می دهد و آن را " مارکسیزم - لنینیزم عصر زوال امپریالیزم و اعتلای جهانی انقلاب پرولتری " می خواند. این چیزی است که در برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، " زایده لین پیائوئیستی " خوانده شده است و گفته شده است که این زایده در کنگره دهم حزب کمونیست چین دور انداخته شد و بدین طریق شفافیت " اندیشه مائوتسه دون " بیشتر از پیش تثبیت گردید.

منظور از بیان این مطلب مکث روی تئوری انحرافی " عصر زوال امپریالیزم و اعتلای جهانی انقلاب پرولتری " نیست، بلکه این است که کنگره نهم حزب کمونیست چین، " اندیشه مائوتسه دون " و نه " مائوئیزم " را، مارکسیزم - لنینیزم عصر پس از عصر " امپریالیزم و انقلاب پرولتاریایی " دانسته بود.

سابقا سنتریزم " ساوو "، " اخگر - کمیته تدارک " و " املا " روی همین موضوع تاکید داشت و بیان می کرد که بر مبنای اینکه عصر پس از عصر " امپریالیزم و انقلاب پرولتاریایی " در کار نیست، مائوتسه دون نمی تواند صاحب اندیشه باشد. دلیل اینکه " سازمان کارگران افغانستان " در مورد یادداشت های سابقه ساوویی - املایی، خود را بی خبر جلوه می دهد، دقیقا برای ما معلوم نیست، ولی در هر حال اینگونه " تجاهل عارفانه " به سختی قابل نکوهش است. اینگونه " تجاهلات عارفانه " صرفا می تواند زمینه برای موضعگیری های بی پایه، غیر سازنده و گمراه کننده ای به وجود بیاورد که در نهایت صرفا می تواند به دگمارویزیونیزم آشکار بینجامد.

درینجا بهتر است در مورد خدمات مائوتسه دون به علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری بطور مشخص مکث نمائیم:

این خدمات نه تنها صرفا مربوط به کشور های نیمه فئودالی تحت سلطه امپریالیزم نیست، بلکه به هر دو نوع از کشور های موجود در داخل نظام امپریالیستی (کشور های امپریالیستی و کشور های تحت سلطه امپریالیزم) نیز محدود نمی گردد، بلکه علاوه از آنها، کشور های سوسیالیستی را نیز در بر می گیرد. حتی گذشته از این، خدمات مائوتسه دون صرفا به سه نوع کشور ممکن الوجود در روی سیاره ما و بطور عام تر صرفا به ماتریالیزم تاریخی محدود و منحصر نمی گردد، بلکه موضوعات مربوط به جهان بینی عام یعنی ماتریالیزم دیالیکتیک را نیز در بر می گیرد.

موضوعات برجسته درینمورد را مختصرا مرور می کنیم:

- خدمات فلسفی مائوتسه دون، مثلا تاکید روی قانون تضاد به مثابه یگانه قانون اساسی دیالیکتیک ماتریالیستی و طرح تضاد عمده به مثابه تضاد رهبری کننده تکامل یک پدیده در هر مرحله از تکامل تضاد اساسی آن، خدمات مربوط به جهان بینی عام بوده و برد فرا تر از ماتریالیزم تاریخی و مسائل صرفا بشری دارد.

- تئوری " ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا " و شکل پراتیکی مشخص آن یعنی انقلاب فرهنگی پرولتاریایی و خدمات مائوتسه دون و حزب کمونیست تحت رهبری مائوتسه دون در عرصه اقتصاد سیاسی سوسیالیستی، خدمات مربوط به کشور های سوسیالیستی را در بر می گیرد.

- مبارزات تعیین کننده تاریخی تحت رهبری مائوتسه دون علیه

رویزیونیزم مدرن شوروی، خدمت عظیمی بود به کل جنبش کمونیستی بین المللی در هر سه نوع از کشور ها (کشور های سوسیالیستی، کشور های امپریالیستی و کشور های تحت سلطه امپریالیزم).
همچنان فرمولبندی مشی توده یی و تاکید روی ضرورت سه سلاح (حزب کمونیست، جبهه متحد و ارتش انقلابی) برای برپایی و پیشبرد انقلاب، خدماتی اند مربوط به هر سه نوع از کشور های موجود و ممکن الوجود در عصر کنونی.
- بدنه قدرتمند، غنی و مبسوط تئوری های نظامی مائوتسه دون صرفا مسائل نظامی انقلابی مربوط به کشور های نیمه فئودالی تحت سلطه امپریالیزم را در بر نمی گیرد. در اثر پیدایش این بدنه تئوریک، جنبش کمونیستی بین المللی برای اولین بار از یک دکترین نظامی انقلابی مدون و منسجم برخوردار گردید که دارای اصول عام برای کشور های تحت سلطه امپریالیزم و کشور های امپریالیستی و حتی کشور های سوسیالیستی است. همین اصول عام است که در کشوری مثل ایالات متحده امریکا نیز کار برد دارد. اما تطبیق مو به موی شکل جنگی ای که در جریان انقلاب چین پیش برده شد. نه تنها در کشور های امپریالیستی بلکه در کشور های نیمه فئودالی تحت سلطه امپریالیزم نیز ممکن و میسر و مقدم برآن اصولی و درست نیست.
- علیرغم اینکه انقلاب دموکراتیک نوین یک انقلاب مربوط به کشور های تحت سلطه امپریالیزم است، اما از یک جنبه بین المللی قدرتمند عام نیز برخوردار است و آن اینکه در عصر ما دیگر عمر انقلاب دموکراتیک طراز کهن یعنی انقلاب دموکراتیک تحت رهبری بورژوازی در جهان بسر رسیده است. تئوری و پراتیک انقلاب دموکراتیک نوین اعلام کننده این موضوع است که در عصر ما انقلاب پرولتاریایی نه تنها کشور های امپریالیستی بلکه کشور های تحت سلطه امپریالیزم را نیز در می نوردد. انقلاب دموکراتیک نوین شکلی از انقلاب پرولتاریایی است که دیکتاتوری دموکراتیک خلق یعنی شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا را به وجود می آورد و گذر سریع به انقلاب سوسیالیستی را ممکن و میسر می سازد.
بر خلاف طرح و نظر " سازمان کارگران افغانستان "، اصل محوری در " مائوئیزم " و حتی در " اندیشه مائوتسه دون"، جنگ خلق نیست؛ بلکه تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا است. درینمورد بیانیه " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " و همچنان برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان آنچنان صریح و روشن است که با در نظر داشت آن، ادعای " سازمان کارگران افغانستان " واقعا یک ادعای قابل تعجب است. در برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان گفته شده است:

" بیانیه [جنبش انقلابی انترناسیونالیستی]، مهم ترین اصل " اندیشه مائوتسه دون " یعنی " تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا " را محک تشخیص مارکسیزم از رویزیونیزم دانسته و بیان نمود :
" فقط کسی مارکسیست است که نه فقط قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد ، بلکه موجودیت عینی طبقات ، تضاد های انتاگونیستی طبقاتی و ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوره سوسیالیزم تا کمونیزم را قبول میکند . "

برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، همین موضوع را در جای دیگری از متن خود بصورت نسبتا مفصل تر بیان نموده و می نویسد:

" مائوتسه دون تیوری طبقات و مبارزه طبقاتی را تکامل داده و تداوم مبارزه طبقاتی را در سراسر دوران ساختمان سوسیالیزم تا رسیدن به کمونیزم روشن نمود . وی با توجه به تجربه تلخ احیای مجدد سرمایه داری در شوروی به این نتیجه رسید که مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی در طول دوران سوسیالیزم تا رسیدن به کمونیزم مبارزه ای است بسیار پیچیده و طولانی . وی راه مبارزه برای جلوگیری از احیای مجدد سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی را فرموله کرده و انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریایی را در چین رهبری نمود . به این صورت مائو تسه دون با تدوین تیوری " ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا " بزرگترین خدمت به علم انقلاب پرولتاریای بین المللی را ارائه نموده و تیوری طبقات و مبارزه طبقاتی در مارکسیزم را که جوهر سوسیالیزم علمی میباشد، به مرحله کاملاً نوینی ارتقا و تکامل بخشید .
اینک یکبار دیگر تأکید بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را درین مورد یاد آور می شویم :
" لنین گفت : " فقط کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقا دهد . " در پرتو دروس و پیشرفت های گرانبهای حاصله از طریق انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی تحت رهبری مائوتسه دون معیاریکه لنین ارائه کرده بود عمیقتر شده است . اینک میتوان گفت : فقط کسی مارکسیست است که نه فقط قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقا دهد، بلکه موجودیت عینی طبقات، تضاد های انتاگونیستی طبقاتی و ادامه مبارزه انقلابی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوره سوسیالیزم تا کمونیزم را قبول می کند. همانگونه که مائوتسه دون با قدرت بیان داشت : " نا روشنی در مورد این مسئله به رویزیونیزم می انجامد . "

۳ - مائوئیزم یا اندیشه مائوتسه دون؟:

" جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " در بیانیه اش که در کنفرانس بین المللی سازمان ها و احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه در سال ۱۹۸۴ به تصویب رسید، برای بیان ایدئولوژی پرولتاریایی، عبارت " مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون " را بکار برد و نه " مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم " را . در موقع تدویر آن کنفرانس، صرفا حزب کمونیست پیرو خود را مارکسیست - لنینیست - مائوئیست می دانست، ولی تمامی مشمولین دیگر کنفرانس و " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " خود را مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه می دانستند.
حتی حزب کمونیست انقلابی امریکا در سندی که قبل از تدویر کنفرانس بین المللی سال ۱۹۸۴ منتشر ساخته بود، نه تنها روی درستی عبارت " اندیشه مائوتسه دون " تاکید کرده بود، بلکه بکار برد عبارت " مائوئیزم " توسط حزب کمونیست پیرو را ناشی از گرایش لین پیاویستی و مرتبط به تئوری " عصر زوال امپریالیزم " دانسته و به مثابه یک انحراف ایدئولوژ یک نشانی کرده بود. اما همین حزب در چهارمین پولینوم کمیته مرکزی اش در سال ۱۹۸۸ ، سندی را به تصویب رساند که برای بیان ایدئولوژی پرولتاریایی، عبارت " مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم " را بجای عبارت

" مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون " بکار برده و به توضیح در مورد خدمات مائوتسه دون به علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری و سه جزء " مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم " دست زد.

" سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان " سومین تشکیلات کمونیستی در جنبش کمونیستی بین المللی بود که " مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم " را در سند برنامه یی اش، یعنی " اعلام مواضع سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان "، که در سال ۱۹۹۰ منتشر گردید، پذیرفت. " سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان " پس از انتشار اعلام مواضع اش به عضویت " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " در آمد.

مدت زمان اندکی پس از انتشار " اعلام مواضع سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان "، اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) نیز بنا به فیصله پولینوم کمیته مرکزی اش، از طریق انتشار یک سند توضیحی در مورد " مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم " ، پذیرش " مائوئیزم " را اعلام و بیان نمود.

پس از آن، سائر اعضای " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " یکی پس از دیگری " مائوئیزم " را مورد پذیرش قرار داده و بعضا به انتشار سندی درینمورد دست زدند. در نتیجه، " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی "، ۹ سال پس از تاسیس خود، توانست سند " زنده باد مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم " را در نشست عمومی سال ۱۹۹۳ به تصویب رسانده و انتشار دهد.

با وجود این، در همین نشست عمومی سال ۱۹۹۳، " حزب کمونیست نیپال (مشعل) "، از پذیرش " مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم " اباورزید، کماکان روی " اندیشه مائوتسه دون " اصرار کرد و علیه سند " زنده باد مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم " رای منفی داد. متن اسناد ارائه شده این حزب در نشست عمومی مذکور درینمورد، اساسا نسخه نیپالی همان نظرات سنتریستی " املا " بطور کلی و نظرات سنتریستی " سمندر " در نشریه " جرقه " بطور خاص بود. البته حزب کمونیست نیپال (مشعل) طبق استدلالات بیان شده در آن اسنادش، بر مبنای تئوری عصر، " مائوئیزم " را رد می کرد و روی " اندیشه مائوتسه دون " اصرار داشت، دقیقا شبیه به همین جمعبندی ایکه امروز " سازمان کارگران افغانستان " در مورد تئوری عصر و در مورد خدمات مائوتسه دون، به عمل می آورد. اما " املا "ی سنتریست، طبق عین استدلالات، صاحب اندیشه بودن مائوتسه دون را نمی پذیرفت و او را صرفا " مارکسیست – لنینیست " کبیر می خواند. حزب کمونیست نیپال (مشعل) " در سال های بعد، به دلیل مخالفت علیه جنگ پیشرونده خلق در نیپال، از " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " اخراج گردید.

کاملا روشن و واضح است که منظور بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از " اندیشه مائوتسه دون " به هیچوجه این نبود که ارزش جهانی خدمات فناناپذیر مائوتسه دون به علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری را انکار نماید و این خدمات را صرفا در سطح کشور های نیمه فئودالی تحت سلطه امپریالیزم ارزشگذاری کند.

قبل بران و به طریق اولی، منظور نهمین کنگره سرتاسری حزب کمونیست چین از " اندیشه مائوتسه دون " نیز محدود ساختن ارزش خدمات مائوتسه دون به کشور های نیمه فئودالی تحت سلطه امپریالیزم نبود. در آن موقع چین یک کشور سوسیالیستی بود و حزب کمونیست چین نیز حزب رهبری کننده یک دولت سوسیالیستی. بطور مشخص، مسئله محوری کنگره مذکور، جمعبندی از انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریایی جاری در چین، یعنی یک امر مربوط به یک کشور سوسیالیستی، بود و نه یک امر مربوط به یک کشور نیمه فئودالی تحت سلطه امپریالیزم.

اما علیرغم این مسایل، هم کنگره نهم حزب کمونیست چین در سال ۱۹۶۹ و هم کنفرانس موسس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۸۴، خدمات فناناپذیر مائوتسه دون به علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری را بصورت " اندیشه مائوتسه دون " فرمولبندی کردند و نه بصورت " مائوئیزم ". این فرمولبندی دچار یک تناقض بود. از یکطرف گفته می شد که مائوتسه دون، مارکسیزم – لنینیزم را در سطح جهانی تکامل داده است، ولی از طرف دیگر این تکامل همانند " لنینیزم " بصورت " مائوئیزم " بیان نمی گردید و بصورت " اندیشه مائوتیه دون " بیان می شد. ناگفته پیدا است که این فرمولبندی خواهی نخواهی نشانه ای از کم اهمیت تلقی کردن خدمات مائوتسه دون نسبت به خدمات لنین را در بر داشت. آنچه نشست عمومی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۹۳ مبنی بر تبدیل فرمولبندی " مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون " به " مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم " انجام داد، حل درست و اصولی تناقض فوق الذکر بود. " مائوئیزم " اهمیت و ارزش جهانی خدمات مائوتسه دون در تکامل علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری به مرحله سوم را نسبت به " اندیشه مائوتسه دون " بصورت درست تر و دقیق تر بیان می نماید و از این لحاظ از کیفیت برتری برخوردار است.

" سازمان کارگران افغانستان " به درستی می گوید که حساب رویزیونیست های حاکم بر حزب و دولت کنونی چین از حساب مائوتسه دون جدا است. این رویزیونیست ها و دنباله روان رویزیونیست شان در سائر کشور ها، مثلا " سازمان رهایی ... " در افغانستان، را که " مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون " را روکش رویزیونیزم شان ساخته اند، نمی توان – و نباید – بخشی از جنبش مائوئیستی یا جنبش مائوتسه دون اندیشه دانست.

اما در مورد سازمان ها و احزاب باور مند به خدمات فناناپذیر مائوتسه دون، به شمول سازمان ها و احزاب بیرون از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، باید گفت که اکثریت آنها " مائوئیزم " را پذیرفته اند و خود را " مائوئیست " می دانند. مثلا حزب کمونیست (مائوئیست) هند و حزب کمونیست فلیپین، که جنگ خلق در هند و نیپال را پیش می برند، و همچنان حزب کمونیست انقلابی کانادا. عده بسیار کمی از سازمان ها و احزاب در سطح جهانی موجود اند که در عین موضعگیری علیه رویزیونیست های حاکم بر چین کنونی، کماکان از " اندیشه مائوتسه دون " صحبت نمایند و نه " مائوئیزم ". در میان این عده نیز کمتر سازمان و حزبی موجود است که " مائوئیزم " را بدعتگذاری غیر اصولی و انحرافی بداند.

آنچه " سازمان کارگران افغانستان " درینمورد می گوید، در اصل ادعای خودش و ادعای سازمان ها و احزاب سنتریستی مثل خودش است که اساسا " اندیشه مائوتسه دون " را نیز قبول ندارند. اینچنین سنتریزمی خواهی نخواهی عرصه های گوناگون مبارزاتی " سازمان کارگران افغانستان " را به درجات مختلف و بصورت منفی متاثر می سازد. در ادامه بحث با این سازمان سعی خواهیم کرد سائر جنبه های منفی خط ایدئولوژیک – سیاسی اش را نیز به ارزیابی بگیریم.

نشست تپه پاریس، یک شکست پرولتاریا

" نشست تپه پاریس، یک پیروزی پرولتاریا " ، که ترجمه دری آن ضمیمه این سطور نشر می گردد، سند فیصله شده در یک مجمع حزبی حزب کمونیست نیپال (مائوئیست متحده) نیست، بلکه نوشته ای است که توسط یکی از اعضای دفتر سیاسی کمیته مرکزی آن حزب، به رشته تحریر در آمده و برای ما ارسال شده است. ما این نوشته را پس از یک تاخیر چند هفته یی از زمان تحریر آن گرفتیم و چون انتظار داشتیم که سند رسمی فیصله شده در جلسه تپه پاریس نیز برای ما ارسال خواهد شد، موضعگیری در مورد جلسه مذکور را به تاخیر انداختیم. اما متاسفانه علیرغم گذشت چند ماه از زمان تدویر جلسه مذکور، هیچگونه فیصله نامه و یا قطعنامه ای از آن جلسه را دریافت نکرده ایم.

بنابرین، تا هم اکنون صرفا نوشته شخصی " بسنته " در مورد نشست تپه پاریس کمیته مرکزی حزب کمونیست نیپال (مائوئیست متحده) را در اختیار داریم و ناگزیریم موضعگیری مان در مورد نشست تپه پاریس را با توجه به متن همین سند دست داشته عیار سازیم.

درینجا لزومی ندارد سند مورد بحث را کلمه به کلمه و جمله به جمله مورد دقت و ارزیابی قرار دهیم، بلکه لازم است به دو مسئله محوری ایدیولوژیک - سیاسی آن توجه نماییم. این دو مسئله عبارت است از:

۱ - مناسبات میان خط حزب و وحدت تشکیلاتی حزب.

۲ - مناسبات میان تاکتیک ها و استراتژی.

مسئله اول:

سند، خط حزب و وحدت تشکیلاتی حزب را به عنوان دو مسئله جداگانه مستقل در نظر می گیرد. این دیدگاه به شدت غیر اصولی و نادرست است. خط حزب یک کلیت بهم پیوسته ایدیولوژیک - سیاسی است و اصول و ضوابط تشکیلاتی حزبی، که در آئین نامه حزبی فرمولبندی می گردد، یک بخش مهم و تفکیک ناپذیر این کلیت بهم پیوسته ایدیولوژیک - سیاسی است. بطور کلی خط ایدیولوژیک - سیاسی کمونیستی بدون حزبیت بی مفهوم است. به همین سبب است که اساسنامه حزبی هم برنامه عمومی را در بر دارد و هم آیین نامه تشکیلاتی را و پذیرش این هر دو بصورت توام مهم ترین شرط عضویت یک فرد به حزب شمرده می شود.

هر انحراف ایدیولوژیک - سیاسی ناگزیر جنبه یا جنبه های تشکیلاتی خود را نیز دارد و نمی تواند نداشته باشد. مثلا انصراف حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) از جنگ خلق و در پیش گرفتن راه گذار مسالمت آمیز از نظام شاهی به " جمهوری دموکراتیک " (نظام فیودال - بورژوا کمپرادور شکلا جمهوری شده) و سپس گذار مسالمت آمیز از " جمهوری دموکراتیک " به " جمهوری دموکراتیک خلق " (انقلاب دموکراتیک نوین)، از همان ابتدای شکل گرفتن آشکار این مسیر رویزیونیستی، در قالب تشکیلاتی انحرافی وحدت مجدد با باترای، این خط گذار اصلی راه گذار مسالمت آمیز مذکور، خود را نشان داد. این قالب انحرافی تشکیلاتی بعدا با وحدت تشکیلاتی با حزب کمونیست نیپال (مشعل)، یا بهتر است گفته شود بقایای آن، که در طول دوران جنگ خلق علیه حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) و جنگ خلق تخریبکاری کرده بود و به همین دلیل از " جنبش انقلابی انترناسیونالستی " اخراج گردیده بود، بیشتر از پیش استحکام و گسترش یافت.

نتیجه تشکیلاتی نشست تپه پاریس، حفظ وحدت تشکیلاتی میان جناح های پاراچاندا، باترای و بقایای مشعل بود. در نتیجه این نشست که موقعیت رهبری پاراچاندا در راس کمیته مرکزی و دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست نیپال (مائوئیست متحده)، با ترکیب تشکیلاتی کنونی، یکبار دیگر مثل دفعات قبل تثبیت گردید، از لحاظ ایدیولوژیک - سیاسی، خط گذار مسالمت آمیز از نظام فیودال - بورژوا کمپرادور به نظام دموکراتیک نوین کماکان بر حزب مذکور حاکم باقی ماند و بر مبنای حاکمیت همین خط، " تاکتیک " جمهوری فیدرال خلق، به مثابه گام دیگری از مسیر گذار مسالمت آمیز به جمهوری دموکراتیک خلق، مورد تصویب نشست قرار گرفت.

در نیپال بطور عام، باترای را به عنوان " مغز متفکر " کنونی حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) - فعلا حزب کمونیست نیپال (مائوئیست متحده) - می شناسند. این شناخت، یک پایه روشن پراتیکی و یک چوکات واضح تئوریکی دارد. این باترای بود که در اوج پیشرفت های جنگ خلق در نیپال، که حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) ادعا می کرد به مرحله تعرض استراتژیک رسیده است، " تئوری دولت نوین " خود را مطرح نمود. در این تئوری، دولت نوین به مثابه یک ساختار دولتی پارلمانتاریستی چند حزبی به تصویر کشیده شده بود؛ دولتی که گویا دستیابی به آن و تکامل آن از طریق مسالمت امیز و نه جنگی ممکن و میسر است. هم زمان با این طرح سیاسی، باترای طرح تشکیلاتی خود مبنی بر تقسیم قدرت تشکیلاتی میان رهبران عالی حزب را نیز مطرح کرد و خواهان تضعیف رهبریت متمرکز پاراچاندا در حزب گردید. او با این طرح در واقع خواهان موقعیت قدرتمند تر تشکیلاتی برای خط خود در راس رهبری حزب گردیده بود. در آن موقع اکثریت قریب به اتفاق رهبری و صفوف حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) علیه طرح باترای عکس العمل منفی نشان دادند. او به شدت منفرد گردید و حتی بصورت باالقوه در وضعیت تصفیه فزیکی قرار گرفت. در این موقع گرچه باترای رسما از حزب اخراج نگردید، اما عملا به گوشه ای افتاده بود و خود می خواست به هند برود.

حزب بدون توجه به طرح باترای و به بیان دیگر با رد آن، نه تنها به جنگ ادامه داد، بلکه حملات نظامی در چوکات به اصطلاح " تعرض استراتژیک " برای سرنگونی دولت شاهی نیپال را تشدید نمود. اما واقعیت این بود که جنگ خلق در نیپال اصلا به مرحله تعرض استراتژیک نرسیده بود، بلکه در مرحله

تعادل استراتژیک قرار داشت. اصولا با توجه به کل اوضاع جهانی، اوضاع منطقه و اوضاع خود نیپال، جنگ خلق نمی توانست، و نتوانسته بود، در آن وقت به مرحله تعرض استراتژیک برسد. حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) صرفا بخاطر خارج شدن ۸۰٪ مناطق روستایی کشور از کنترل دولت شاهی نیپال به این تصور نادرست افتاده بود که گویا جنگ خلق در نیپال به مرحله تعرض استراتژیک رسیده است.

نه تنها جنگ خلق بلکه تمامی انواع و اشکال جنگ چریکی، صرفا با خارج کردن اکثریت مناطق روستایی کشور از کنترل نیروهای نظامی حاکم، نمی تواند به مرحله تعرض استراتژیک برسد. به عنوان یک مقایسه اجمالی می توان گفت که اینچنین موقعیتی در طول دوران موجودیت قوای اشغالگر سوسیال امپریالیستی در افغانستان نیز وجود داشت. درین دوره صرفا شهرهای کشور و مناطق کمی از روستاهای آن در کنترل نیروهای اشغالگر و پوشالی بود و بیشتر از ۸۰٪ مناطق روستایی کشور تحت کنترل نیروهای مقاومت قرار داشت، اما جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در طول این دوره حتی از مرحله دفاع استراتژیک فراتر نرفت و نتوانست به مرحله تعادل استراتژیک برسد.

جنگ، پس از خروج قوای " شوروی " از افغانستان به مرحله تعادل استراتژیک رسید. اما در همین مرحله، جنرالان پاکستانی و رهبران جهادی مستقر در پشاور، عجولانه نقشه دست زدن به حملات استراتژیک نابود کننده علیه رژیم نجیب را رویدست گرفتند و به عنوان اولین گام این نقشه، جنگ جلال آباد را طراحی کرده و براه انداختند. جنگ جلال آباد به سختی شکست خورد و نتایج آن برای حمله کنندگان فاجعه بار بود. از آن پس، روند پیوستن فرماندهان جهادی به پروسه مصالحه ملی براه افتاده توسط رژیم نجیب به شدت قوت یافت و اکثریت فرماندهان جهادی، در سطوح مختلف، به سوی این طرح کشیده شدند. اگر فروپاشی ناگهانی و سریع شوروی سوسیال امپریالیستی اتفاق نمی افتاد و روند پیوستن فرماندهان جهادی به سوی " مشی مصالحه ملی " نجیب ادامه می یافت، این احتمال قویا وجود داشت که این مشی در نهایت به نفع رژیم باز مانده از دوران اشغال سوسیال امپریالیستی تمام شود.

در واقع پس از فروپاشی شوروی سوسیال امپریالیستی بود که جنگ به نفع نیروهای جنگی مخالف رژیم نجیب، به مرحله تعرض استراتژیک رسید و زمان راه اندازی تهاجم استراتژیک نظامی برای تصرف شهر کابل توسط آنها فرا رسید و اجرا گردید.

چنانچه جنگ خلق و مراحل مختلف تکامل آن را بطور مشخص مورد دقت قرار دهیم، باید بگوییم که، اساس داخلی رسیدن جنگ خلق به مرحله تعرض استراتژیک شامل دو عنصر است:

۱ - قرار گرفتن قدرت ارتجاعی در سراشیب فروپاشی کلی و بطور محوری قرار گرفتن عنصر عمده آن یعنی نیروهای مسلح در سراشیب فروپاشی کلی. صرفا شکست های سیاسی و نظامی قدرت ارتجاعی، ولو اینکه این شکست ها وسیع و بزرگ نیز باشد، نمی تواند قدرت انقلابی را در موقعیت تعرض استراتژیک قرار دهد.

۲ - رسیدن قدرت انقلابی به آنچنان سطحی از اعتلا و توانمندی سیاسی، بطور محوری اعتلا و توانمندی نظامی، که بر اساس آن بتواند به تعرض استراتژیک همه جانبه و پیروزمندانه دست زند.

اما شرط خارجی رسیدن جنگ خلق به مرحله تعرض استراتژیک نیز مهم است. این شرط نیز شامل دو عنصر است:

۱ - قرار گرفتن مدافعین امپریالیستی و ارتجاعی خارجی قدرت کهن در آنچنان موقعیت کلی که یا نتوانند قدرت ارتجاعی را کمک خارجی موثر برسانند و یا کمک های آنها دیگر موثریت خود را برای قدرت ارتجاعی رو به سقوط و فروپاشی از دست بدهد.

۲ - موجودیت حمایت سیاسی مناسب و گسترده بین المللی از قدرت انقلابی در حال اعتلا. در شرایط کنونی جهانی که اردوگاه انقلابی بین المللی و حمایت دولتی انقلابی خارجی برای حمایت از قدرت انقلابی وجود ندارد، یک جنبش ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی نیرومند بین المللی می تواند - و باید - این حمایت سیاسی انقلابی مناسب و گسترده بین المللی را تامین نماید.

حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) در آنچنان شرایطی مرحله تعرض استراتژیک در جنگ خلق را اعلام کرد که نه اساس داخلی برای آن فعالانه واقعیت وجودی پیدا کرده بود و نه هم شرط خارجی آن. دولت ارتجاعی نیپال در طول چند سال پیشروی مداوم جنگ خلق شکست های سختی خورده بود، اما هنوز به مرحله فروپاشی کلی، بخصوص از لحاظ نظامی، نرسیده بود. برج و باروی اردوی ارتجاعی فروریختگی های زیادی پیدا نموده بود، اما هنوز به مرحله فروپاشی کلی نرسیده بود. از جانب دیگر، در سطح منطقه یی و جهانی نیز شرط داخل شدن جنگ خلق در نیپال، به مرحله تعرض استراتژیک، فراهم نگردیده بود. بطور مشخص تشنج ارتجاعی منطقه یی میان دولت های ارتجاعی هند و پاکستان رو به تخفیف بود و نیروی نظامی یک میلیون نفری هند از مرز های پاکستان عقب نشسته بود و خروج قسمی قوای هندی از کشمیر نیز آغاز شده بود. در چنین شرایطی دولت ارتجاعی هند به مثابه مهم ترین و نزدیک ترین پشتیبان خارجی دولت ارتجاعی نیپال می توانست، و توانست، بطور موثری ارتجاع نیپال را مورد پشتیبانی قرار دهد.

در اینچنین شرایط داخلی و منطقه یی، اردوی آزادیبخش خلق نیپال، در میان **پتک و سندان جنگی قوای ارتجاعی نیپالی و هندی گیر افتاد و یک عملیات تعرضی آن بطور فاجعه باری شکست خورد. عملیات مراردوی آزادیبخش خلق نیپال**

غیره و غیره، همخوانی و همنوایی اساسی دارد. خط اصولی برای حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) چیزی جز خطی مبنی بر گسست اساسی و قاطع از این راه انحلال طلبانه و در پیش گرفتن مجدد راه انقلاب دموکراتیک نوین بصورت اصولی تر و قاطع تر از سابق، چیز دیگری بوده نمی تواند. زمانی تصفیه قاطع باترای و جناحش از حزب و نپذیرفتن وحدت با بقایای حزب " مشعل " راه تشکیلاتی درست برقرار باقی ماندن حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) در مسیر انقلاب دموکراتیک نوین بود. اما در شرایط کنونی، فقط و فقط در پیش گرفتن یک مسیر ایدیولوژ یک - سیاسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی اصولی در تخالف با خط ایدیولوژیک سیاسی کل رهبری موجود حزب، به شمول پاراچاندا و دست زدن به یک گسست قاطع از کلیت این رهبری، می تواند - و باید - چانس و امکان قرار گرفتن مجدد انقلابیون درون صفوف حزب و سایر انقلابیون را در مسیر جنگ خلق و انقلاب دموکراتیک نوین فراهم آورد. به عبارت دیگر یگانه راه اصولی کنونی، بریدن قاطع ایدیولوژ یک - سیاسی و تشکیلاتی با کلیت رهبری موجود حزب است.

حفظ وحدت حزب یک امر مطلوب است، اما یک امر غیر مشروط نیست. در شرایطی که رهبری حزب درونمایه انقلابی پرولتری خود را از دست داده و به یک پوسته میان تهی و یا به بیان بهتر پوسته پر شده از انحرافات ارتجاعی مبدل گردیده است، فقط و فقط دور شدن و بریدن قاطع از آن می تواند منطبق با اصولیت های انقلابی پرولتری باشد. متاسفانه، تا جائیکه تجربه چند سال گذشته نشان داده است، امید واری در مورد بروز اینگونه گسست اصولی از خط حاکم کنونی بر حزب کمونیست نیپال (مائوئیست متحده) به نحو فوق العاده ای در نیپال ضعیف است، اما کاملا از میان نرفته است و تا زمانی که امید واری کمی هم درینمورد وجود داشته باشد، باید به مبارزه ادامه داد.

مسئله دوم:

مناسبات میان تاکتیک ها و استراتژی:

موضعگیری سند درینمورد صریحا دارای چند جنبه مغالطه آمیز و غیر اصولی است.

اولا، استراتژی، اساس و پایه یک خط انقلابی را می سازد و نقشش برای خط انقلابی تعیین کننده است. استراتژی استقامت حرکت جنبش انقلابی برای حل تضاد اساسی جامعه را تعیین می نماید. اما یک تاکتیک چنین نیست و یکی از جنبه های اساسی خط انقلابی را نمی سازد. در واقع یک خط انقلابی صرفا یک اساس دارد و همین اساس مانند هر تضاد اساسی دیگری دارای دو جنبه متضاد می باشد. این بحث سند که استراتژی و تاکتیک دو جنبه اساسی یک خط انقلابی هستند، یک بحث فلسفی نادرست است. اگر استراتژی یک جنبه اساسی از خط انقلابی و تاکتیک جنبه اساسی دیگری از خط انقلابی باشد، استراتژی باید تز و تاکتیک انتی تز و یا بر عکی تاکتیک تز و استراتژی انتی تز تلقی گردد. در حالیکه بنا به گفته خود سند، استراتژی به مثابه یک تمامیت کل و تاکتیک به مثابه بخشی از آن دارای رابطه دیالیکتیکی با هم هستند. طبعا رابطه میان کل و اجزائ تشکیل دهنده اش، رابطه میان دو جنبه اساسی یا رابطه میان تز و انتی تز نیست، بلکه رابطه میان کلیت یک تز و اجزاء تشکیل دهنده آن است. دقیقا به دلیل اینکه مجموعه اجزاء، سازنده کلیت است، مجموعه اجزاء و کلیت دارای کیفیت یکسان می باشند و یا باید باشند و نه دارای کیفیت های متضاد و متناقض. چنانچه کلیت یک استراتژی فقط لفظا بیان گردد ولی مجموعه تاکتیک های عملا در پیش گرفته شده دارای عین کیفیت نباشد، ما در واقع با یک استراتژی دیگر سر و کار داریم، استراتژی ای که در تضاد و تناقض با استراتژی مورد ادعا قرار دارد.

البته یک یا چند تاکتیک می تواند در تضاد و تناقض با کلیت استراتژی انقلابی قرار بگیرد. در چنین حالتی باید جهت یا جهات تاکتیکی را در راستای استقامت استراتژیک تصحیح نمود. مقدم برین معیار درک و تشخیص وجود و یا عدم وجود انحراف در جهت یا جهات تاکتیکی همانا انطباق و یا عدم انطباق آن با استقامت استراتژیک است. رفیق شهید اکرم یاری درینمورد گفته ای دارد که باید همیشه بخاطر داشته باشیم:

" ... استراتژی " استقامت " و تاکتیک " جهت " حرکت جنبش انقلابی میباشد. اگر استقامت درست باشد و صحیح تعیین شود، هرگونه انحرافات در جهت را میتوان بطور کلی درک کرد و تصحیح نمود. "

ثانیا، درست آن است که بگوئیم، مجموع تاکتیک های در پیش گرفته شده منطبق با استقامت استراتژیک، تضاد اساسی - و نه تضاد های اساسی - را تماما حل می نماید. صحبت از چند تضاد اساسی (تضاد های اساسی) در یک جامعه معین و همچنان جهان توحید شده کنونی نادرست است. این نادرستی فلسفی که در جنبش بین المللی کمونیستی وسیعا شایع است و ریشه عمیق تاریخی در گذشته آن دارد، از یک جهت، ریشه فلسفی سه جهانیگری استراتژیک در سطح بین المللی و تقسیم کردن انقلاب دموکراتیک نوین (انقلاب ملی - دموکراتیک) به دو مرحله کاملا مجزای ملی و دموکراتیک در یک کشور نیمه فیودالی تحت سلطه امپریالیزم، را تشکیل می دهد.

بهتر است این موضوع را کمی بشگافیم.

جهان توحید شده توسط نظام جهانی سرمایه داری امپریالیستی کنونی، دارای یک تضاد اساسی است که همانا تضاد اساسی سرمایه داری یعنی تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی است. این تضاد اساسی سه شکل تبارز بزرگ دارد که عبارت اند از: تضاد میان ملل تحت ستم و قدرت های امپریالیستی، تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی و تضاد میان قدرت های مختلف امپریالیستی. در شرایطی که یک یا چند کشور سوسیالیستی در جهان وجود داشته باشد، تضاد میان نظام سوسیالیستی و نظام سرمایه داری امپریالیستی نیز یکی دیگر از تضاد های بزرگ جهانی خواهد بود. هر یکی از این تضاد های بزرگ جهانی در مراحل مختلف تکامل اوضاع جهان کنونی می تواند به تضاد عمده بدل گردد و سائر تضاد های بزرگ را به موقعیت تابع و درجه دوم براند، بدون اینکه موقعیت بزرگ و مهم آن ها را از بین ببرد.

اما یک دید شایع نادرست فلسفی نیز در جنبش بین المللی کمونیستی وجود

دارد.
این دید از سه تضاد و یا چهار تضاد اساسی در سطح جهان بحث می نماید و برین باور است که هر یکی از این تضاد های اساسی می تواند در مراحل مختلف تکامل اوضاع جهان به تضاد عمده جهانی بدل گردد. این دید که مبتنی بر انطباق کامل میان تضاد عمده و تضاد اساسی است، در سطح سیاسی به مطلق سازی تضاد عمده و مبارزه علیه دشمن عمده زمینه می دهد و زمانی که تضاد میان ملل تحت ستم و قدرت های امپریالیستی تضاد عمده جهانی باشد و قدرت های امپریالیستی هم دشمن عمده جهانی، به ذهنیت سه جهانیگیری استراتژیک میدان می دهد.
این دید شایع نادرست فلسفی، در یک جامعه نیمه فئودالی تحت سلطه امپریالیزم، باور مند به موجودیت دو تضاد اساسی است: یکی تضاد طبقاتی با فیودالیزم و دیگری تضاد ملی با امپریالیزم که هر یکی از آنها می تواند در مراحل مختلف تکامل اوضاع جامعه به تضاد عمده بدل گردد. این دید می تواند در هر مرحله به مطلق سازی تضاد با فیودالیزم و یا مطلق سازی تضاد با امپریالیزم زمینه بدهد و انقلاب دموکراتیک نوین را به دو مرحله کاملا مجزای ملی و دموکراتیک تقسیم نماید. در مورد مشخص نیپال، متاسفانه این تقسیم بندی مطلق سازانه، حتی جنبه دموکراتیک انقلاب را به چند مرحله مجزا و دارای تضاد های عمده خاص خود مبدل کرده است. مرحله مبارزه برای جمهوری دموکراتیک از اکتوبر ۲۰۰۵ تا انتخابات مجلس موسسان و اعلام جمهوری دموکراتیک فیدرال نیپال در ۲۹ جون ۲۰۰۷، مرحله مبارزه برای جمهوری ملی دموکراتیک فیدرال مردمی از نوامبر ۲۰۰۸ تا جلسه تپه پاریس در جولای ۲۰۰۹ و مرحله مبارزه برای جمهوری فیدرال خلق که از زمان جلسه تپه پاریس تا حال ادامه دارد.
مطابق به این دید: در مرحله اول تضاد میان جمهوریخواهان و سلطنت طلبان تضاد عمده بود که گویا با الغای سلطنت و تاسیس جمهوری دموکراتیک فیدرال نیپال حل گردید، در مرحله دوم تضاد میان حافظان وضع موجود در قالب جمهوری دموکراتیک فیدرال نیپال و خواستاران جمهوری ملی دموکراتیک فیدرال مردمی تضاد عمده بود و به نحو تعجب آوری بدون اینکه کاری برای حل آن صورت بگیرد، پس از گذشت صرفا نه ماه کنار گذاشته شد و تضاد عمده دیگری بجای آن نشانده شد. در مرحله سوم تضاد میان حافظان وضع موجود در قالب جمهوری دموکراتیک فیدرال نیپال و خواستاران جمهوری فیدرال خلق به مثابه تضاد عمده نشانی شده است که در ظرف تقریبا ده ماه گذشته " مبارزه " برای حل آن ادامه دارد و از قرار معلوم تا حال بجایی نرسیده است. ممکن است چندی بعد، مبارزه برای حل این تضاد عمده نیز، بی نتیجه و یا " با نتیجه "، کنار گذاشته شود و به جای آن تضاد عمده دیگری علم گردد و این سلسله ادامه یابد و به چیزی شبیه به افسانه " هفت خوان رستم " مبدل گردد.
ثالثا، از آنجائیکه تضاد عمده همان تضاد اساسی نیست، بلکه تبارزی از تبارزات تضاد اساسی است که در یک مرحله مشخص در حالت عمدگی قرار می گیرد، صحبت از حل تضاد عمده، بدون اینکه تضاد اساسی حل شده باشد، نادرست است. در چنین حالتی صرفا حالت عمدگی همین تبارز مشخص تضاد اساسی حل می گردد و نه کل تضاد. مثلا در شرایط مبارزه علیه تجاوز و اشغالگری امپریالیستی که تضاد ملی با امپریالیزم عمدگی دارد. چنانچه مقاومت علیه تجاوز و اشغالگری امپریالیستی بطور محکمی دارای مضمون دموکراتیک نوین نباشد و دفع تجاوز و اشغال به پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک منجر نگردد، صرفا حالت عمدگی تضاد با امپریالیزم از بین می رود، ولی خود تضاد کماکان به مثابه یک تضاد بزرگ جامعه تحت سلطه امپریالیزم باقی می ماند.
رابعا، مسلم است که در رابطه با حل تضاد اساسی جامعه، صرفا یک استراتژی درست انقلابی می تواند وجود داشته باشد. ولی نه تنها در سراسر پروسه حل تضاد اساسی جامعه بلکه در هر مرحله مشخص آن پروسه نیز، صرفا یک تاکتیک و آنهم در رابطه با تضاد عمده همان مرحله وجود ندارد، بلکه سلسله ای از تاکتیک ها وجود خواهند داشت که صرفا یکی از آنها در رابطه با تضاد عمده قرار خواهد داشت و همان تاکتیک عمده خواهد بود و سائر تاکتیک ها در رابطه با تضاد های درجات بعدی قرار خواهند داشت. سند درینجا به مطلق سازی تاکتیک عمده می پردازد و سائر تاکتیک ها را کلا به فراموشی می سپارد. این یاد فراموشی خود جلوه ای از مطلق سازی تضاد عمده و یگانه سازی آن در هر مرحله مشخص تکامل جامعه است. البته درست است که تاکتیک عمده نقش عمده خواهد داشت؛ ولی نقش عمده، یک نقش مطلق و یگانه نیست، بلکه سائر تاکتیک ها نیز نظر به اهمیت و موقعیت خود در مجموع جامعه نقش هایی بر عهده دارند و نادیده گرفتن کامل آنها کلا نا درست و غیر اصولی است و استقامت استراتژیک حرکت جنبش انقلابی را خدشه دار می سازد. به عبارت دیگر در یک مرحله مشخص پروسه حل تضاد اساسی جامعه، یک سلسله عملیاتی (اوپراتیوی) از تاکتیک ها مورد نیاز است که باید بر محور تاکتیک عمده اتخاذ گردد. به این اعتبار هر مرحله مشخص پروسه حل تضاد اساسی جامعه، یک مرحله اوپراتیوی (عملیاتی) است و نه یک مرحله صرفا تاکتیکی. یک مرحله صرفا تاکتیکی در رابطه با یک قضیه یا یک عمل مشخص و یا زیر مراحل درجات کوچکتر و کوچکتر می تواند معنا و مفهوم پیدا نماید.
خامسا، یک استراتژی صرفا اهداف استراتژیک را در بر نمی گیرد، بلکه راه رسیدن به این اهداف یعنی استراتژی مبارزاتی برای دستیابی به این اهداف را نیز شامل می گردد. استراتژی انقلاب دموکراتیک نوین صرفا در بر گیرنده اهداف استراتژیک سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی انقلاب دموکراتیک نوین نیست، بلکه استراتژی مبارزاتی جنگ خلق نیز یک جزء مهم تجزیه ناپذیر آن را تشکیل می دهد. چنانچه استراتژی مبارزاتی جنگ خلق کنار گذاشته شود، اهداف استراتژیک انقلاب دموکراتیک نوین به شعار های محض و لقلقه دهان مبدل می گردد و اهداف استراتژیک

واقعی دیگری جای آنها را می گیرد. این چیزی است که متاسفانه در مورد نیپال اتفاق افتاده است.

سادسا، یک تاکتیک باید واقعا یک تاکتیک باشد. یک خواست استراتژیک صرفا با نامگذاری نمی تواند به یک خواست تاکتیکی مبدل گردد. ما پیوسته گفته ایم که خواست برای این یا آن نظام سیاسی یک خواست استراتژیک است ولو اینکه به مثابه یک خواست تاکتیکی قلمداد گردد. مثلا خواست برای تشکیل جمهوری دموکراتیک یک خواست استراتژیک بود و یک نظام سیاسی یعنی جمهوری دموکراتیک فیدرال نیپال بر مبنای آن خواست به وجود آمد. حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) این خواست استراتژیک را به مثابه یک خواست تاکتیکی در یک مرحله عبوری به خورد مردم داد و جمهوری دموکراتیک فیدرال نیپال را یک نظام بینابینی عبوری میان نظام نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی شاهی و نظام دموکراتیک نوین به تصویر کشید. اما در طول همین چند سال بعد از تشکیل مجلس موسسان در نیپال و تشکیل جمهوری دموکراتیک فیدرال نیپال، باری به اصطلاح تاکتیک جمهوری ملی دموکراتیک فیدرال مردمی را مطرح کرد و اینک این بار در نشست تپه پاریس تاکتیک جمهوری فیدرال خلق را مطرح کرده است. مسلم است که جمهوری فیدرال خلق، همان جمهوری دموکراتیک خلق نیست، بلکه در سطح پایین تری از آن قرار دارد و گویا یک گام دیگر به سوی جمهوری دموکراتیک خلق تلقی می گردد.

گرچه جمهوری ملی دموکراتیک فیدرال مردمی و جمهوری فیدرال خلق صرفا نام های دیگری از همین نظام موجود نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی در نیپال است و نه چیز دیگری؛ اما اتخاذ تاکتیک جمهوری ملی دموکراتیک فیدرال مردمی توسط حزب کمونیست نیپال (مائوئیست متحده) نشان داد که جمهوری دموکراتیک فیدرال نیپال یک نظام بینابینی میان نظام نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی شاهی و نظام دموکراتیک نوین نبوده و نیست. همین سان، اتخاذ تاکتیک جمهوری فیدرال خلق در نشست تپه پاریس نیز نشاندهنده این است که جمهوری ملی دموکراتیک فیدرال مردمی نیز یک چنین نظام بینابینی نمی توانست تلقی گردد. تجربه ده ماه گذشته نشان داده است که تاکتیک جمهوری فیدرال خلق نیز یک تاکتیک مناسب برای رسیدن به استراتژی حد اقل انقلاب دموکراتیک نوین نمی باشد. این به اصطلاح تاکتیک بدل کردن های پیهم، غیر از اینکه سردرگمی استراتژیک حزب کمونیست نیپال (مائوئیست متحده) و به بیان بهتر انحراف استراتژیک آن از استراتژی انقلاب دموکراتیک نوین را نشان دهد، چیز دیگری تلقی شده نمی تواند.

با توجه به تمامی موارد متذکره فوق، روشن می گردد که نشست دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) متحده در تپه پاریس، نه تنها تمام توطئه ها از سوی مرتجعین داخلی و خارجی را شکست نداد، بلکه انقلاب نیپال را بیشتر از پیش در عمق این توطئه ها فرو برد و نه تنها همه توده های ستم دیده نیپالی و پرولتاریای جهانی را بخوبی پیروز نساخت، بلکه شکست دیگری بر آنها تحمیل نمود و شکست های قبلی را عمق و گسترش بیشتری بخشید.

ضمیمه:

نشست تپه پاریس، یک پیروزی پرولتاریا

بسنته --

جلسه کمیته مرکزی حزب ما، حزب کمونیست نیپال (مائوئیست متحده)، که در " تپه پاریس " کتمندو دائر گردیده بود، اخیرا پایان یافت. این جلسه زمانی سازماندهی شده بود که انقلاب نیپال بر سر دوراهی قرار داشت. بنابرین خلق های سراسر جهان در مورد نتیجه این جلسه گوش به زنگ بودند. همه امپریالیست ها، توسعه طلبان و ارتجاع در جهان می خواستند که حزب ما مجموعا یک خط ریفورمیستی را در پیش گیرد و اگر این وضع پیش نیاید می خواستند که حد اقل حزب به انشعاب کشانده شود. رسانه های بزرگ پول زیادی صرف کردند تا طرح شان را تحقق بخشند. طبقه کارگر بین المللی و تمام توده های تحت ستم جهان می خواستند که حزب ما یک خط ایدئولوژیک - سیاسی درست را تکامل دهد و در عین حال نسبت به سابق نیرومند تر متحد باقی بماند تا علیه امپریالیزم و مزدورانش بجنگد. یقینا این یک چالش بزرگ در مقابل جلسه کمیته مرکزی حزب ما در تپه پاریس بود.

آنچه را که طبقه کارگر بین المللی آرزو می کرد، کلا یک وظیفه آسان برای این جلسه نبود که همزمان هم یک خط ایدئولوژیک و سیاسی درست بنا نماید و هم وحدت حزب را دست نخورده حفظ کند. با توجه به اختلافات واضح در طرز تفکر میان اعضای کمیته مرکزی بطورعام و رهبران عالی بطور خاص، این یک وظیفه مشکل بود. برخلاف سابق، بیشتر اعضای کمیته مرکزی، به شمول رهبران سطح بالایی، شک داشتند که آیا حزب می تواند یا نه که هم یک خط انقلابی بنا نهد و هم اتحادش را حفظ نماید. بنابرین همه اعضای کمیته مرکزی در این جلسه تحت فشار دومسئولیت سنگین قرار داشتند: اولا بنای یک خط درست و ثانیا تکامل نیرومند تر وحدت حزب نسبت به سابق.

مبارزه دو خطی ای که در تپه پاریس در ابتدا در جلسه دفتر سیاسی و بعدا جلسه کمیته مرکزی به ادامه جلسه قبلی رونما گردید، در اصل روی چگونگی درک از جمهوری دموکراتیک و اینکه چه گام هایی در خدمت به متحقق ساختن هدف استراتژیک حد اقل انقلاب دموکراتیک نوین از درون مرحله فعلی تعرض استراتژیک در نیپال برداشته شود، متمرکز بود. جلسه کمیته مرکزی در آنچنان وضعیت پرچالشی برگزار گردید که اتخاذ یک خط ایدئولوژیک وسیاسی درست می توانست خلق نیپال را به انجام پیروزمندانه انقلاب دموکراتیک نوین رهنمایی نماید، در حالیکه یک خط ایدئولوژیک و سیاسی نادرست می توانست یا تمام حزب را به دام ریفورمیزم بیندازد یا آن را در رویارویی با تحکیم

محاصره ملی و بین المللی دشمن برای یک مدت طولانی به شکست بکشاند. شگفت آور نبود که در چنین وضعیتی تمام اعضای کمیته مرکزی مسئولیت شان را جدی گرفتند.

ولی جدیت و مهربانی کسی در فرمولبندی یک خط انقلابی تعیین کننده نیست، بلکه طرز تفکر اوست که قادرش میسازد ماتریالیزم دیالیکتیک را در موقع تجزیه و تحلیل شرایط مشخص بکار برد و بدان وسیله خطی را انکشاف دهد که از لحاظ سیاسی بالای آن عمل نماید. به همین سبب در این جلسه کمیته مرکزی یک مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی نیرومند علیه گرایشات ایدئولوژیکی غلط گوناگون، عمدتا اپورتونیزم راست، که خطر عمده در جنبش کمونیستی زمان ما است، وجود داشت.

مبارزه خطی ای که ما درگیر آن شدیم نتیجه بدیهی وضعیت عینی کنونی است. تاکتیک جمهوری دموکراتیک که در جلسه اکتوبر ۲۰۰۵ کمیته مرکزی در چونوانگ اتخاذ شده بود و انتخابات مجلس موسسان و اعلام جمهوری دموکراتیک فیدرال نیپال در ۲۹ جون ۲۰۰۷ را به دنبال داشت، موفقانه به سر رسیده است. پس از به اجرا در آمدن جمهوریت، ضرور بود که از جانب حزب ما تاکتیک سیاسی بعدی و تسلسل مبارزات طبقاتی برای دستیابی به آن انکشاف داده می شد. گرچه ما یک تاکتیک جدید، تاکتیک جمهوری ملی دموکراتیک فیدرال مردمی، را در اجتماع نوامبر ۲۰۰۸ خارپیاتی اتخاذ کردیم و برنامه های مبارزاتی مربوطه را شکل دادیم، حتی آنگاه، غیر از یک تعداد برنامه های مردمی از سوی حکومت، حزب نتوانست در مورد هدف عمده تعیین شده جلسه در مبارزات طبقاتی، برای یک مدت طولانی تا زمان برگزاری جلسه تپه پاریس در جولای ۲۰۰۹، غیر از گرفتار شدن به امور روزمره، کار بیشتری انجام دهد. در این حال، واضح بود که این سوالات جدی ای که مرتبط با خط عمومی ایدئولوژیکی و سیاسی حزب بودند، نمودار گردند.

استراتژی و تاکتیک دوجنبه اساسی یک خط انقلابی هستند. استراتژی در حل تضاد های اساسی یک جامعه معین تعیین کننده است در حالیکه تاکتیک برای حل تضاد عمده یک موقعیت مشخص اتخاذ می گردد. بطور خلاصه، مجموع تاکتیکهای در پیش گرفته شده که تمام تضاد های اساسی را حل نماید، یک استراتژی را می سازد. یعنی، استراتژی به مثابه تمامیت یک کل و تاکتیک به مثابه بخشی از آن دارای رابطه دیالیکتیکی با هم هستند. نباید میان این دو دیوار چین کشیده شود. ناکامی در بدست گرفتن و بکار برد درست مناسبات مشترک میان این دو انشعابات ناحق و قابل اجتناب در میان کمپ انقلابی و گاهی سازشهای غیر اصولی میان طبقات در مغایرت با منافع طبقاتی آنها را دامن میزند.

طوریکه پیشتر گفته شد تاکتیک جمهوری دموکراتیک که در جلسه چونوانگ اتخاذ گردید قبلا با اعلام جمهوری دموکراتیک فیدرال توسط مجلس موسسان تکمیل گردیده بود. وقتی که مقصد سیاسی تاکتیکی حاصل گردید، پس از آن اتحاد تاکتیکی مطرح شده در شکل توافقنامه ۱۲ نکته یی میان هفت حزب پارلمانی و ما نیز کهنه شد. علیرغم این امر، حزب ما برای مدت طولانی بیشتر از یکسال در رسیدگی به این موضوع متردد و عمدتا کور کورانه در تاریکی، بدون خط ایدئولوژ یک و سیاسی جامع و شعار تاکتیکی درست برای پیشروی در تاسیس جمهوری دموکراتیک خلق تحت رهبری پرولتاریا، باقی ماند. در صورتی که با این وضعیت به طریقه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی برخورد صورت نمی گرفت، خطر بلعیده شدن استراتژی توسط جمهوری دموکراتیک یعنی تاکتیک اتخاذ شده در جلسه چونوانگ، در افق خود نمایی می کرد. این بود موضوع ایدئولوژ یکی عمده ای که مبارزه دو خط روی آن متمرکز بود.

همانند هر موجودی، حزب ما نیز یک وحدت و مبارزه اضداد است که وحدت آن مشروط، مشمول مرور زمان و نسبی است در حالیکه مبارزه در آن مطلق است. نه کسی می تواند از مبارزه گریز نماید ونه هم کدام وحدت خارائین یک پارچه در یک حزب می تواند وجود داشته باشد. آنچه واقع می شود این است که اشخاص از طریق مبارزه نظرات شان را تغییر می دهند و در نتیجه بصورت نسبی تحول می یابند. هر مبارزه خطی تنها در صورتی می تواند وحدت را در سطح عالی تری تحکیم نماید که تحولی در میان باشد. لیکن، چیزی که ما از طریق این مبارزه بدست آوردیم، تحول نسبی و وحدت نسبی است، نه تحول و وحدت برای همیشه. ما تحول غیر قابل بازگشتی از مواضع ایدئولوژیکی قبلی مان نداشته ایم و چنین وحدتی ممکن نیست.

مباحثاتی که بصورت جدی و تمام و کمال پیش رفت و با تحول و وحدت متناسب تعقیب گردید، نه تنها جلسه کمیته مرکزی حزب ما را با یک خط درست غنی ساخت بلکه همچنان تمرکز وحدت حزب را نسبت به سابق نیرومند تر ساخت. وحدت ایدئولوژیکی ایکه به این طریق بدست آوردیم دلیل پشتوانه یی موفقیت ما در تکامل یک خط ایدئولوژ یکی سیاسی همه جانبه به اتفاق آراء بود، خطی که پیشروی برای به سر انجام رساندن انقلاب دموکراتیک نوین و نقشه عملی موافق با آن را حتمیت می بخشد. پذیرش یک خط ایدئولوژیکی و سیاسی درست و تاکتیک مناسب با آن، جمهوری فیدرال خلق، به مثابه مشعلی برای رسیدن به استراتژی حد اقل انقلاب دموکراتیک نوین در قرینه ما و وحدت نیرومند تر از سابق این جلسه را به نحو با شکوهی موفقیت بخشید. بدین طریق جلسه برگزار شده کمیته مرکزی در تپه پاریس کتمندو، تمام توطئه ها از سوی مرتجعین داخلی و خارجی را شکست داد و همه توده های ستم دیده نیپالی و پرولتاریای جهانی را بخوبی پیروز ساخت.

۱۴ اگست ۲۰۰۹

تئوریزه کردن بافت محدود روشنفکرانه یک انحراف خطی است

در شماره قبلی " شعله جاوید "، دو اعلامیه از جنبش انقلابی جوانان افغانستان، که به منظور تحریم انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده، به صورت شبنامه در نقاط مختلف کشور پخش گردیده و همچنان در ویب سایت " جا جا " درج شده بود، بخاطر تبلیغ و پخش بیشتر درج گردید. اما ما صریحا گفتیم که:

" ... درج این اعلامیه ها در شعله جاوید به این مفهوم نیست که ما هیچگونه ملاحظاتی نسبت به متن این اعلامیه ها و همچنان خط مبارزاتی عملی " جنبش انقلابی جوانان افغانستان " نداریم. " جاجا " به مثابه یک حرکت مبارزاتی توده یی جوانان باید علیه محدودیت بافت روشنفکرانه خود قاطعانه مبارزه نموده و وسیعا به جلب و جذب و سازماندهی و بسیج مبارزاتی کارگران و دهقانان جوان بپردازد، در غیر آن قادر نخواهد بود به یک جنبش وسیع مقاومت خواهانه توده یی جوانان مبدل گردد. در عین حال " جاجا " باید در هر حرکت مبارزاتی اش، منجمله پخش شبنامه ها، در چهار چوب مسائل عام مبارزاتی، به مسائل ویژه جوانان بطور خاص توجه نموده و مشخصا روی این مسائل تکیه جدی نماید. "

اما متاسفانه در سر مقاله شماره سیزدهم دوره نشراتی دوم " پیکار جوانان " (نشریه عمومی جنبش انقلابی جوانان افغانستان)، که در ماه حمل سال جاری منتشر گردیده و بطور مشخص امضای هیئت تحریر نشریه را در پای خود دارد و به همین جهت باید از لحاظ خطی مورد توجه قرار گیرد، بجای اینکه بافت محدود روشنفکرانه " جنبش انقلابی جوانان افغانستان "، به عنوان یک کمبود نشانی شده و راه های رفع نظری و عملی آن جستجو گردد، این محدودیت تئوریزه شده و مورد تائید و حمایت قرار گرفته است.

پیکار جوانان
نشریه عمومی
جنبش انقلابی جوانان افغانستان

دور دوم | شماره سیزدهم | حمل ۱۳۸۹

اتچه در ین شماره میخوانید | صفحه

۱. سرمقاله ۲
۲. اطلاعیه عمومی جنبش انقلابی جوانان افغانستان ۴
۳. جوانان متشکل شوید ۴
۴. افغانستان و مسئله ملی ۵
۵. جوانان و مسئله متشکل شدن ۷
۶. ابتذال در ادبیات ۱۰
۷. بازی های عوام فریبانه سیاسی رژیم پوشالی و ۱۱
۸. اختلافات ملیتی در درون دانشگاه ها
آگاهانه دامن زده میشوند ۱۴
۹. پرورش هنر انقلابی و مبارزه علیه ... ۱۶
۱۰. فاجعه بیکاری در افغانستان ۱۷
۱۱. فاجعه هولناک سالنگ، پرونده
جدیدی از جنایات رژیم ۱۹

سیاست را بر سایر امور مقدم بشماریم

کل متن سرمقاله شماره سیزدهم دوره دوم " پیکار جوانان "، بیان کننده یک خط محدود روشنفکرانه است. اوج این انحراف خطی، در جمله ذیل از این سر مقاله دیده می شود:

" جوانان دانشگاهی به خصوص در دو قرن اخیر مرکز ثقل مبارزات ملی - مردمی و انقلابی در سراسر جهان بوده و تاثیر فوق العاده عظیمی را بر سایر جریان ها و تحولات جهان و کشور بجا گذاشته و ضربات کاری ای بر پیکر استعمار و ارتجاع جهانی وارد نموده اند. "

این جمله بیان کننده یک دیدگاه تاریخی غیر علمی و غیر واقعبینانه بطور کلی است. جوانان دانشگاهی در هیچ مقطعی از تاریخ جوامع بشری و به خصوص در دو قرن اخیر مرکز ثقل مبارزات ملی - مردمی و انقلابی در سراسر جهان و یکایک کشور های جهان نبوده و در آینده نیز نخواهد بود. از لحاظ رهبری، مرکز ثقل مبارزات ملی - مردمی و انقلابی، رهبری انقلابی و به بیان خود " بیانیه جنبش انقلابی جوانان افغانستان "، پیشآهنگ انقلابی است و نه جوانان دانشگاهی، آن طوری که در سرمقاله مورد بحث گفته می شود. در بیانیه جنبش انقلابی جوانان صریحا بیان گردیده است که:

"جنبش انقلابی جوانان قویا

باورمند است که راه نجات کشور و مردمان کشور، منجمله جوانان، راه برپایی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی همه جانبه علیه اشغالگران و دست نشاندگان شان، بر محور مبارزات قهری برای اخراج قوت های اشغالگر امپریالیستی از کشور و سرنگونی رژیم دست نشانده است. غیر از این، هیچ راه اساسی دیگری برای خروج کشور و مردمان کشور، منجمله جوانان، از بدبختی و فلاکت هول انگیز کنونی وجود ندارد. بر پایی و پیشبرد موفقیت آمیز چنین مقاومتی در مسیر انقلاب ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی خلق های کشور، قبل از همه مستلزم تامین جدی و استوار رهبری نیروی انقلابی پیشآهنگ بر کل جنبش مقاومت خلق های کشور، منجمله جوانان، است. جنبش انقلابی جوانان نقش رهبری کننده نیروی پیشآهنگ بر کل جنبش مقاومت توده ها، منجمله جوانان، را بحیث یک اصل اساسی مبارزاتی اش پذیرفته است و بخاطر تحکیم هر چه بیشتر آن می رزمد. "

این، نیروی انقلابی پیشآهنگ است که کل بار مسئولیت رهبری انقلاب ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی خلق های کشور بطور کل و رهبری جنبش مقاومت خلق های کشور در مرحله کنونی را به دوش می گیرد و کل سنگینی این بار مبارزاتی را روی شانه های خود حمل می نماید.

از جانب دیگر، پایه اجتماعی جنبش انقلابی جوانان، تمامی جوانان مبارز، به ویژه جوانان متعلق به طبقات و اقشار پایینی جامعه است، چه در دانشگاه ها باشند و چه در بیرون از دانشگاه ها. بیانیه جنبش انقلابی جوانان افغانستان درینمورد می گوید:

" در وضعیت فلاکتبار و درد انگیز کنونی کشور، جوانان به ویژه جوانان متعلق به طبقات و اقشار پایینی جامعه، یکی از آن بخش های جامعه محسوب می شوند که به شدت آسیب می بینند. این نیروی اجتماعی همچون گوشت دم توپ در جنگ های تجاوزکارانه امپریالیست ها و دست نشاندگان شان مورد استفاده قرار می گیرند و بخاطر تامین اهداف و مقاصد ضد ملی و ضد مردمی آنان قربان می شوند. در افغانستان تحت اشغال و فاقد استقلال، جوانان کشور در بی سرنوشتی و بی آیندگی فوق العاده شدیدی بسر می برند. بیکاری و فقر، محرومیت از تعلیم و تحصیل، آوارگی و بیخانمانی عوامل دیگری اند که زندگی پر درد و رنج کنونی جوانان افغانستان را رقم می زنند. "

مفهوم روشن جملات فوق این است که پایه اجتماعی اصلی جنبش انقلابی جوانان را، جوانان متعلق به طبقات و اقشار پایینی جامعه تشکیل می دهند. لذا جنبش انقلابی جوانان وظیفه دارد که مطابق به خط بیانیه (پلاتفورم مبارزاتی) اش، توجه محوری و ثقل مبارزاتی خود را روی بسیج، آگاه سازی و سازماندهی جوانان متعلق به طبقات و اقشار پایینی جامعه متمرکز نماید. فقط به این صورت است که تعهد مبارزاتی سپرده شده ذیل در بیانیه جنبش انقلابی جوانان می تواند – و باید – بصورت درست و اصولی عملی گردد:

" جنبش انقلابی جوانان ... تعهد سپرده است که برای بسیج جوانان در مسیر بر پایی جنبش انقلابی وسیع جوانان در چوکات مقاومت ملی مردمی و انقلابی خلق های کشور به کار و پیکار انقلابی پیگیر و مداوم بپردازد. "

بطور خلاصه باید گفت که: " پیکار جوانان " به عنوان نشریه عمومی جنبش انقلابی جوانان افغانستان، باید مبلغ و مروج خط سیاسی انقلابی و توده یی بیانیه (پلاتفورم مبارزاتی) جنبش انقلابی جوانان افغانستان باشد و بطور قاطع برای رفع محدودیت بافت روشنفکرانه " جاجا " مبارزه کند و نه اینکه این محدودیت را تئوریزه نماید. " پیکار جوانان " وظیفه دارد که خط مبارزاتی بیانیه " جاجا " را بطور محکمی بدست گیرد و برای تکامل مثبت و اصولی آن مبارزه نماید. فقط به این صورت است که این نشریه قادر خواهد بود نقش مثبت و سازنده خود را در انکشاف و گسترش اصولی جنبش انقلابی جوانان افغانستان بازی نماید.

کمک به زلزله زدگان هائیتی

بهانه ای برای تجاوز و اشغالگری

زلزله ای که به تاریخ ۱۲ جنوری ۲۰۱۰، در ساعت ۹ و ۵۳ دقیقه و ۱۶ ثانیه به وقت محلی، با قدرت ۷ درجه ریشتر، در کشور هائیتی اتفاق افتاد، بدترین زلزله طی دو قرن اخیر درین کشور محسوب می گردد. کانون این زلزله در ۱۵ کیلومتری جنوب پورتوپرینس، پایتخت هائیتی قرار داشت و خسارات و تلفات زیادی به این شهر و باشندگان آن وارد نمود.

این زلزله که پایتخت هائیتی را ویران نمود، نزدیک به یک میلیون نفر از اهالی این کشور را کشته و زخمی نمود و یک و نیم میلیون نفر دیگر را بی خانمان ساخت.

هائیتی در جزیره هیسپانیولا در بحیره کارائیب واقع است و از کشورهای امریکای مرکزی به حساب می آید. این کشور از شمال به اقیانوس اطلس، از مشرق به جمهوری دومینیکن، از جنوب به بحیره کارائب و از مغرب به گذرگاه "ویند وارد" محدود میشود و جمعیت آن بیشتر از ده میلیون نفر است.

هائیتی کشوری است که برای فرانسه بیشتر از تمام مستعمرات دیگر آن ثروت تولیده کرده است. مردمان هائیتی تا همین اواخر از لحاظ تامین مواد غذایی خود کفا بودند، اما پس از حمله سرمایه های امپریایستی "بازار آزاد" امریکا، روستا های هائیتی نابود شد و خود کفایی غذایی مردمان آن از میان رفت. امروزه اکثریت مردمان ستمدیده هائیتی گرسنه سر به بالین می گذارند.

امپریالیست های امریکایی به بهانه کمک رسانی به زلزله زدگان هائیتی، از طریق ارسال نیروهای نظامی مجهز و گسترده، شامل ۲۴ فروند کشتی جنگی، واحد شماره ۸۲ نیروی هوایی و ده ها هزار نفر از نیروهای پیاده اردوی امریکا به این کشور، عملا این کشور مصیبت زده را اشغال نمود. چند هزار نفر از تفنگداران امریکایی به بهانه حفظ و استقرار امنیت در شهر پورتو پرینس به این شهر وارد شدند و کنترل آن را به دست گرفتند.

بعد از وقوع زلزله، نیروی هوایی امریکا میدان هوائی پایتخت کشور هائیتی را اشغال کرد و این میدان هوایی منحصرا به پرواز های نظامی امریکایی اختصاص یافت. در نتیجه سازمان های امدادی سائر کشور ها مجبور شدند برای کمک رسانی به زلزله زدگان هائیتی، از میدان هوایی کشور دومینیکن، همسایه هائیتی، استفاده نمایند. این وضعیت باعث شد که فرانسه و برازیل شکایات رسمی خود از دولت امریکا را اعلام نمایند. پس از آن، بارک اوباما به برازیل پیشنهاد داد که همراه با امریکا و کانادا مدیریت "بحران کمک رسانی" به هائیتی را برعهده بگیرد.

اردوی امریکا که به بهانه کمک رسانی به زلزله زدگان هائیتی به این کشور داخل گردید، همان اردویی است که در سال ۱۹۹۴

نیز این کشور را مورد تهاجم قرار داده بود. این اردو درسال ۱۹۶۵ به جمهوری دومینیکن و درسال ۱۹۸۴ به گرانادا، دو کشور کوچک دیگر در منطقه، حمله کرده بود و بالاخره همین اردو در ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ افغانستان و به تعقیب آن در سال ۲۰۰۳ عراق را مورد تجاوز و اشغال قرار داد. این اردو همان اردویی است که در سال ۱۹۶۷ از آن بعنوان نیروی سرکوب شورش سیاهان امریکا در شهر دیترویت و در سال ۲۰۰۵ پس از طوفان کاترینا در "نیواورلیان" برای محاصره محله های سیاهان که تهدیدی برای اقتدار دولت محسوب می شد، استفاده گردید.

اردوی امریکا گروپ های ویژه تعلیم یافته طبی، بادی گارد های سازندگی و واحدهای گارد ملی را که برای کمک رسانی به آسیب دیدگان حوادث طبیعی آموزش دیده اند، در اختیار دارد، اما چرا به جای این واحد ها، نیروهای جنگی بحری و هوایی خود را به هائیتی فرستاد؟ دلیل این کار روشن است. تصمیم دولت امریکا متکی به رفع ضروریات مردمان زلزله زده هائیتی نبود، بلکه متکی به سیاستی بود که مقامات امریکایی، از را برت گیتس (وزیر دفاع) گرفته تا پائین ترین فرد تشکیلات نظامی پنتاگون بیان کردند. آنها علنا اعلام کردند که نگرانی اصلی امریکا در پورتوپرنس مسئله به اصطلاح امنیت است!

همین مسئله باعث شد تا دولت امریکا فورا دولت هائیتی را وادار نماید تا به امضای واگذاری کنترول میدان هوائی کشورش به قوای هوائی اردوی ایالات متحده امریکا تن دهد. گرچه

قوای هوائی امریکا قادر به اداره ۲۰۰ پرواز هوائی در روز می باشد، اما بخاطر اینکه طیاره هایی که به هائیتی فرستاده شدند بیشتر نیروی جنگی و تجهیزات نظامی با خود به همراه داشتند، تیم های حرفوی که در هنگام عملیات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ کار امداد رسانی به نیویورک را انجام دادند، مجبور شدند در کشور همسایه هائیتی یعنی جمهوری دومینیکن روزها انتظار بکشند تا قوای هوایی امریکا به آنها اجازه ورود به پورتوپرنس رابدهد.

قوای نظامی اردوی امریکا حتی اجازه نشست یک بال طیاره امداد رسانی فرانسه را، که مجهز به یک شفاخانه عظیم صحرائی بود، به پورتوپرینس نداد. همچنان موسسه "پروگرام غذائی جهان - دبلیو - اف پی" که وابسته به سازمان ملل متحد است اعتراضاتی را از قبیل اینکه امریکا به مدت سه روز به طیاره های امداد رسانی آنها که حامل آب آشامیدنی، غذا و دوا بوده است اجازه فرود نداد، زیرا که اولویت به طیاره های نظامی اردوی امریکا و تجهیزات نظامی شان داده شده بود. (۲۰ جنوری ۲۰۱۰ - سی ان ان)

روزنامه نیویارک تایمز در خبری که به تاریخ ۱۸ جنوری به نشر رساند گفت که رئیس سازمان غذائی جهان به خبرنگارشان گفته است : "اولویت های آنها تامین امنیت کشور است ولی اولویت های ما امداد غذائی است. باید این اولویت ها را هماهنگ کنیم. "

اما این اولویت هایی که فوقا بدان اشاره رفت قابل هماهنگی نبود و "هماهنگی" همان چیزی بود که امریکا آنرا عملی نمود. شش روز پس از زلزله هائیتی و ۵ روز پس از ورود اردوی امریکا به این کشور، ده ها هزار لیتر آب آشامیدنی در کنار میدان هوائی پورتوپرینس ذخیره شده بود و صد ها نفری که در حاشیه میدان هوائی از تشنگی در حال هلاک شدن بودند اجازه نداشتند به این آب ها دسترسی پیدا کنند. حتی اکثریت انجو های داخل هائیتی اعتراضاتی را به راه انداختند، اما سخنگویان اردوی امریکا در جواب گفتند که ۱۵ هزار لیتر آب و ۱۴ هزار محموله مواد غذایی را به مردمان زلزله زده تقسیم کرده اند. ولی این مقدار آب و مواد غذایی توزیع شده نه تنها نیازهای فوری مردم را مرفوع نکرد، بلکه شیوه ای را که نیروی هوایی امریکا در تقسیم آن به کار گرفت نیز نادرست بود.

وقتی اردوی امریکا دم از تامین امنیت در هائیتی زد، منظورش دقیقا چه بود و امنیت چه کسانی را می خواست تامین کند؟ اخبار منتشره در آن وقت حاکی بود که کارمندان انجوها گفته اند که نیازی به تامین امنیت شان ندارند. اکثر آن ها گفتند که اگر قرار می بود تامین امنیت شان توسط نیروهای امریکایی و یا سایر نیروهای نظامی گرفته شود هیچ وقت به این ماموریت تن نمی دادند. برعلاوه گفتند که اگر در مورد امنیت شان ترس می داشتند، به این ماموریت نمی آمدند. پس موضوع از چه قرار بود؟ یک مقایسه میان نحوه کمک رسانی به زلزله زدگان چینی در زمان چین سوسیالیستی تحت رهبری مائو و "کمک رسانی" امریکا به زلزله زدگان هائیتی، می تواند موضوع را روشن سازد.

در اواسط دهه هفتاد قرن گذشته یعنی اخرین سال های حیات مائوتسه دون، زلزله شدیدی یک قسمت از کشور چین را به لرزه انداخت و گروه های امداد و نظامیان چینی برای کمک رسانی به زلزله زدگان شتافتند. به اردوی چین دستور داده شد تا به مردم زلزله زده خدمت کنند و منافع مردم زلزله زده را بر هرچیز دیگر ارجحیت دهند و فعالانه به نیروی خود و مردم زلزله زده تکیه کنند.

در خود هائیتی نیز فعالیت های خود بخودی توده یی برای کمک رسانی فعالانه به زلزله زدگان به وجود آمد. یک روز پس از وقوع زلزله، شبکه تلویزیونی "الجزیره" صحنه هایی از مناطق زلزله زده در هائیتی را نشان داد که اکثر دکان ها تخریب شده بودند، اما دکانداران می توانستند مواد غذائی سالمی را از میان خرابه ها بیرون بکشند. آنها تمام این مواد را به مردمان زلزله زده میدادند، بدون اینکه چیزی در بدل آن اخذ نمایند. در یکی از صحنه هایی که در این تلویزیون نشان داده شد، دکانداران مردم را تشویق می کردند که بیایند و با آنها کمک کرده و تمامی مواد خوراکی و نوشیدنی را ببرند.

اما دستوری که به سربازان اعزامی امریکا به هائیتی داده شد، طور دیگری بود:

"به کلیه واحد های نظامی که به سوی سرزمین هائیتی حرکت میکنند دستور صادر میشود که مانند صحنه جنگی حفظ خود و واحد های خود را در درجه اول اهمیت قرار داده و اولویت دهند."

(به نقل از شبکه - سی ان ان)

مطابق به این دستور صریح نظامی، سربازان اعزامی امریکا به هائیتی حق داشتند که همانند عراق و افغانستان با کوچکترین احساس خطر از هر تبعه هائیتی، او را مورد هدف قرار دهند و بالایش فیر کنند، یعنی تمامی اتباع هائیتی را به چشم دشمنان باالقوه خود بنگرند. این خصلتی است که هر اردوی اشغالگر خارجی از آن برخوردار می باشد.

گرچه ایالات متحده امریکا و تعداد دیگری از کشور های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی و همچنان انجو ها تا حدی به زلزله زدگان هائیتی کمک رسانی کرده و برخی از مشکلات آنها را حل کردند و این کار همچنان ادامه دارد. اما تمامی این کمک رسانی ها در اصل بخاطر حفظ ثبات و امنیت امپریالیستی صورت گرفته و می گیرد. بطور خاص تا آنجائیکه به نحوه برخورد امریکای اوباما به این مسئله مربوط می شود، این برخورد در اساس همان برخورد امریکای بوش بوده و هست و نه چیز دیگری. در واقع امریکای اوباما صرفا جنگ امریکای بوش در عراق را به عنوان

یک جنگ به اصطلاح بد مشخص نموده و ظاهرا خواست بیرون کشیدن پای امریکا از این جنگ را به میان بکشد. اما بر خلاف ادعاهای دروغین اوباما مبنی بر " تغییر و تحول "، استراتژی جهانی طرح شده امپریالیست های امریکایی در زمان بوش اساسا تغییر نیافته است و اوباما نیز همان استراتژی را، و البته با چند آرایش و نمایش دیگرگونه، و در مواردی مثل افغانستان با شدت و گستردگی بیشتر، پیش می برد.

مطابق به این استراتژی، حتی احتمال بروز شورش در میان مردمان زلزله زده یک کشور فقیر و امکان به خطر افتادن نظم و امنیت جهانی امپریالیستی در گوشه ای از جهان، برای امپریالیست های امریکایی این حق را می دهد که دست به تجاوز و اشغالگری بزنند و آن کشور را موقتا و یا بصورت دراز مدت اشغال کنند. این اتفاقی بود که در زمان بوش در یک قسمت از قلمرو اندونیزیا رخداد و اینک در زمان اوباما در هائیتی به مشاهده رسید. جهان تحت سلطه امپریالیزم، در راس امپریالیست های امریکایی، بسیار نا امن است. در این جهان وارونه، بهانه هایی از قبیل " تروریزم "، " سلاح های کشتار جمعی "، "سونامی "، "زلزله "و هر بهانه دیگری می تواند به عنوان مجوزی برای لشکر کشی های تجاوز گرانه و اشغالگرانه امپریالیستی بالای کشور های تحت سلطه مورد استفاده قرار بگیرد و استقلال و آزادی این کشور ها و ملل پامال گردد. خطر این تجاوز و اشغالگری امپریالیستی برای مردمان جهان، که متکی بر زراد خانه های بزرگ سلاح های کشتار جمعی و دهشت افگنی های مدرن و گسترده دولتی است، بالا تر از خطر هر سونامی و زلزله ای است که تا حال اتفاق افتاده و یا در آینده اتفاق خواهد افتاد. پرولتاریا و خلق های جهان وظیفه دارند در

یکایک کشور ها و در سطح جهان علیه این مصیبت عظیم فعالانه دست به مبارزه و مقاومت بزنند و عاملین این مصیبت را سرنگون سازند. فقط یک جهان بدون امپریالیزم، بدون ارتجاع و بدون استثمار و ستم میتواند واقعا یک جهان امن و مصئون باشد.

نقد مرامنامه واساسنامه

"حزب متحد ملی افغانستان"

قبل از بررسی مرامنامه و اساسنامه"حزب متحد ملی افغانستان" لازم است که تذکر کوتاهی در باره این حزب داشته باشیم. بنیانگذاران این حزب میراثداران" حزب دموکراتیک خلق افغانستان "، که در سال ۱۳۴۴ حسب منافع سوسیال امپریالیزم شوروی پا به میدان مبارزات گذاشت، هستند. آن حزب برای یک مدت طولانی به آستان ارتجاعی ترین نیروها سرتسلیم فرود آورد و به نفع شان تبلیغ و ترویج نمود. چنانچه ظاهرشاه را " مترقی ترین شاه جهان " نامید، قانون اساسی اش را به تمام معنی تائید نمود و شاه را " غیرمسئوول و واجب الاحترام " خواند. زمانیکه رژیم شاهی توسط داود خان سقوط نمود، برای " جمهوریت " آن کف زد و گلو پاره نمود، حسب منافع بورژوازی کمپرادور وابسته به شوروی بطورهمه جانبه با داود خان همکاروهمیار گردید و منسوبین آن چوکی های دولتی را از وزارت گرفته تا ولسوالی اشغال نمودند. این حزب با یک کودتای روسی در هفت ثور۱۳۵۷ رژیم داود خان را ساقط ساخته و بر دستگاه قدرت تکیه زد و منسوبین آن در مدت ۱۴ سال تمام از هیچ نوع جنایتی دریغ نورزیدند، همه زیر چتراشغالگران سوسیال امپریالیست خزیدند و منافع ملی را به پای منافع سوسیال امپریالیستی شوروی قربانی نمودند. چون خدمت به اشغالگران خصیصه ذاتی منسوبین حزب مذکور بوده و می باشد، بدین ملحوظ امروز " حزب متحد ملی افغانستان "، حسب این خصیصه، دوباره زیر چتر حمایتی اشغالگران امپریالیست درآمده و می خواهد به این تجاوز مشروعیت بخشد و اشغالگران را فرشتگان نجات معرفی کند!

اولین چیزیکه در مرامنامه و اساسنامه "حزب متحد ملی افغانستان" به روشنی به چشم می خورد، موضع تسلیم طلبانه ملی آن در قبال نیروهای اشغالگر امپریالیست های امریکائی و متحدین و دنباله روان آن می باشد. این موضع تسلیم طلبانه در سراسر مرامنامه و اساسنامه این

حزب بی پرده وعریان مطرح گردیده است.
چوکات کلی این تسلیم طلبی، نادیده گرفتن اشغال کشور توسط نیروهای امپریالیست است. در سراسر مرامنامه و اساسنامه این حزب یک بارهم اشاره ای به موجودیت نیروهای اشغالگر و تحت اشغال بودن افغانستان به عمل نیامده است. از همین دیدگاه تسلیم طلبانه و انقیاد طلبانه است که جمله ذیل در مرامنامه " حزب متحد ملی افغانستان " معنی و مفهوم خاص پیدا می کند:
" رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی انگیزه شد تا ائتلاف جهانی به رهبری ایالات متحده امریکا سازماندهی گردد و مبارزه علیه تروریزم را در ابعاد گسترده آن از افغانستان آغازنماید. که در پی آن رژیم تاریک اندیش طالبان فروپاشید.
توافقات بن به مثابه یک آغاز نیک در ختم بحران افغانستان... تامین حاکمیت قانون، دموکراسی و اعمارجامعه مدنی یاری رساند "
(مرامنامه حزب متحد ملی افغانستان - صفحات ۵-۶)
لب ولباب خط مشی تسلیم طلبانه وانقیاد طلبانه این حزب در جملات فوق به خوبی بیان گردیده و مهرتائید بر مشروعیت اشغالگران و رژیم پوشالی میزند.
امروز " حزب متحد ملی افغانستان" تجاوز مستقیم و آشکارامپریالیستها به سرکردگی امپریالیزم امریکا را تائید نموده و از این طریق می خواهد تا هر اندیشه ای را در باره انقلاب و هر گامی از مبارزه انقلابی را مورد استهزا قراردهد.
در اساسنامه این حزب وظایف اعضا چنین بیان گردیده است:
" ماده هفتم - مبارزه علیه هر گونه امراض ناشی از گرایشات راست و چپ افراطی... درداخل حزب " (مرامنامه و اساسنامه مذکور - صفحه ۱۱)
شعار " مبارزه علیه چپ افراطی " همان شعاری است که " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " بعد از کودتای ۷ثور۱۳۵۷ بلند نمود و به سرکوب نیروهای انقلابی پرداخت. هدف امروزی " حزب متحد ملی افغانستان" از کلمه "چپ افراطی"همان نیروهای انقلابی است که مبارزه مقاومت طلبانه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده را پیش می برند.
زحمتکشان افغانستان بدون حزب پیش آهنگ پرولتری (حزب کمونیست (مائوئیست)افغانستان) و بدون مبارزه بی امان علیه ارتداد، سست عنصری، اپورتونیزم، ابتذال تئوریک و در شرایط کنونی مهم تر از همه، خوش خدمتی به اشغالگران امپریالیست و دست نشاندگان بومی شان، نمی تواند هدف کشوری و جهانی انقلابی خود راعملی سازد. حزب متحد ملی افغانستان یک پدیده تصادفی نبوده، بلکه محصول اجتماعی تضادهای رویزیونیزم جهانی و تبعیت از اپورتونیزم عملی است. این افکار و عقاید از زمان بروز رویزیونیزم در انترناسیونال دوم در جامعه جهانی ریشه دوانده و امروز هم پیروان شان می کوشند که آشتی طبقات و انقیاد ملی را موعظه نمایند، توده های تحت استثمار و ستمکش را زیر بال و پراشغالگران و رژیم دست نشانده بکشانند و اشغالگران امپریالیست را فرشته نجات ملت ها معرفی نمایند!! آنها با این چرندیات میخواهند مبارزه ملی علیه اشغالگران و مبارزات طبقاتی را ماستمالی نمایند. اینها علنا وعملا در جهت منافع امپریالیستهای اشغالگر ورژیم پوشالی در حرکت اند.
جای تعجب نیست وقتیکه " حزب متحد ملی افغانستان " در مرامنامه خویش می نویسد:
" توافقات بن به مثابه یک آغاز نیک درختم بحران... تامین حاکمیت قانون، دموکراسی و اعمار جامعه مدنی یاری می رساند. "
با طرح این مساله میخواهند به توده ها این مطلب را تزریق نمایند که امپریالیزم دیگر خوی و عادت غارتگری و چپاول را کنار گذاشته و در راه سعادت و خوشبختی ملت ها گام برمیدارد و می خواهد که ملتها را به " آزادی واقعی" !؟ برساند. معنی این جملات آنست که در واقع آقایون در حالت استراحت نشخوار می کنند. اینگونه موضعگیری از نظر پراتیک سیاسی چیز دیگری نیست جز نوکری در آستان امپریالیزم.
" حزب متحد ملی افغانستان" توافقات خائنانه امپریالیستها و نیروهای ارتجاعی را به فال نیک گرفته و آن را " یک آغاز نیک در ختم بحران افغانستان " می داند و این توافقات را " تامین حاکمیت قانون ودموکراسی" می داند؛ در حالیکه دموکراسی بورژوائی حتی در کشورهای امپریالیستی یک دموکراسی ناقص بوده و برای توده ها در حکم دام فریب است و به شیوه دیکتاتورمآبانه تجلی می نماید، چه رسد به کشورهای تحت سلطه و اشغال شده.
کنفرانس بن درحقیقت برای اشغال افغانستان توسط امپریالیست ها به سردمداری امپریالیزم امریکا دایرگردیده بود تا ضمانت نامه اشغال افغانستان به امضا رسد. در این کنفرانس امپریالیست ها و نیروهای ارتجاعی و میهنفروش به توافق رسیدند و ضمانت نامه ای به امپریالیزم امریکا دادند تا این کشور را اشغال نماید و نیروهای میهن فروش را به قدرت رساند. هدف از اشغال افغانستان وعراق تحکیم سلطه بی چون و چرای امپریالیستهای امریکائی بر منطقه و جهان می باشد. امپریالیست های اشغالگر تحت رهبری امپریالیزم امریکا به منظور سلطه کامل بر خاورمیانه و آسیای میانه به افغانستان و عراق لشکر کشی نموده اند، نه بخاطر" تامین دموکراسی" در این کشورها.
لنین دموکراسی بورژوائی را چنین بیان می کند:
" دموکراسی بورژوائی درعین اینکه نسبت به نظامات قرون وسطائی پیشرفت تاریخی عظیمی بشمارمیرود، همواره دموکراسی محدود، سرودم بریده، جعلی و سالوسانه ای باقی می ماند (درشرایط سرمایه داری نمی تواند باقی نماند) که برای توانگران در حکم فردوس برین و برای استثمار شوندگان و تهیدستان در حکم دام فریب است، همین حقیقت را که مهمترین جزء ترکیبی آموزش مارکسیستی است، کائوتسکی " مارکسیست " درک نکرده است. در مورد همین مساله اساسی است که کائوتسکی بجای انتقاد علمی از آن شرایطی که هر دموکراسی بورژوائی را به دموکراسی برای توانگران بدل می نماید." مطالب خوش آیندی" به بورژوازی تقدیم می کند "
(لنین - کلیات در یک جلد - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد صفحه ۶۳۳)
" دموکراسی" امپریالیستهای اشغالگر در افغانستان، که حتی یک دموکراسی بورژوایی نیز نیست، بلکه یک " دموکراسی " فئودال کمپرادوری است، برای خائنین ملی و میهن فروشان در حکم فردوس برین بوده و برای توده های خلق در حکم دام فریب است. اما " حزب متحد ملی افغانستان، در مورد همین به اصطلاح دموکراسی، " مطالب خوش آیندی" برای امپریالیستها تقدیم می کند.
در شرایط کنونی، امپریالیستها همچون گرگان وحشی بجان ملتها و کشورهای عقب نگهداشته شده افتاده و بخاطرغارت و چپاول این کشورها تمام اعمال خائنانه و جنایتکارانه خود را زیر نام " آزادی ملتها

از قید ستم " ، " مبارزه علیه تروریزم" و" آزادی زنان " می پوشانند و میکوشند که برای توده های زیر ستم طوری وانمود سازند که بخاطر درهم شکستن" ترور، اختناق، ظلم وستم " و ایجاد دموکراسی به کشور شان لشکر کشی نموده اند.

اما توده ها این حیله ها و نیرنگ ها را به خوبی درک نموده و نفرت و انزجار خویش را از اشغالگران و رژیم پوشالی اعلان داشته اند. چنانچه انتخابات دور دوم ریاست جمهوری رژیم دست نشانده بخوبی بیانگر آنست که هشتاد در صد مردم در این انتخابات شرکت نکردند. ولی مبلغین و مروجین خاین و وابسته به امپریالیزم خوشحالند که " توافقات بن یک آغازنیک " برای ختم بحران افغانستان بوده و " ائتلاف بین المللی در ابعاد گسترده" آن از افغانستان شروع گردیده، " رژیم تاریک اندیش طالبان " فروپاشیده و این مبارزه برای" تامین دموکراسی" در افغانستان به پیش میرود!!؟

بهتر از این نمی توان به توصیف وحشی ترین و قلدر منش ترین ابر قدرت امپریالیستی موجود در جهان پرداخت و چهره زشت، خائنانه و جنایتکارانه اش را فرشته نجات به توده ها و بخصوص نسل جوان معرفی نمود. در حالیکه بعد از اشغال کشور، امارت اسلامی (" رژیم تاریک اندیش طالبان") به جمهوری اسلامی بنیاد گرایان جهادی تبدیل شد. در جمهوری اسلامی افغانستان، تمامی احزاب جنایتکار جهادی " هفتگانه " و" هشتگانه " و یک بخش از طالبان تسلیم شده نقش مهمی را دارا هستند. بر علاوه خلقی ها و پرچمی های جنایتکار تسلیم شده و شعله ئی های تسلیم شده در زمره پادوان این رژیم محسوب می شوند، که بخاطر چوکی و قدرت در زیرچتر حمایتی اشغالگران خزیده اند و تلاش دارند که این سیستم منحوس و اشغال کشور را مشروعیت بخشند. در شرایطی که احزاب جهادی دیگر قدرت جلب و جذب نسل جوان را ندارند، رژیم پوشالی وارباباب امپریالیستی اش برای اغفال نسل جوان، احزاب راجسترشده ای مانند " حزب آزادیخواهان " ، " حزب متحد ملی افغانستان" و غیره را طراحی نموده اند تا نسل جوان را اغفال نموده و بدنبال این سیستم کثیف بکشانند.

دموکراسی ایکه امپریالیستهای اشغالگر به افغانستان آورده اند، دموکراسی ای است برای عده قلیلی از خائنین ملی دست نشانده و زنجیر اسارتی است بر دست و پای زحمتکشان و دیگر اقشار مردمی جامعه. انگلس در پیشگفتار برای کتاب مارکس بنام " جنگ داخلی در فرانسه می گوید:

" دولت چیزی نیست جز ماشینی برای سرکوب یک طبقه از طرف طبقه دیگر و در جمهوری دموکراتیک هم این نقش وی به هیچ وجه کمتر از نقش وی در رژیم سلطنت نیست. "

طبعا در یک " جمهوری فیودال کمپرادور " مثل جمهوری اسلامی افغانستان، نقش سرکوبگرانه طبقاتی دولت، خشن تر از یک جمهوری دموکراتیک بورژوایی بوده و آشکار تر از ان اعمال می گردد.

دموکراسی بطور کل دارای خصلت طبقاتی است وهمیشه در خدمت یک طبقه خاص قرار دارد و بر سائر طبقات دیکتاتوری اعمال می نماید. تاریخ، دولتی بدون خصلت طبقاتی سراغ ندارد و دولتی که ابزاری در دست یک طبقه برای سرکوب طبقات دیگرنباشد وجود ندارد. در واقع باید این مساله را بروشنی تشخیص داد و به توده ها آموخت که " دموکراسی" و " حقوق بشر" ی که توسط امپریالیستها و رژیم پوشالی مطرح می شود، درخدمت تامین منافع خود آنها می باشد. اگر منافع آنها ایجاب نماید؛ لحظه ای در نادیده گرفتنش درنگ نمی کنند و در همه جا اقدامات علیه آن را تشویق می کنند.

وظیفه نیروهای انقلابی است که تضاد بین حرف های امپریالیستها و اعمال شریرانه شانرا فاش و برملا سازند. بورژوا لیبرالهاهمیشه از دموکراسی بطورعام صحبت می نمایند، نه بطورخاص. لنین مینویسد:

" برای لیبرالها صحبت از" دموکراسی" بطور اعم امر طبیعی است. ولی مارکسیست ها هرگز این سوال را فراموش نخواهند کرد که برای چه طبقه ای؟ "

(مجموعه مقالات- انقلاب پرولتری وکائوتسکی مرتد صفحه ۶۳۰)

تاریخ شاهد است که بسیاری از جنگهای امپریالیستی تجاوزگرانه و اشغالگرانه تحت نام آزادی و دموکراسی براه افتاده است. سوسیال امپریالیستهای شوروی بمب های خویش را زیرنام " سوسیالیزم" و " آزادی طبقه کارگر" بر افغانستان ریختند. جنایتکاران " خلقی " و " پرچمی" اعمال جنایتکارانه شان را " تامین صلح و امنیت " برای مردم افغانستان نامیدند. امروز قدرت های امپریالیستی اشغالگر به رهبری امپریالیزم امریکا بمب های خویش را در افغانستان و عراق زیر نام " آزادی" و " دموکراسی " روی مردم می ریزند. اما سوء استفاده های امپریالیستها، حقانیت مبارزه علیه امپریالیزم در راه آزادی و دموکراسی حقیقی را زیر سوال نمی برد.

از همان زمانیکه ایدئولوژی مارکسیستی عرض اندام نمود، تا کنون مقولات انقلابی از جانب رویزیونیستها و فرصت طلبان مورد تحریف قرار گرفته و کماکان قرار می گیرد. اما انقلابیون کمونیست با درکهای انحرافی رویزیونیستها، اپورتونستها و فرصت طلبان مبارزه جدی و بی امان نموده و این مبارزه را ادامه می دهند. این مبارزه برای خنثی نمودن افکار وعقاید زهرآگین آن ها صورت می گیرد تا آنها نتوانند از این روزنه در درون صفوف زحمتکشان و نسل جوان نفوذ نمایند. بطورمثال تسلیم شدگان" حزب آزادیخواهان" و" حزب متحد ملی افغانستان"، تجاوزات و اشغالگری امپریالیستها را " بارقه امید در چشمان اشکبار ملت افغانستان" می نامد و یا آن را " تامین دموکراسی"،" حق تعیین سرنوشت ملتها" ، " مبارزه علیه تروریزم" و" تساوی حقوق زن ومرد" میداند. اما این جعلکاری ها هیچکدام نمی تواند حقانیت و اصولیت علم انقلاب را نفی کند. رسالت تاریخی انقلابیون است تا پرده از چهره خائنانه تمامی عناصر خائن و خود فروخته از طریق پیشبرد مبارزات جدی و پیگیر بردارد، زیرا که:

" مبارزه علیه امپریالیزم اگر به نحو گسست ناپذیری با مبارزه علیه اپورتونیزم پیوند نداشته باشد سخن پوچ و دروغینی بیش نخواهد بود. "

(لنین - امپریالیزم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری - صفحه ۲۳۰)

لنین در طول دوران زندگی سیاسی اش برای رشد و تکامل مارکسیزم، با رویزیونیزم و اپورتونیزم دست و پنجه نرم کرد و بطور قطع انحرافات تئوریک شان را فاش و برملا ساخت. در همان زمان نیز رویزیونیست ها و مرتجعین داد و فریاد برای " دموکراسی ناب " سر می دادند. لنین به کرات روی این مساله تاکید داشت که " دموکراسی ناب" وجود ندارد، بلکه دموکراسی طبقاتی است، درست به همان ترتیبی که ایدیولوژی طبقاتی است و در خدمت طبقه خاص قراردارد. لنین در این زمینه می نویسد:

" یا ایدیولوژی بورژوائی و یا ایدیولوژی سوسیالستی. در اینجا حد وسطی وجود ندارد (زیرا بشر ایدیولوژی" سومی" را به وجود نیاورده است وعموما در جامعه ایکه گرفتار تضاد های طبقاتی است، هیچگونه ایدیولوژی خارج از طبقات و یا فوق طبقات نمی تواند وجود داشته باشد) بنا براین هرگونه کاهش از اهمیت ایدئولوژی سوسیالستی و هرگونه دوری از آن به خودی خود به معنی تقویت ایدیولوژی بورژوازی است... "
(لنین مجوعه آثارومقالات – چه باید کرد صفحه ۸۸)
نیروهای انقلابی بطور قطع باید در باره هر یک از مظاهر مشخص ستمگری امپریالیستها تبلیغ نموده و آنرا فاش و برملا سازند. کسانی که میخواهند با " انعطاف پذیری" ستمگری امپریالیستها را توجیه نمایند، از جمله خائنین ملی هستند. به همین مناسبت بود که لنین همیشه انقلابیون را از داشتن رابطه با رویزیونیزم هوشدارمیداد و تاکید بر قطع رابطه با رویزیونیزم داشت. لنین در کتاب خود بنام " بیماری کودکانه چپروی در کمونیزم " در این زمینه می نویسد:
" اگر شخصی بدوا با رویزیونیزم قطع رابطه نکند از چگونگی فرا گرفتن ماهرانه تاکتیک انقلابی هیچ گفتگویی نمی تواند در میان باشد. "
همه جا صحبت از" تامین دموکراسی" ، " دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی" ، " تساوی حقوق " ، " مبارزه علیه تروریزم و فراهم نمودن زمینه " مردم سالاری" است و با شور و شعف به استقبال ارتش تجاوزگر امپریالیستها میدوند و در برابر کنفرانس "بن" و رژیم پوشالی " جمهوری اسلامی افغانستان" پیشانی به زمین می سایند، اعمال خاینانه وابستگان بومی امپریالیستها و تجاوز بی شرمانه امپریالیستها در جهان و بخصوص افغانستان را " دموکراسی" و " اعمارمجدد " افغانستان میخوانند! بلی! این " فاضلان" بطور آگاهانه مبارزات ملی علیه اشغالگران و مبارزات طبقاتی را ماست مالی می نمایند و از توده های ستمدیده و بخصوص نسل جوان کشور می خواهند که با " انعطاف پذیری" سلطه بی چون و چرای امپریالیست ها را پذیرا شوند! حرکات و اعمال این رجال سیاسی " دانشمند " نه تنها رذالت، بلکه خیانت ملی و میهن فروشی یعنی چاکری " ظریفی " به درگاه امپریالیزم و شیوه " مودبانه " ای در سجده کردن به آستان" جمهوری اسلامی افغانستان" این رژیم دست نشانده امپریالیست های اشغالگر یه سردمداری امپریالیست های امریکایی است.
" حزب متحد ملی افغانستان" معتقد است که ائتلاف بین المللی بخاطر مبارزه علیه تروریزم بوجود آمده و این مبارزه از افغانستان آغاز گردیده است. مگر اینها نمی دانند که بزرگترین تروریست در جهان امپریالیستها به رهبری امپریالیزم امریکا است. حملات غارتگرانه بر ویتنام، عراق، افغانستان، یوگوسلاویا و ... به خوبی بیانگراین مدعا است. توده های زحمتکش افغانستان به چشم سر می بینند که امپریالیستها در هر حمله سبعانه خویش صدها نفر را می کشند و صد ها نفر زخمی و معلول بجا می گذارند. کدام وجدان پاک میتواند این حملات تروریستی وحشتناک امپریالیست ها را نادیده گرفته و آنرا " تامین دموکراسی" و" مبارزه علیه تروریزم" بخواند.
شعار مبارزه " علیه تروریزم" که از طرف اشغالگران و خائنین ملی مطرح گردیده، یک شعار پوچ و میان تهی است. طرح این شعار پرده ساتری است بر روی تجاوزات و جنایات امپریالیستها به رهبری امپریالیزم امریکا. امپریالیزم امریکا با طرح این شعارمیخواهد که هژمونی خویش را بر جهان و بخصوص کشورهای این منطقه تحمیل نماید.
امپریالیزم امریکا یکی از بزرگترین تروریست های جهان بوده وهست. همین امپریالیست های امریکایی بودند که در زمان تجاوز سوسیال امپریالیست ها به افغانستان، حسب منافع خویش، بن لادن و تمامی نیروهای بنیاد گرای مذهبی را مسلح نموده و آموزش های نظامی میدادند و به افغانستان اعزام می نمودند. رابرت دریفوس در کتاب " بنیادگرایی مذهبی یا بازی شیطانی" در باره بن لادن و افراد تحت رهبری اش چنین می نویسد:
" آنها چریکهائی بودند که پس از جنگ به خانه های شان در الجزایر، مصر، لبنان، عربستان سعودی و آسیای میانه بازگشتند و آنها جنگ را ادامه دادند. بسیاری از آنها مهارت های تروریستی مانند ترور، خرابکاری و بمب گذاری را زیر دست و بال ایالات متحده و متحدانش آموختند. "
امروز اکثریت کسانی که آموزش های نظامی و تروریستی را زیر دست امپریالیزم امریکا آموخته اند، با امپریالیستها همنوا بوده و رژیم دست نشانده را تشکیل میدهند. چنانچه طرح ترور مصطفی کاظمی، که حین اجرای آن صدها شاگرد مکتب به قتل رسید، از طرف امپریالیستها ورژیم پوشالی طراحی گردیده بود. ترور، بمباردمانها و به گلوله بستن مردم بیگناه در داخل شهرها از طرف امپریالیست ها و رژیم پوشالی از دیدگاه " حزب متحد ملی افغانستان " ترور محسوب نمی شود. از دیدگاه این حزب، آنها حق دارند دست به چنین اعمالی بزنند. زهی بی شرمی وسفاهت! در حقیقت امر جهاد ضد تروریستی امپریالیزم امریکا که به نظر" حزب متحد ملی افغانستان" ، " عدالت امریکائی" است، چیز دیگری نبوده و نیست مگر خواست ایشان برای تمکین برده وار جهانیان و بخصوص توده های ستمدیده افغانستان به اراده بلا منازع شان، بمثابه یگانه ابر قدرت جهان در شرایط کنونی.
طوریکه قبلا هم گفته شد، جمع کثیری از تروریست های دست پرورده خود امپریالیست ها که برای امپریالیست ها مفید اند و یا به قول خود شان رام شده اند و در موقعیت های بالای رژیم دست نشانده مشق دموکراسی اهدایی امپریالیست ها را می نمایند، عموما در عملیات تعقیب، دستگیری، شکنجه، کشتار و سرکوب انسانهای بی گناه برای خوشنودی اربابان شان سهم فعال دارند. چنانچه افغانستان امروزی در تحت اشغال امپریالیستها به پایگاهی مبدل گردیده برای نگهداری و شکنجه اسیران ربوده شده از هرگوشه و کنار دنیا بدست آدم ربایان امریکائی. تا دیروز اگر امپریالیزم امریکا هر فرد مظنون مرتبط به القاعده و مخالفین سیاسی دیگرش را از هر گوشه و کنار دنیا می ربود و در گوانتانامو زندانی مینمود، امروز این پایگاه به افغانستان انتقال یافته است. سی آی ای در هر ولایت مراکز جاسوسی خویش را ایجاد نموده و از این طریق به بازجوئی و شکنجه ربوده شد گان توسط امپریالیستها می پردازد.
امپریالیزم امریکا با راه اندازی یک جنگ خونین و افسار گسیخته زیر نام " مبارزه علیه تروریزم" بنیادی ترین ارزش های اخلاقی بشریت را زیر پا نموده و تمام مرزهای متعارف قانونی، حقوقی، مدنی بین المللی و بین الدول را درهم شکسته و حسب منافع خویش امروز هیچ مرزی را به رسمیت نمی شناسد. عملکرد جنایتکارانه امپریالیستها به رهبری امپریالیزم امریکا مظهر آشکار ترور و تروریزم بین المللی است. حرکت ها وعملکرد های امپریالیستها وجدان هر انسان مترقی، عدالتخواه،

آزادیخواه و صلحدوست را جریه دار می نماید. این عملکرد های تروریستی حربه ای است اساسی بدست امپریالیزم و از خصلت ذاتی ضد بشری اش مایه می گیرد.
اینک روی موضوع دیگری از مرامنامه "حزب متحد ملی افغانستان" مکث می نماییم:
" جریانات و ایدئولوژی های به ویژه دوران جنگ سرد زمینه های باز نگری بنیادی را در اندیشه ها، باورها و اصول ایدئولوژیک باز گشود که در پی آن ارزشهای جدید فکری و سیاسی فارغ از دگم را در برابر جریانهای سیاسی قرارداده است.
پی بردن به واقعیت های بعد از جنگ سرد زمینه بازسازی در اندیشه انسان آگاه بویژه روشنفکران سرزمین ما بوجود آورده است. که برهمین مبنا سازمانهای جدید و انعطاف پذیر(تاکید از ما است) پا به هستی فعالیت های سیاسی گذاشته اند که هسته ساختار فکر و عمل آنها را منافع ملی و پایان دادن به بحران فاجعه انگیز کشور، تامین صلح وامنیت سراسری وحفظ استقلال و یکپارچگی ملی این میراث کبیر نیاکان ما، اعمارمجدد میهن، تامین همه جانبه حقوق بشر، حاکمیت قانون، تامین دموکراسی و اعمار جامعه مدنی بر شالوده نظام دموکراتیک مطابق با خصوصیات ملی تشکیل میدهد. "
(صفحات ۵-۶ سند مذکور)
"پی بردن به واقعیت های بعد از جنگ سرد" به چه معنی است؟ ایشان علنا وآشکارا اذعان میدارند که بعد از فروپاشی شوروی، باید بدنبال امپریالیزم امریکا رفت و نباید مانند گذشته حسب منافع روسیه علیه امپریالیزم امریکا بود،بلکه باید " با انعطاف پذیری" قیمومیت اشغالگران امریکایی را پذیرفت و در جهت تامین و حفظ منافع اشغالگران حرکت نمود. اندرز شان به مردمان کشور و به خصوص نسل جوان چنین است که : در مقابل اشغال و تجاوز باید " انعطاف پذیر" بود و دوشادوش اشغالگران برای" پایان دادن به بحران فاجعه انگیز کشور" به پیش رفت.
در اینجا ممکن است صدای اعتراض آقایون بلند شود و بگویند که: مادرکجای " مرامنامه" خویش چنین حرفی بیان داشته ایم.
آقایان درست است که شما رک و پوست کنده از همکاری مشترک با امپریالیستهای اشغالگر حرفی بمیان نیاورده اید، اما این گفته شما که با سپری شدن دوران جنگ سرد، برای روشنفکران " زمینه بازنگری" بوجود آمده تا با " انعطاف پذیری" خود را بازسازی نموده و در زیر بیرق حمایتی امپریالیستها راجسترنمایند و از این طریق برای تامین " صلح وامنیت سرتاسری" و" تامین حاکمیت قانون" بکوشند و به اعمار مجدد کشور کمرهمت ببندند و به همین ترتیب در راه "تامین دموکراسی، حقوق بشر و جامعه مدنی" به پیش روند، به چه معنی است؟
" تامین صلح و امنیت و حاکمیت قانون" در شرایط کنونی افغانستان به نفع کیست؟ این موضوع را یک شاگرد مکتب ابتدائیه هم می فهمد که " قانون اساسی" کذائی افغانستان ساخته و پرداخته امپریالیستهای اشغالگر و دست نشاندگان شان است و هر زمانیکه بخواهند آنرا نقض می نمایند، چنانچه این امربارها مشاهده گردیده است. این قانون جز منافع میهن فروشان و اربابان اشغالگرشان را در بر ندارد. قانون همیشه برمبنای ضروریات اجتماعی بوجود می آید و تامین کننده منافع یک طبقه خاص می باشد، حتی دردوران سوسیالیزم. در تمام جوامع بشری ای که بر پایه مالکیت خصوصی استوار اند، قانون هر حقی را که ضمانت نماید، دوباره می تواند پس بگیرد. قانون کذائی رژیم دست نشانده حتی جناح های گوناگون درون رژیم پوشالی را هم راضی نکرده، چه رسد به توده هاای مردم. نیروهای ارتجاعی داخل رژیم مداوما از نقض قانون گیله و شکایت دارند.
قانون اساسی کذائی که " حزب متحد ملی افغانستان" خواهان " تامین حاکمیت" آن می باشد در خونین ترین و خشونت آمیز ترین تضادش با واقعیت عینی جامعه ما قرارگرفته است. این تضاد در تضاد میان حق زندگی، " تامین دموکراسی" و " حقوق بشر" از یکطرف و کشتار جمعی و بمباردمان های ددمنشانه که توسط نیروهای اشغالگر و اردوی پوشالی در تمامی مناطق کشور به پیش برده می شود، از طرف دیگر نشان داده می شود.
قانون اساسی ساخته و پرداخته امپریالیست ها و دست نشاندگان شان در افغانستان بر مبنای مناسبات تولیدی و شرایط سیاسی حاکم بر جامعه یعنی مناسبات مستعمراتی - نیمه فئودالی تحت سلطه و حاکمیت اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی در جامعه عرض اندام نموده است. در این قانون محدوده حقوقی توده های مردم بر طبق صلاح و صوابدید امپریالیست های اشغالگر و خاینین ملی معین شده است. همچنان وجایب و مکلفیت های آنها در تحمل انقیاد و سلطه و ستم امپریالیست ها و خائنین ملی مشخص گردیده است. همچنین مقولات " آزادی" ، " تساوی حقوق زن و مرد " و " حقوق بشر" در شرایط اشغال کشور و حاکمیت خاینین ملی حرف های پوچ و میان تهی است. این قانون اساسی و سایر قوانین مشتق از آن همه وسایلی است که جهت سرکوب و تهدید توده ها بکار برده می شود.
لنین مینویسد:
" حتی یک دولت دموکراتیک ، ولو دموکراتیک ترین دولتها هم وجود ندارد که در قوانین اساسی آنها روزنه و یا قیدی یافت نشود که امکان بکار بردن ارتش علیه کارگران و برقراری حکومت نظامی وغیره را،" در صورت برهم زدن نظم" و در واقع در صورتی که طبقه استثمار شونده وضع برده داری خود را " برهم زند " و بکوشد خود را از حالت بردگی خارج سازد، برای بورژوازی تامین نکند. "
(لنین مجموعه آثار و مقالات - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - صفحه ۶۳۴)
اگر به قانون اساسی سال ۱۳۴۳ رژیم ظاهرشاه نظربیفگنیم به وضوح دیده می شود که این قانون در خدمت فئودال ها و بورژوا کمپرادور ها قرار داشت و حامی منافع آنها و مالکیت های خصوصی شان بود. بعد از ختم دوره ستم شاهی و ایجاد " جمهوریت " ها از داود گرفته تا تره کی نیز از چنین سیستمی حمایت به عمل آمد. نه تنها قانون اساسی ظاهرشاه، بلکه قانون اساسی کذائی کنونی در زیربال و پر اشغالگران نیز تاکید دارد که: " مالکیت خصوصی از تعرض مصئون است. "
هر سیستم سیاسی دارای قانون است. این قانون در هر سیستم سیاسی نقش مهمی بازی می کند. در هر رژیم مبتنی بر مناسبات طبقاتی استثمار گرانه ولو جمهوری دموکراتیک ("نظام دموکراتیک") بورژوائی وظیفه قانون دقیقا آنست که سیستم سیاسی و سیستم اقتصادی استثمارگرانه را تضمین کند.
بحث " تامین صلح و امنیت" نیز در خدمت منافع امپریالیستهای اشغالگر قرار دارد؛ زیرا بدون " تامین صلح وامنیت" ، امپریالیزم امریکا نه می تواند سلطه بلامنازع خود را در منطقه برقرارنماید و نه میتواند به چپاول وغارت منابع طبیعی منطقه پرداخته و پایپ لین های گاز ترکمنستان را

به پاکستان انتقال دهد.
جمله بعدی مرامنامه" حزب متحد ملی افغانستان" حمایت بی چون و چرای این حزب از اشغالگران و رژیم پوشالی را به خوبی به نمایش می گذارد:
" پشتیبانی از جمع آوری اسلحه به مثابه شرط تامین صلح وامنیت پایدارملی و پایان دادن به فضای مسلط و ایجاد جو سیاسی در کشور. حمایت از برنامه ایجاد اردوی ملی و پولیس حامی منافع ملی با رعایت اصل عدم استفاده از آن بخاطر منافع گروهی "
(سند مذکور – مبحث سیاست داخلی – صحفه ۱۲)
موضوع فوق به خوبی بیانگرآنست که رهبران" حزب متحد ملی افغانسان" آگاهانه زیر چتر حمایتی اشغالگران خزیده و جز تامین منافع اشغالگران و به انقیاد در آوردن هرچه بیشتر توده ها چیزدیگری را نمی خواهند. حزب سیاسی ایکه خواهان " جمع آوری اسلحه به منزله شرط ضروری (تاکید از ما است) تامین صلح و امنیت" آنهم در شرایط اشغال کشور باشد، فقط با الفاظ و کلمات " منافع ملی" و " تامین استقلال" خاک به چشم توده ها و بخصوص نسل جوان زده و آگاهانه میخواهد تا ایشان را وادار به انقیاد ملی نماید. کسانی که اردو و پولیس پوشالی رژیم را اردوی ملی و پولیس ملی بخوانند و از" برنامه ایجاد اردو" حمایت به عمل آورند خاینین ملی هستند. آنها با حیله و نیرنگ می گویند که ما از این اردو و پولیس حمایت می کنیم، به شرطی که آنها" اصل عدم استفاده بخاطرمنافع گروهی" را رعایت نمایند. مگر اینها نمی دانند که دولت حامی منافع یک طبقه و آله ایست برای سرکوب طبقه دیگر و ارتش، پولیس، زندان و ... ابزاری است برای نگهداری منافع این طبقه خاص. آیا یک ارتش می تواند خلاف منافع طبقه خویش عمل نماید؟
در شرایط کنونی افغانستان دقیقا مشخص است که برنامه ایجاد اردو و پولیس رژیم توسط اشغالگران رویدست گرفته شده، رشد داده شده و تامین میگردد. مگر امپریالیست های اشغالگر و وابستگان مرتجع شان دیوانه اند که بخاطر هیچ و پوچ این همه تلفات و زحمات را متحمل شوند و این همه مصارف را بپذیرند تا بر خلاف منافع خویش اردو و پولیس تشکیل دهند؟ نه، هرگز نه. این را همه کس باید بداند که امپریالیستها بخاطر حفظ منافع " ملی" افغانستان و توده های زحمتکش این همه تلفات و مصارف را متقبل نمی گردند، بلکه بخاطرتامین منافع خویش و مشروعیت بخشیدن به اشغال کشور و مشروعیت دادن به رژیم دست نشانده حامد کرزی این صدمات و مصارف را می پذیرند. بخاطر تامین همین اهداف است که آنها " انتخابات" راه می اندازند، اردو و پولیس پوشالی را مجهز می سازند و سازمانها و احزاب ارتجاعی راجسترشده را وارد عرصه کار زارمبارزاتی می نمایند.
خلاصه بر مبنای یک بینش تسلیم طلبانه است که عملکرد های سیاسی مشخص و معین خائنانانه و وطن فروشانه " حزب متحد ملی افغانستان" متبلورمی گردد. برمبنای همین دید خابنانه ملی است که از " برنامه ایجاد اردوی ملی و پولیس ملی " حمایت به عمل آمده و سلطه اشغالگران امپریالیست امریکائی و متحدین امپریالیست و دنباله روان ارتجاعی شان، " ائتلاف بین المللی" خوانده شده و لشکرکشی و اشغال افغانستان " مبارزه علیه تروریزم" جا زده می شود. در تمامی متن برنامه و اساسنامه " حزب متحد ملی افغانستان" یک کلمه و یک حرف هم درباره اشغال و تجاوزگری امپریالیست ها به میان نیامده وحتی اشاره ای به آن نشده است. بدتر از همه رژیم دست نشانده بنام " نظام دموکراتیک "، جا زده می شود.
آقایون مدعی اند که می توانند " تامین صلح و امنیت سراسری و حفظ استقلال و یکپارچگی ملی... تامین همه جانبه حقوق بشر، حاکمیت قانون، تامین دموکراسی و ایجاد جامعه مدنی بر شالوده نظام دموکراتیک مطابق با خصوصیات ملی" کشور را به وجود آورند. اولا نظام کنونی نظام دست نشانده ای است که توسط اشغالگران امپریالیست به وجود آمده است. ثانیا حتی در دموکرات ترین نظام های طبقاتی استثمارگرانه، قانون و دموکراسی مربوط به طبقه ستمگر بوده وهست و هیچگاهی در خدمت توده ها نبوده و نیست. در جامعه بورژوازی نظام دموکراتیک نزاع و جدل های طبقاتی را از بین نمی برد، بلکه بیشتر به شدت و حدت آن می افزاید. انگلس در صحفه ۱۰۷ کتاب منشا خانواده، مالکیت خصوصی ودولت می نویسد:
" جمهوری دموکراتیک تناقض بین طبقات را از میان بر نمی دارد، برعکس عرصه را برای جنگ تدارک می بیند! "
جا دارد که یکبار دیگر قول انگلس در باره دولت در اینجا دوباره نقل گردد:
" دولت چیزی نیست جز ماشینی برای سرکوب یک طبقه از طرف طبقه دیگر. درجمهوری دموکراتیک هم نقش وی به هیچوجه کمتر از نقش وی در رژیم سلطنتی نیست. "
ماهیت " نظام دموکراتیک" در نقل قولهای فوق بصورت کاملا واضع وآشکاربیان شده است. این نظام " مترقی" نیز ماشین سرکوب طبقه کارگر و بقیه اقشار زحمتکش است، زیرا تمدن هر قدر پیشرفت می نماید، بیشترمجبور می شود عیوب و جنایاتی را که خود لزوما به وجود می آورد در زیر پرده " دموکراسی"، " حقوق بشر"، "جامعه مدنی" و" مبارزه علیه تروریزم" بپوشاند و یا اینکه وجود شانرا منکرشود. امپریالیستهای اشغالگر برای پوشاندن جنایات وعیوب خویش نیازمند تشکلات سیاسی خود فروخته ای میباشند که با بیان جملات و کلمات پر طمطراق به تحمیق توده ها و بخصوص نسل جوان بپردازند و ایشان را در مسیر انحرافی سوق داده، تسلیم طلب و انقیاد پذیر بار آورند، همانطوریکه در دهه چهل شمسی" حزب دموکراتیک خلق افغانستان" حسب منافع سوسیال امپریالیزم شوروی ایجاد گشت و با الفاظ و کلمات به ظاهرانقلابی توانست یکعده از جوانان کشور را در مسیر انحرافی سوق دهد و مطیع و فرمانبردارسوسیال امپریالیست ها و نیروهای ارتجاعی گرداند و سر انجام افغانستان را بصورت مستعمره کامل سوسیال امپریالیزم درآورد. " خلقی ها " و " پرچمی ها " درطول دوران حکومت شان به این چاکرمنشی افتخارداشتند.
امروز بنیانگذاران " حزب متحد ملی افغانستان" که میراثداران " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" میباشند به چاکری به درگاه امپریالیزم امریکا مباهات می نمایند. آنها یکبار دیگر با تغییر چهره عرض اندام نموده اند تا جوانان کشور را در مسیری که یکبار امتحان گردیده و نادرستی اش تثبیت شده است سوق دهند. مگر آقایون نمی دانند که :
" چیزیکه برای یکی نعمت است برای دیگری لعنت است، هر رهائی جدید یک طبقه، در حکم سرکوب طبقه دیگراست. "
(انگلس – منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت – صفحه ۲۴۸)
اما بنیانگذاران " حزب متحد ملی افغانستان" برعکس میخواهند رژیم دست نشانده را یک رژیم دموکراتیک و در خدمت توده های مردم وانمود سازند و طوری استدلال مینمایند که گویا اشغالگران امپریالیست فرشتگان نجات بشریت گردیده و برای رهائی توده های افغانستان به این

سرزمین پا گذاشته اند. در سرتاسر مرامنامه واساسنامه شان حتی برای یک مرتبه هم اشغالگران امریکائی را اشغالگر و امپریالیست نخوانده اند، بلکه با احترام کامل بنام " ایالات متحده امریکا" نام می برند.
این حزب با تمام احزاب و سازمانهای ارتجاعی که کنفرانس بن و اشغال کشور را نظرا و عملا پذیرفته اند دست دوستی دراز نموده و فقط علیه احزاب و سازمانهایی که علیه اشغالگران ایستاده اند به ستیزه جوئی برخاسته وعلنا اظهار دشمنی مینماید. به جمله ذیل از مرامنامه این حزب توجه کنید:
" حزب متحد ملی افغانستان خود را مخالف هیچ حزبی و سازمانی در کشورنمی داند تنها بر آنهایی ستیزه دارد که به وطن ، مردم ومنافع ملی کشورما دشمنی دارد. " (سند مذکور - صفحه ۹)
هرگاه موضوع فوق را دقیقا تجزیه و تحلیل کنیم چنین نتیجه ای بدست می آید که "حزب متحد ملی افغانستان" با هیچ یک از احزاب، گروه ها و سازمانهای بر سر قدرت و بیرون از قدرت راجسترشده مخالف نیست، بلکه ستیزه جوئی اش با احزاب و سازمان هایی است که برای احزاج کامل قوای اشغالگر و سرنگونی رژیم دست نشانده می رزمند. این دشمنی بخصوص متوجه انقلابیون مائوئیست می باشد.
به نظر این حزب راجسترشدن و دفاع از اشغالگران، دشمنی با " وطن، مردم ومنافع ملی کشور" نیست، بلکه کسانی دشمن اند که تسلیم این سیستم کثیف نشده اند. به همین مناسبت در ماده هفتم اساسنامه اش " مبارزه علیه هر گونه امراض ناشی از گرایشات راست و چپ افراطی " را مطرح می نماید.
" حزب متحد ملی افغانستان" امروز در صف " جمعیت اسلامی افغانستان" به رهبری ربانی، " اتحاد اسلامی" به رهبری سیاف، " حرکت اسلامی" به رهبری محسنی، " حزب وحدت اسلامی" به رهبری خلیلی و محقق و سائر احزاب ارتجاعی اسلامی شامل در رژیم دست نشانده ایستاده است. آیا جریان و حزب سیاسی راست تری از اینها میتوان سراغ داشت؟ هرگزنه. حتی گلبدین و ملا عمر به اندازه ایشان راست نیستند. همانطور که در بالا یاد آورشدیم، ستیزه جوئی این حزب بطور خاص متوجه انقلابیون مائوئیست است و هدف شان از " چپ افراطی" همان مائوئیست هاست که در زمان قدرت دولتی شان از سال ۱۳۵۷ - ۱۳۷۱ مورد حمله وحشیانه شان قرارداشتند.
مسایل زیر بخوبی بیان کننده ستیزه جوئی این حزب با انقلابیون و همکاری وهمیاری اش با امپریالیست های اشغالگر و رژیم پوشالی است.
" فعالیت سیاسی بر مبنای قانون اساسی کشور و پیروی از سنن، عادت و رسوم پر افتخار ملی " (ماده هفتم اساسنامه)
" حزب متحد ملی افغانستان اعضای خویش را مکلف به رعایت مواد مندرج در قانون اساسی و سایر قوانین کشور دانسته مسئوولیت ناشی از تخلف اعضا بطور انفرادی و یا گروپی از قوانین کشور را عهده دار نشده و با متخلفین به اساس حکم اساسنامه خود تا سطح اخراج آنها از عضویت حزب برخورد می نماید. " (مرامنامه واساسنامه - ماده چهارم صفحه ۳۶)
" تعقیب قانونی تخطی ها از حقوق بشر " (مرامنامه واساسنامه - صفحه۱۳)
" حمایت از منشورسازمان ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاقها و کنوانسیونهائی بین المللی" (صفحه ۱۴)
" حمایت ازحفظ صلح وامنیت درمنطقه وجهان " (صفحه ۱۵)
و درماده سوم اساسنامه خویش یاد آورمی شود که:
" حزب متحد ملی افغانستان به منظور نیل به اهداف مرامی و سازمانی خویش می تواند ازهمه شیوه ها و میتود های قانونی و مسالمت آمیز مبارزات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی استفاده نماید. " (صفحه ۳۶ سند مذکور)
طوریکه قبلا ماهیت ارتجاعی قانون اساسی کذائی را نشان دادیم، دقیقا مشخص است که این قانون در خدمت اشغالگران و خائنین ملی قراردارد. کسانی که " فعالیت سیاسی" خویش را "بر مبنای قانونی اساسی کشور" استوار و همنوا بسازند و تا آن سرحد پیش روند که " تمام اعضای حزب خویش را مکلف به رعایت مواد مندرج در قانون اساسی و سایر قوانین " بدانند و به صراحت بگویند که هر کس از قانون اساسی و دیگر قوانین مندرجه افغانستان سرکشی نماید، از حزب اخراج می شود، دقیقا جزء خائنین ملی هستند، زیرا این قوانین ساخته اشغالگران و خاینین ملی است و در خدمت آنها قراردارد.
به همین مبنااست که بنیانگذاران" حزب متحد ملی افغانستان" طرح جبهه ملی را با " جمعیت اسلامی افغانستان" ریختند. این جبهه مرتجع ترین افراد به شمول افراد خاندان سلطنتی تحت ریاست ربانی را در محور خود جمع نموده است. ربانی تا دیروز از جمله دشمنان سوگند خورده خاینین میهنفروش خلقی و پرچمی محسوب میشد. به نظر آنها در آن وقت تمامی اعضای " جمعیت اسلامی افغانستان" از صدر تا ذیل اشرار، دزد، قاتل، خائن وعمال امپریالیزم امریکا بودند، اما امروز میراثخواران خلقی ها و پرچمی ها با آنها متحد گردیده و خود را " مخالف " آن ها نمی دانند، زیرا هر دو از یک آخور می خورند. تا دیروز که آخور شان جدا بود باهم دیگر درگیر بودند و هر یک دیگری را محکوم می نمود. اما امروز کینه دیرینه و خون" شهدا " ی شان را فراموش نموده اند. در این صورت مشخص می شود که ایشان با چه نیروهایی "ستیزه جوئی" دارند؟ در اینجا جا دارد که گفته لنین در مورد انشعاب از اپورتونیزم یاد آوری گردد:
" ولی ما راه انشعاب با این خائنین به سوسیالیزم را در پیش می گیریم و برای انهدام تمام ماشین دولتی کهنه مبارزه خواهیم کرد، تا خود پرولتاریای مسلح حاکم شود. این " دو با هم تفاوت بزرگی دارند ". کائوتسکی ناچار در جرگه مطبوع لژین ها، داویدها، پلخانف ها... بماند که همه برای مبارزه در راه " تغییرتناسب قوا در درون قدرت دولتی " و در راه " تحصیل اکثریت در پارلمان و تامین تسلط کامل پارلمان در حکومت " کاملا موافقت دارند - و این منظور بغایت شریفی است که در آن همه چیز برای اپورتونیست ها پذیرفتنی است وهمه چیز در چهارچوب جمهوری پارلمانی بورژوائی باقی می ماند.
ولی ما راه انشعاب با اپورتونیست ها را در پیش می گیریم: و تمامی پرولتاریای آگاه نیز در مبارزه ایکه هدف آن ایجاد " تغییراتی در تناسب قوا " نبوده، بلکه سرنگون ساختن بورژوازی، انهدام پارلمانتاریزم بورژوائی، استقرار جمهوری دموکراتیکی از نوع کمون یا جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است- با ما خواهد بود. " (تاکید از لنین است)
(لنین مجموعه آثار و مقالات - دولت و انقلاب- صفحه ۵۵۹- ۵۶۰)
باجرآت می توان گفت که بنیانگذاران " حزب متحد ملی افغانستان " از

جمله خاینین ملی و خائن به سوسیالیزم بوده و در مدت ۱۴ سال قدرت شان بزرگترین ضربه از طرف ایشان بر سوسیالیزم وارد گردیده است. اینها با شعارهای کذائی" سوسیالیزم" زمینه را برای تجاوز و اشغالگری امپریالیست های امریکایی مساعد ساختند تا مشتی از خاینین ملی در زیرچتر اشغالگران بر کرسی های دولتی تکیه زنند. میهن فروشی و چاکری به آستان امپریالیزم خصیصه ذاتی بنیانگذاران" حزب متحد ملی افغانستان" (گلابزوی، علومی، هلال الدین هلال ....) می باشد. اینها و دیگر رهبران مرتد " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بودند که به استقبال ارتش یکصد و پنجاه هزار نفری شوروی سوسیال امپریالیستی شتافتند و در رکابش شمشیر زدند و در همان زمان هم شعاردادند که ارتش اشغالگر" وظیفه انترناسیونالستی" خود می داند تا برای " تامین امنیت" و ایجاد " دموکراسی" برای" کارگران و دهقانان" به این سرزمین بیاید. زمانیکه این هدف به پایان رسد، " دوستان بین المللی" ما دوباره به کشورشان بر می گردند. امروزهمین ساز را برای امپریالیزم اشغالگرامریکا می نوازند.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان راه مبارزه علیه این خاینین ملی را انتخاب نموده و تا بیرون راندن نیروهای اشغالگر و سرنگونی رژیم دست نشانده از پا نخواهد نشست و تا زمانیکه پرولتاریا و دیگر اقشار زحمتکش بر سرنوشت شان حاکم شود، و تا زمانیکه بطور قطع استثمار فرد از فرد از بین برود، به این مبارزه ادامه خواهد داد. در این راه تمامی عناصر آگاه (روشنفکران، کارگران، دهقانان و دیگر اقشار زحمتکش) سر انجام با ما خواهند بود.

بگذار که احزابی مانند " حزب متحد ملی افغانستان " و " حزب آزادیخواهان افغانستان " و غیره در جرگه ربانی ها، سیاف ها، خلیلی ها، محسنی ها، صبغت الله ها... باقی بمانند. اینها همه تلاش دارند که از طریق مبارزات مسالمت آمیز و تامین منافع اشغالگران زیر چتر حمایت آنها خزیده و در دستگاه دولت دست نشانده به موقعیت هایی دست یابند. بقول لنین " این دو با هم تفاوت بزرگی " را دارا می باشند ". اینها بقول لنین " در راه تحصیل اکثریت در پارلمان و تامین تسلط کامل پارلمانی در حکومت، کاملا موافقت دارند ".

برای خائنین ملی بطور قطع همه چیز پذیرفتنی است وهمیشه تلاش دارند که همه چیز را در چهار چوب رژیم دست نشانده حسب منافع اشغالگران توجیه نمایند. بی جهت نیست که اعتقاد خود رابا " تعقیب قانونی تخطی ها از حقوق بشر" بیان نموده و از " منشور سازمان ملل متحد " حمایت بعمل می آورند. مگر آقایون نمیدانند که " حقوق بشر" و" دموکراسی" برای امپریالیستها حکم حصارشکن را دارد و آن ها اقدامات علیه " دموکراسی" و" حقوق بشر" را تشویق می کنند. چنانچه در افغانستان بارها مشاهده شده که موضوع " حقوق بشر" برای رام نمودن جنایتکاران جنگی بکار گرفته شده است، نه محاکمه آنها. هر زمانیکه صدای اعتراض جنایتکاران جنگی بلند شده، امپریالیستها " کمسیون مستقل حقوق بشر" را علم نموده اند تا زیر نام " دفاع از حقوق بشر" به آنها تفهیم نمایند که اگر از دستورات شان اطاعت نکنند محاکمه خواهند شد. امروز هم آقایون به این ترتیب به مردم و روشنفکران هوشدار میدهند که توجه کنند و از حقوق امپریالیست ها تخطی نکنند، در غیراین صورت مورد " تعقیب قانونی تخطی ها از حقوق بشر " قرار می گیرند. به این ترتیب میخواهند تا اعضای حزب خویش، بخصوص اعضای جوان آن را انقیاد پذیر و تسلیم طلب بار آورند.

در شرایط امروزی افغانستان، " حمایت از منشور سازمان ملل "، بدون چون و چرا حمایت از برنامه اشغال افغانستان توسط اشغالگران میباشد، درست همان طوریکه به فال نیک گرفتن " کنفرانس بن" و آن را " آغاز یک مبارزه نیک" خواندن همین معنا را در بر دارد. سازمان ملل متحد سند اشغال افغانستان توسط امپریالیستها به رهبری امپریالیزم امریکا را امضا نمود و به امپریالیزم امریکا ضمانت نامه ای برای اشغال کشور داد. حمایت " حزب متحد ملی افغانستان" به تمام معنی حمایت از تمامی برنامه های امپریالیستهای اشغالگرمیباشد.

این خوش خدمتی مبارک شان باد! روی این اهداف ناشایسته و خائنانه است که شیوه مبارزاتی خویش را " شیوه ها و میتود های قانونی و مسالمت آمیز " انتخاب نموده اند و از همه اعضای حزب شان میخواهند که مطابق به این شیوه حرکت نمایند در غیر این صورت ااز حزب اخراج خواهند شد.. اشتیاق روشنفکران خرده بورژوازی منحط آنها را به قبول این ایده برانگیخته که نه تنها ضروری، بلکه کاملا حیاتی است که به سلطه کشورهای امپریالیستی در این برهه تاریخی گردن نهند.

زمانی که کائوتسکی اعمال قهر انقلابی را کنار گذاشت و مبارزات " صلح آمیز" را پیش کشید، لنین حیله و نیرنگ کائوتسکی را به تمام معنی فاش نموده ونوشت:

" کائوتسکی ابتدا خدعه ای بکار برد و مهملاتی به هم بافت که..." بنا بر این، منظور مارکس از کلام دیکتاتوری طبقه معنی تحت اللفظی آن نیست (بلکه معنائیست که به موجب آن دیکتاتوری اعمال قهرانقلابی نبوده، بلکه بدست آوردن اکثریت از طریق" صلح آمیز" در شرایط " دموکراسی" بورژوایی است. به این نکته توجه کنید که دیکتاتوری به مفهوم و معنای آن" حالتی" از اعمال قهرانقلابی طبقه ای علیه طبقه دیگر است که مطبوع طبع مرتدین نمی باشد، حقیقتی است همانند " چشمه خورشید که با گل نمیتوان آنرا اندود." کائوتسکی ناچاراست درست در هر گامی شیادی کند تا ارتداد خود را مستور دارد! دقت کنید چگونه در اینجا غیرعمدی گوشهای دراز خود را نشان داده است: او می نویسد: " از طریق صلح آمیز یعنی از طریق دموکراتیک!!

کائوتسکی به هنگام تعریف دیکتاتوری با تمام قوا کوشید علامت اصلی این مفهوم یعنی اعمال قهر انقلابی را از خواننده پنهان دارد. ولی اکنون حقیقت آشکار گردیده است: سخن بر سر تقابل بین تحول صلح آمیز و قهری است. کنه مطلب در همین جا است. تمام این حیله ها، سفسطه ها و تخطی های شیادانه از آن جهت مورد نیازکائوتسکی است که از زیر بار انقلاب قهری شانه خالی کند و دست کشیدن خود از آن و پیوستن خود را به سیاست کارگری لیبرالی یعنی به بورژوازی پرده پوشی نماید. آری کنه مطلب در اینجاست. "

(تاکیدات ازلنین است) - (لنین - مجموع آثار و مقالات- انقلاب پرولتری وکائوتسکی مرتد- صفحات ۶۳۱ - ۶۳۲)

این خدعه ها و نیرنگ ها برای منحرف نمودن طبقه کارگر و نسل جوان، از زمان رویزیونیستهای بین الملل دوم عرض اندام نموده و تا کنون به اشکال گوناگون خود را نشان داده است. چیزیکه در اینجا لنین روی آن تاکید می ورزد قهرانقلابی است نه " مبارزات قانونی و مسالمت آمیز". طرح چنین شعارهای" صلح آمیز" و انکار از اعمال قهرانقلابی جنایتی است که در حق طبقه کارگر و کلیه زحمتکشان روا میدارند و خدمتی است مطلقا برای بورژوازی و امپریالیستهای اشغالگر.

" حزب متحد ملی افغانستان: تمام حیله ها، سفسطه ها وتخطی های شیادانه خود را بکارمیرد که اشغالگران را برائت داده واشغال کشور و

رژیم پوشالی را قانونیت بخشد وخیانت ملی خود را پنهان نماید. کنه مطلب دراینجاست که این حزب از اعمال قهرانقلابی شانه خالی کرده و مستقیما به جرگه خاینین ملی و امپریالیستهای اشغالگر پیوسته است. هرگاه مطالب یاد شده" حزب متحد ملی افغانستان" را از نظرسیاسی تحلیل و تجزیه کنیم، آنگاه مطلب عبارت می شود از چاکری در آستان اشغالگران و شامل شدن در جرگه خائنین ملی، که رهبران این حزب در اجرای آن به درجه استادی رسیده اند . در ماده ششم اساسنامه این حزب گفته می شود:

" هر تبعه افغانستان که سن قانونی ۱۸ سالگی را تکمیل، مرامنامه و اساسنامه را قبول و در راه تحقق آن سعی و تلاش نماید، به خیانت ملی و میهنی (تاکید از ما است)، قاچاق مواد مخدر و تروریزم، خیانت، مفاسد اخلاقی وغارت دارائی عامه متهم نباشد عضویت سیاسی سازمان دیگر را نداشته و توسط یکتن عضوحزب متحد ملی افغانستان تضمین و معرفی شود. حق الشمول بپردازد... میتواند عضوحزب گردد. " (صفحه ۳۷-۳۸)

در این کلی گوئی متقلبانه این مسئله مسکوت گذاشته می شود، و" حزب متحد ملی افغانستان" هیچگاه حاضرنیست که یک کلمه در باره آن صحبت نماید، که آیا تائید اشغال کشور توسط قدرت های امپریالیستی وارتجاعی، همیاری وهمکاری با خائنین ملی و تائید رژیم پوشالی افغانستان، خیانت ملی هست یا نه؟

پاسخ به مسئله فوق به خوبی مشخص می نماید که " خیانت ملی و میهنی" چیست؟

همانطوریکه اینان میهن فروشی به سوسیال امپریالیست ها را " خیانت ملی ومیهنی " نمی دانستند، امروز هم به نوکری امپریالیستهای اشغالگر افتخار می کنند. جملات و کلمات مطنطن " خیانت ملی ومیهنی"، " دموکراسی"، " نظام دموکراتیک"... فقط به منظور خاک زدن به چشم مردم و آنهم نسل جوان کشورمی باشد. اینها زیراین شعارهای کاذبانه چهره خاینانه ومیهن فروشانه خویش را می پوشانند. چنانچه بابی شرمی تمام در صفحه ۱۰ مرامنامه و اساسنامه خویش صحبت از " مبارزه در راه دفاع از استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و حفظ وحدت و یکپارچگی کشور " دارند. تاریخ جهان و بخصوص افغانستان شاهد و گواه آنست که " دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی" کشور با خونین ترین مبارزات توده ها در آمیخته بوده و به شکل حرکت های مبارزاتی مسلحانه متبارز گردیده است، نه از طریق " مبارزات مسالمت آمیز و قانونی" در زیر بال و پر امپریالیزم.

امپریالیستها و خاینین ملی می توانند توده ها را نا آگاه و از نظرسیاسی منفعل نگهدارند و همزمان با آن به ایشان اجازه دهند که هر چند سال یکبار به پای صندوق های رای بروند.

تجارب تاریخی به خوبی بیانگر آن است که هیچگاه مبارزات مسالمت آمیز نتوانسته به اشغال و ستمگری در کشورهای اشغال شده پایان دهد. به همان ترتیب بازی های پارلمانی در کشورهای نیمه مستعمره نیز از افتادن قدرت سیاسی در قبضه دیکتاتوری طبقات ستمگر جلوگیری نکرده و نمی تواند هم جلوگیری کند، چه رسد به کشورهای اشغال شده مانند افغانستان. لنین مبارزات پارلمانی را در کشورهای بورژوائی حالت ستمگری بورژوائی علیه پرولتاریا میداند. اومی نویسد:

" شرکت در پارلمان بورژوائی (که هیچگاه مسایل بسیار جدی را در دموکراسی بورژوائی حل نمی کند: بورس و بانکها این مسایل راحل می کند) به وسیله هزاران مانع و رادع بروی توده های زحمتکش مسدود است و کارگران به وجه احسن می دانند و احساس می نمایند، می بینند و درک می کنند که پارلمان بورژوائی موسسه غریبه وآلت ستمگری بورژوائی علیه پرولترها، موسسه طبقه متخاصم و اقلیت استثمارگراست. "

(تاکیدات از لنین است) - (لنین- مجموع آثار و مقالات - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد- صفحه ۶۳۵)

لنین تاکید دارد که پارلمان بورژوائی " موسسه غریبه و آلت ستمگری " بر توده های زحمتکش است و هیچگاه نمی تواند " مسایل بسیارجدی رادردموکراسی بورژوائی حل کند. " اما آقایون" نابغه" ما کشف بزرگی نموده اند. آنها می خواهند که با " مبارزات مسالمت آمیز و قانونی " یعنی غلطیدن در بازی های پارلمانی از " استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور دفاع نمایند!؟ "

موضوعی که باید روی آن تاکید صورت گیرد آنست که بدون توانائی نیروی مسلح توده های زحمتکش و جنگ مقاومت ملی، مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) پیروزی بر نیروهای اشغالگر و خاینین ملی غیرممکن است. یگانه راه دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور همانا مقاومت ملی و پایداری مسلحانه ارتش خلق علیه اشغالگران و خاینین ملی است. فقط از این طریق است که می توان نیروهای اشغالگر را از افغانستان بیرون راند و خاینین ملی را از اریکه قدرت به زیرکشید و دیکتاتوری دموکراتیک خلق را مستقرساخت. در غیر این صورت صحبت از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی حرفی پوچ و میان تهی است.

دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی فقط از راه ستیزه جوئی و جنگ با اشغالگران و خاینین ملی امکان پذیراست، نه از طریق سازش و مصالحه با آنان. سازش و مصالحه با اشغالگران و خائنین ملی، خود خیانت ملی است. برداشتن گام های واقعی در جهت تدارک و آغاز جنگ مقاومت ملی، مردمی و انقلابی که شکل مشخصی از جنگ خلق است، جرائت وشهامت بی اندازه و روحیه عالی به انقلابیون و توده های زحمتکش می بخشد. در شرایط فقر، استثمار بی حد، بمباران نیروهای اشغالگر و ویران نمودن خانه و کاشانه توده ها و آواره نمودن مردمان این سرزمین توسط اشغالگران و رژیم دست نشانده، گام های عمیق و واقعی انقلابیون به بیداری و آگاهی و رشد عصیان توده های زحمتکش منجر می گردد. در اینجا کاملا درست است که گفته لنین یاد آوری گردد:

" ... ما می توانیم کاملا به خود حق دهیم که کلمات مارکس را که در این اواخر بسیار زیاد و بناحق نقل می شوند تغییرداده و بگوئیم " هر قدم جنبش واقعی مهمتراست... از صدها سازمان و" حزبی" که تنها از روشنفکران تشکیل شده باشند. " (لنین - رویداد های نو و مسایل کهنه - صفحه ۸)

کلی گوئی متقلبانه دیگری که در مبحث "سیاست داخلی" مرامنامه " حزب متحد ملی " به چشم میخورد " تساوی حقوق زن و مرد درهمه عرصه ها " است (صحفه ۱۲ سند مذکور)

این تساوی حقوق را در زیر چتر اشغالگران و تثبیت مالکیت خصوصی خواهانند و نه تنها به این نکته بسنده نموده اند، بلکه تجلی این " تساوی حقوق" را در" دین مبین اسلام" یافته اند و در صفحه ۱۰ مرامنامه و اساسنامه خویش زیرعنوان سیاست داخلی می نویسند:

" پیروی و رعایت دین مبین اسلام، حمایت از تامین آزادی و اجرای مراسم و مناسک دینی پیروان سایر ادیان، رعایت سنن پسندیده ملی و مخالفت جدی سوء استفاده از دین بمثابه ابزارسیاسی. "
اولا همین حالا در رژیمی که " حزب متحد ملی افغانستان" از آن به دفاع برخاسته، دین به مثابه ابزار سرکوب انقلابیون بکار گرفته شده است و خود" حزب متحد ملی افغانستان" نیز در این سوء استفاده شریک است.
ثانیا " سنن پسنده ملی" که " حزب متحد ملی افغانستان" آنرا " رعایت" می کند، سننی است که دختر ۱۴ ساله را به مرد ۹۰ ساله به شوهر میدهد و از طرف دیگر این سنن هر حقی را از زنان گرفته است. زیرا " دین مبین اسلام" به مردان چنین اجازه ای داده است. پدر ولی دخترش بوده و حق دارد او را به هرکسی که لازم بداند به شوهر دهد یعنی تعیین سرنوشت بدست مردان است. " دین مبین اسلام" حقوق زنان را نصف مردان اعلام نموده، چنانچه در میراث زنان نصف مردان حق می برند وهم چنین در شهادت دو زن برابر یک مرد است. در شهادت اگر مرد نباشد، شهادت چندین زن هم مورد قبول واقع نمی شود. همچنین از دیدگاه اسلام یک مرد در زمان واحد می تواند چهار زن داشته باشد، ولی ازدواج گروهی برای زنان ممنوع است.
آقایون که" پیروی از دین مبین اسلام" می کنند، مگر نمی دانند که هیچگاه با چنین مشی سیاسی زنان به تساوی حقوق با مردان نمی رسند. از نگاه دین اسلام حتی طلاق در دست مردان است.
فریب و نیرنگ هم حد و مرزی دارد. آقایون دقیقا میدانند که زنان از نگاه دین اسلام نمی توانند با مردان برابر باشند. قرآن در سوره بقره درباره قصاص می گوید:
" الحربالحر و العبدوا بالعبد والانثی باالانثی "
ترجمه: آزاد درمقابل آزاد، برده درمقابل برده و زن در مقابل زن (در قصاص)
از این میگذریم که هرگاه یک مرد آزاد زنی را به قتل برساند، آن مرد قصاص نمی شود. چنانچه به کرات در افغانستان دیده شده تمام کسانیکه زنان و یا دختران شان را بقتل رسانده اند از محکمه برائت حاصل نموده وعده ای هم برای مدت کوتاهی به زندن مانده اند. در آیه فوق به خوبی دیده می شود که موقف زن بعد از برده (چون مرد است) آمده است.
به چند آیه دیگر از قرآن دقت کنید:
" الرجال قوامون علی النساء "
ترجمه: مردان بر زنان قیمومیت دارند.
الرجال علیهن درجۀ.
ترجمه: مردان بر زنان مقام و درجه بالاتر دارند.
در آیه ۳۴ سوره نسا تاکید گردیده که:
" اگر زن از مرد اطاعت نکند مرد باید از خوابگاه او دوری کند و اگر این کار موثرنیفتاد باید او را بزند و چنانکه شواهد نشان می دهد اینگونه زنان اکثرا به این وسیله درمان می شوند "
یک آیه دیگر:
" نسا ئکم حرث لکم "
ترجمه - زنان شما کشتزار شما هستند.
صرفا با دادن شعار های " تساوی حقوق زن و مرد"، " آزادی" و " دموکراسی" نمی توان انقلابی و مترقی بود، زیرا هیچیک از این شعارها بخودی خود خصلت انقلابی و مترقی ندارد، بلکه خصلت انقلابی یک حزب سیاسی از روی خط مشی سیاسی اش مشخص می شود نه از روی شعارهای میان تهی.

" تبعیت از شیوه های سنتی جهانبینی و سرسپردگی به اعتقادات دینی ، وجه مشخصه ایدیولوژی طبقات ستمگر است. "
مارکس وانگلس ثابت نموده اند که پایه بردگی زن علل اجتماعی دارد و زیر دست بودن زن از روزی به وجود آمده است که مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به میان آمد. این پیش آمد از یک سو زن را وابسته به شوهر و پدر کرد و از سوی دیگر صحه بر بردگی اجتماعی او گذاشت. تحت ستم بودن زن در نظام های برده داری، فیودالیزم و سرمایه داری تغییرات شکلی معینی حاصل کرد، اما در اساس پا برجا ماند و تا زمانی جامعه طبقاتی وجود داشته باشد، کماکان پا برجا خواهد ماند.
موضوع زن از نظرمائوئیستی بطور کلی از بافت طبقاتی جامعه جدایی ناپذیر است و حل اساسی آن بطور قطع وابسته به انقلاب اجتماعی است. یعنی راه گشایی برای حل مسئله زنان در افغانستان، در حال حاضر منوط و مشروط به اخراج قوای اشغالگر و سرنگونی قهری رژیم دست نشانده و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین است. در غیر این صورت هر شکل و شمایلی که بخود بگیرد، همان آش خواهد بود و همان کاسه.
بقول لنین:
" قدم اساسی بر انداختن مالکیت خصوصی بر زمین، کارگاهها و کارخانه ها می باشد. این است و تنها همین است که راه آزادی کامل و واقعی زنان را باز می نماید. "
تسلیم طلبان و خاینین ملی نمی دانند و یا نمی خواهند بدانند که ستم بر زن و مبارزه علیه این ستمگری منحصر به دوران امارت اسلامی طالبان نبوده است. ستم بر زن صرفا از تغییرشکل دولت به امارت اسلامی و یا جمهوری اسلامی و یا جمهوری طبقاتی دیگری ناشی نشده، بلکه سرکوب زنان به نیاز های عام سرمایه داران و فیودالان بزرگ درافغانستان مربوط است.
امروز عملا از برابری حقوق زن و مرد در جامعه افغانستان کوچکترین اثری به چشم نمی خورد، زیرا نه در کاراجتماعی چنین برابری وجود دارد و نه در کار خانگی. یکی از رموز رهائی زنان اجتماعی کردن کارخانگی است. ناگفته پیدا است که رژیم دست نشانده هیچ علاقه ای به اجتماعی کردن کارخانگی ندارد. از نظر رژیم، خانواده مرد سالار یک دستگاه ضروری است که طی سالها ضرورت خویش را به اثبات رسانده است. موقعیت فرودست زنان در مناسبات با مردان ناشی از این سیستم منحط و محصول فرودستی اجتماعی زنان است.
امروز زنان افغانستانی مال مردان محسوب می شوند. اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی از این سیستم منحط کاملا حمایت می نمایند. امروز در کارکرد قدرت سیاسی دولت دست نشانده ستم بر زن نقش مهم اجتماعی دارد. حتی کوچکترین‌تخطی های زنان از اوامر مردان سبب قتل آنان از طرف پدر، برادر و یا شوهرمی شود. درینمورد ضرور نیست که به گذشته چند سال قبل عملکرد رژیم دست نشانده برگردیم. مثال برجسته کنونی آن دخترجوان ۲۲ ساله در ولایت پروان است که در ۵ دلو ۱۳۸۸ از طرف فامیلش به قتل رسید. عکس العمل رژیم دست نشانده دقیقا همانند عکس العمل های گذشته او خواهد بود و یقینا قاتل برائت حاصل می نماید.
چرا دختر را فامیلش به قتل میرساند؟ بخاطر اینکه دختر پسرکاکایش

را دوست ندارد و پدرش او را با برادر زاده اش نامزد می کند. دختر از عملکرد پدر ناراضی بوده و سر باز میزند. پدر و فامیلش کسرشان خود دیده، دختر را مجبور به ازدواج می کنند، اما دختر نمی پذیرد. در خاتمه او را به شکل فجیعی به قتل میرسانند. این است نمونه " تساوی حقوق مرد و زن " در زیر چتر حمایتی اشغالگران.

زنان هیچگاه به آزادی نمی رسند، مگر اینکه مبارزه جدی و اصولی علیه این بیدادگری نظام ارتجاعی، تجاوز و اشغالگری امپریالیستی صورت گیرد و اشغالگران امپریالیست از این کشور رانده شوند و نظام دست نشانده شان منهدم گردد و جای آن نظام دموکراتیک نوین بر شالوده دیکتاتوری دموکراتیک خلق استوارگردد و به سوی جامعه بدون طبقه رهسپار گردد.

حزب متحد ملی " سعی بلیغ بخاطر تامین تساوی حقوق افراد در برابر قانون، آزادی های فردی و اجتماعی اتباع کشور " می نماید (مرامنامه واساسنامه - صفحه ۱۲)

برای اینکه نشان دهیم که این آقایون چقدرعوامفریبانه از " آزادی" و" دموکراسی" بورژوائی امپریالیستی صحبت می نمایند، مفهوم آزادی را از قول لنین بیان میداریم:

" در جامعه ایکه پایه های آن بر قدرت پول بنا شده است، در جامعه ایکه توده های کارگر در فقر و مشتی دولتمندان بصورت انگل زندگی می کنند، هیچگونه " آزادی" واقعی و موثر نمی تواند وجود داشته باشد. آقایون نویسنده، آیا شما در مقایسه با ناشر بورژوازی خود، در رابطه با مردم بورژوائی که از شما می خواهند رمان ها و نقاشی های خود را پر از پورنوگرافی کرده و فاحشه گری را به عنوان " کمک " به هنرمجلسی "مقدس " تقدیم کنید، آزاد هستید؟ این آزادی مطلق یک عبارت بورژوائی یا انارشیستی است (از آنجائیکه به عنوان یک جهان بینی، انارشیزم یک فلسفه بورژوائی است که پشت و رو شده است) نمی توان در جامعه زندگی کرد و از آن جدا بود. آزادی نویسنده یا هنرمند یا هنرپیشه بورژوا صرفا نقابی است که به روی وابستگی آنها به پول، فساد و فحشا کشیده شده است (یا بطور فریبکارانه کشیده شده است.) "

(لنین - تشکیلات حزبی و نشریات حزبی - صفحه ۴۸)

قانون اساسی رژیم دست نشانده هیچ حقی جز حق اشغالگران و خائنین ملی و در اساس حق مالکیت شخصی را به رسمیت نمی شناسد. چنانچه قانون صراحت دارد که مالکیت شخصی از تعرض مصئون است. این قانون فقط برای ستمگران حق می دهد نه ستمکشان. حتی در جوامع پیشرفته سرمایه داری حقوق ستمکشان به رسمیت شناخته نمی شود، چه رسد به جوامع اشغال شده و نیمه فئودالی. صحبت از " آزادی"، " دموکراسی " و " حقوق برابر" پرده ساتری است بر روی جنایات امپریالیست های اشغالگر و خاینین ملی.

جملات زیر بخوبی بیان کننده آنست که "حزب متحد ملی افغانستان" این"حق"، " آزادی" و " دموکراسی را برای چه کسانی میخواهد:

" دفاع از رشد هر چه بیشتر فعالیت های مطبوعاتی و تقویه سکتور مطابع شخصی " (همانجا - صفحه ۲۰)

" مبارزه به خاطرتنظیم سیاست مالی سالم... و گذار بسوی اقتصاد بازار آزاد در کشور. " (همانجا - صفحه ۲۶)

" سمتدهی علمی پلانگذاری اقتصاد کشور به منظور استفاده بجا و موثر از امکانات ومساعدت های مالی و تخنیکی جامعه جهانی " (همانجا - صفحه ۲۶)

" توجه به جلب و جذب سرمایه های خصوصی اعم از داخلی و خارجی به منظور رفع فقر، بیکاری و ایجاد زیربنای مطمئن اقتصاد در کشور " (همانجا - صفحه ۲۸)

کسانی که اینقدر شیفته " سکتور خصوصی "، " اقتصاد بازار آزاد" و " جلب سرمایه های خصوصی داخلی وخارجی" هستند و چشم به " امکانات و مساعدت های مالی و تخنیکی جامعه جهانی " دوخته اند، باید که حامی دین باشند، زیرا دین بهترین ابزار برای حفظ ملکیت شخصی است. در جامعه طبقاتی استثمارگر و استثمار شونده نمی توانند باهم برابرباشند. تا زمانی که هر گونه امکان استثمار یک طبقه توسط طبقه دیگر و کلا بافت طبقاتی جامعه از بین نرود، برابری واقعی وعملی میان افراد جامعه نمی تواند وجود داشته باشد.

مارکس به صراحت اظهارمیدارد:

" تا زمانی که سه اختلاف بزرگ وجود دارد، تا وقتیکه مناسبات تولید هنوز کاملا از حق بورژوائی آزاد نشده، تا زمانیکه اختلاف و نابرابری هائی که میراث جامعه کهن هستند کماکان موجودند، تا زمانیکه تولید و مبادله کالا و قانون ارزش ادامه حیات میدهند، حتی اگرمحدود شده باشند (تاکید از ما است) امکان ظهور شکل های جدید استثمار وجود خواهد داشت و نمایندگی در دفاع از این مناسبات استثمارگرانه تولید سربلند خواهد کرد و نهایتا برای استقرار حاکمیت طبقاتی متفاوت تلاش خواهد کرد. "

هدف اساسی مارکس این است که انقلاب باید هدف نابودی تمامی طبقات و تمایزات طبقاتی، تمام مناسبات تولیدی که این طبقات برآن استوارمی باشد و حتی تمام ایده ها و افکاری که از این مناسبات ناشی می شود، را دنبال نماید. اگر انقلاب تمامی طبقات، مناسبات طبقاتی و افکار و عقاید ناشی از این سیستم را بطور کلی نابود ننماید و بخواهدآن را محدود کند، شکل جدیدی از استثمار سربلند نموده و تحت سلطه قرار گرفتن زحمتکشان حتمی است. همانطوریکه از شوروی خروشچفی و چین تینگ شکل جدید استثمار سر بلند نمود و زحمتکشان را در قید و اسارت بورژوازی قرارداد. لنین خاطرنشان میسازد که:

" تولید کوچک، سرمایه داری و بورژوازی را هر روز، در هر ساعت، بطور خود بخودی و در سطح وسیع پدید می آورد. "

(نقل از : " اقتصاد سیاسی رابیاموزیم " - صفحه ۲۲)

دولت چیزی نیست که از خارج بر جامعه تحمیل شده باشد. دولت محصول انتاگونیزم طبقاتی است. دولت بیانگر آنست که جامعه به طبقات تقسیم شده است. هر دولتی خواهان حفظ منافع یک طبقه خاص است. دولت های طبقات استثمارگر همیشه می کوشند تا برخورد ها را تخفیف دهند و توده های زحمتکش را در محدوده " نظم" نگاه دارند. بناء " تقویه سکتور خصوصی"، " اقتصاد بازار آزاد " و " جلب کمکهای جامعه جهانی" چیزی نیست جز استثمار بیرحمانه زحمتکشان افغانستان و تحکیم منافع اشغالگران و رژیم دست نشانده، این نماینده فیودالان و بورژواکمپرادورها. امروز افغانستان از طرف امپریالیستها به رهبری امپریالیزم امریکا اشغال گردیده و آنها بر تمام شئون زندگی اعم از وسایل تولید مادی، سیاسی و فرهنگی تسلط مستقیم حاصل نموده اند.

" طبقه ایکه وسایل تولید مادی را در اختیار می گیرد، بلا فاصله صاحب وسایل تولیدی فکری میگردد. به همین ترتیب افکار آنانی که از وسایل تولید فکر محروم اند، به همان سرعت تحت انقیاد این طبقه مسلط قرارمی گیرد. "

(مارکس و انگلس – ایدئولوژی آلمانی – انتشارات سوسیال – صفحه ۷۵)

"حزب متحد ملی افغانستان" می خواهد که "سیاست مالی و سالم" را تنظیم نماید و از این طریق اقتصاد کشور به " سوی اقتصاد بازارآزاد" گذرنماید. آیا گردانندگان این حزب نمی دانند که " بازار آزاد " اقتصادی در چنین جوامعی به منظور غارت کامل و فقیر نمودن مطلق زحمتکشان می باشد. نظر به هائیتی بیندازید. حمله " بازار آزاد " و سرمایه های امپریالیستی امریکا بر هائیتی، روستاهای این کشور را به نابودی سوق داده و تولید مواد غذائی این کشور را تقریبا بصورت کامل از میان برده است، در حالیکه زمانی این کشور از لحاظ تامین مواد غذایی خود کفا بود. اکثریت مردمان هائیتی امروز گرسنه میخوابند.

هشت سال عمر رژیم دست نشانده در افغانستان به خوبی نشان دهنده ویرانی دهات و فقیر شدن زحمتکشان این کشور میباشد. چنانچه توده ها به علت عدم کار و نبود لقمه نانی بطور روز افزونی دهات را ترک نموده و در شهرها و اطراف آن بخاطر فروش نیروی کار شان جابجا شده اند. اما "حزب متحد ملی افغانستان" می خواهد که از طریق " جلب و جذب سرمایه های خصوصی" داخلی و خارجی و " اقتصاد بازار آزاد" به " فقر و بیکاری" خاتمه بخشد. اینها علت فقر و بیکاری توده ها را در عدم " اقتصاد بازارآزاد" می بینند، در حالیکه تسلط نظام اقتصادی اجتماعی مستعمراتی – نیمه فئودالی و یا نیمه مستعمراتی – نیمه فئودالی افغانستان علت اساسی همه بد بختی های مردمان این کشور را تشکیل میدهد.

امروز از یکسو ستم ملی اشغالگرانه امپریالیستی و ستم و استثمار طبقاتی بر مردمان این سرزمین تحمیل گردیده و از سوی دیگر ستم شوونیستی مرد سالارانه بر زنان و ستم شئوونیستی ملیتی بر ملیت های تحت ستم تحمیل گردیده است که این خود بیانگر ستم ملی – طبقاتی– جنسی و شوونیستی نظام اقتصادی – اجتماعی موجود می باشد. تا زمانی که این سیستم پا بر جا بماند، نجات توده های خلق از فقر و بیکاری اساسا ممکن و میسر نیست.

مرامنامه و اساسنامه " حزب متحد ملی افغانستان" حتی حاضرنیست که یک کلمه در باره علت اساسی فقر توده ها صحبت نماید. ما نه تنها مسئولیت داریم به توده ها توضیح دهیم که علت اساسی همه بد بختی شان در این سیستم نهفته است و درین راستا وظیفه عمده تبلیغی و ترویجی ما تبلیغ و ترویج همه جانبه برای بیرون راندن نیروهای اشغالگر و سرنگونی رژیم دست نشانده از طریق برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی است. حزب انقلابی باید در اجرای عملی چنین برنامه ای پیش گام باشد. مطابق بینش انقلابی پرولتری، شناختاندن درست جهان و جامعه توسط یک فرد و یا تشکیل انقلابی به مردم کافی نیست، بلکه یافتن راه درست تغییر و تحول انقلابی آنها و شناختاندن این راه به مردم و پیش گام شدن در تطبیق عملی آن نیز لازم و ضروری است. در حالیکه " حزب متحد ملی افغانستان" دیدش مبنی بر شناختاندن درست جهان و جامعه به مردم نیست، چه رسد به تغییر و تحول انقلابی آن. در حقیقت " حزب متحد ملی افغانستان" یک حزب کاملا ارتجاعی است که یک بیراهه انقیاد طلبانه و تسلیم طلبانه ملی و طبقاتی را اختیار نموده است. این حزب با طیب خاطر چنین راهی را بخاطر حفظ منافع امپریالیستها و خاینین ملی اختیار نموده و دیگران را نیز تشویق می نماید تا این راه را انتخاب کنند.

خیانت می تواند از سر ناآگاهی و ناتوانی بخش هایی از مردم و اغواشدن شان توسط عوامفریبان نیز صورت گیرد. راه مقابله با آن آگاه سازی و توانمند ساختن مردم نا آگاه و ناتوان است. اما بنیانگذاران " حزب متحدملی افغانستان" آگاهانه دست به وطن فروشی و خیانت ملی زده اند. اینها وطنفروشان اصلاح ناپذیر اند و باید آماج مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران و خاینین ملی قرارگیرند. ما به این گفته سخت اعتقاد داریم که:

" این خواست و وظیفه ماست که تا هنگامی که تمام طبقات کم و پیش مالک از مواضع حاکمیت شان رانده نشده اند، تا هنگامیکه پرولتاریا قدرت دولتی را تصاحب نکرده است و تا هنگامیکه به هم پیوستگی پرولتاریا تا به آن حد پیشرفت نکرده است که... نه تنها در یک کشور بلکه در تمام کشورهای عمده دنیا رقابت بین کارگران این کشورها را از بین ببرد و دست کم نیروهای مولده کلیدی را در دست کارگران متمرکز کند، این انقلاب را پیگیری کنیم. ما نمی توانیم منازعات طبقاتی را مسکوت گذاریم، بلکه خواستار از بین بردن طبقات هستیم. نمی توانیم صرفا جامعه را اصلاح کنیم، بلکه باید جامعه نوینی بسازیم. "

(کارل مارکس و فرید ریش انگلس – درباره جنبش دموکراتیک و پیکار انقلابی کارگران – صفحات ۵– ۶)

" حزب متحد ملی افغانستان"را با گفته های مارکس و انگلس کاری نیست. آنها میخواهند که این گفتار را معکوس نموده به توده ها و نسل جوان کشور تفهیم کنند که یگانه راه بیرون رفت از " فقروبیکاری" زحمتکشان " جلب وجذب سرمایه های خصوصی اعم از داخلی و خارجی " و آنهم از طریق" اقتصاد بازار آزاد " میی باشد. اینها هیچگاه خواستار از بین بردن طبقات نیستند. بلکه می خواهند منازعات طبقاتی را مسکوت گذارند و پرده ساتری روی تجاوزات اشغالگران امپریالیست بکشند. در شرایط مشخص افغانستان مستعمره، آنها نه تنها حمایت خویش را از مالکیت خصوصی اعلان نموده و خواهان " اقتصاد بازارآزاد" اند، بلکه از همه زحمتکشان می خواهند تا راه انقیاد را در پیش گرفته و در مقابل امپریالیزم امریکا سرتعظیم فرود آورند و از او بخواهند که برای شان اجازه مبارزات " مسالمت آمیز قانونی " را بدهد. اینها خصومت کامل خویش را با احزاب وسازمانهای غیرراجسترشده و مخفی کاملا آشکارا اعلان نموده اند. در حالیکه ما نمی توانیم بدون یک تشکل سیاسی مخفی حقیقت را به توده ها تفهیم نمائیم، زیرا امپریالیستها وخائنین ملی مبارزه و حق آزادی بیان وعقیده را به روی نیروهای انقلابی و بخصوص کمونیست ها بسته اند. در قانون کذائی ساخته و پرداخته امپریالیست ها قید شده که هیچ " قانون خلاف شرع اسلام" را نمی پذیرند. این بدان معنی است که به انقلابیون و کمونیست ها حق مبارزات علنی داده نمیشود. حق مبارزات قانونی فقط به آنهائی داده می شود که در مسیر اهداف غارتگرانه اشغالگران و خائنین ملی در حرکت اند. لنین به کرات بیان نموده که انقلابیون باید دارای تشکلات انقلابی بوده و از برآمد انقلابی توده پشتیبانی نمایند. او می نویسد:

" پشتیبانی از هر برآمد انقلابی توده یی، بسط و توسعه و تشدید آن، ایجاد سازمان های غیرعلنی که بدون آن حتی در کشورهای " آزاد" هم نمی توان حقیقت را به اطلاع مردم رساند: این است تمام برنامه عمل سوسیال دموکراسی..." (تاکیدات از لنین است) (اپورتونیزم و ورشکستگی انترناسیونال دوم– صفحه ۳۹۰)

" حزب متحد ملی افغانستان" به هیچوجه مایل نیست در مورد کار عظیم منحصر به کارگران و بقیه زحمتکشان(جنگ مقاومت ملی مردمی و

انقلابی) بحثی داشته باشد. پرنسیپ اساسی آنها خوف از انقلاب است. رهبری این حزب باند جاه طلبی است که به دنبال چوکی و قدرت در اطراف امپریالیست ها موس موس می کند. به همین سبب به دنبال سائر احزاب راجسترشده و کاملا علنی و مبارزات مسالمت آمیز و علنی میدوند. اینها میخواهند که سازمانها و احزاب مخفی و انقلابات قهری را یک هیولا توصیف کنند. در حالیکه خودشان ازهیچگونه جنایت و خیانت دریغ نمی کنند. تاریخ ۱۴ ساله قدرت شان درافغانستان این رابه خوبی به نمایش گذاشت.

خصلت اساسی اپورتونیزم گریز از انقلاب و اعمال انقلابی است. به همین خاطر اپورتونیست ها دارای هیچ نوع اصول معین و ثابت نیستند. آنها مطابق به هر شرایط زمانی و مکانی خود را عیار می نمایند و به زود ترین فرصت عقب نشینی نموده و تمام ایده های گذشته را باطل اعلام می کنند. چنانچه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" وقتیکه قدرت سیاسی را دردست گرفت، علاوه براینکه رنگ بیرق را به رنگ سرخ تبدیل نمود، بلکه درختان، دروازه دکانها و دروازه خانه ها را در شهر ها سرخ گردانید. اما در ظرف چند سال علاوه بر اینکه بیرق رنگ باخت، " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" به " حزب وطن " و شعارهای" نان، لباس، خانه " به شعارهای اسلامی تبدیل گشت. "حزب متحد ملی افغانستان" که میراثدار " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" است تا سرحد به رسمیت شناختن"دین"، " مالکیت خصوصی" و " اقتصاد بازارآزاد" پیشرفته و بدتر از آن مانند گذشته به انقیاد ملی تن داده،تسلیم طلبی ملی و طبقاتی را اختیارنموده است. گردانندگان این حزب شعارهای دروغین " دفاع از کارگران و دهقانان " را که در زمان قدرت شان مطرح می کردند، کاملا کنارگذاشته و حتی یک مرتبه نامی از کارگران، دهقانان و اصلاحات ارضی نمی گیرند. لنین در مورد اپورتونیزم می نویسد:

" مشکل است مچ یک نفر اپورتونیست را با فورمول گرفت. وی به آسانی هر فورمولی را امضا می کند و به آسانی هم عقب نشینی می نماید. اپورتونیزم همانا عبارت است از فقدان اصول معین و ثابت " (تاکید از لنین است)

(لنین – مجموع آثار و مقالات – چه باید کرد – صفحه ۱۲۷)

بخاطر این خصلت ذاتی است که" حزب متحد ملی افغانستان" با احزاب و سازمانهای انقلابی مخفی به ستیزه جوئی می پردازد و کسانی را که علیه اشغالگران و خاینین ملی دست نشانده به مبارزه بر می خیزند، متهم به " خیانت ملی" نموده و علیه آنها همسو با امپریالیستهای اشغالگر اعلام مبارزه می نماید.

امروز به وضوح دیده می شود که امپریالیستهای اشغالگر بخاطرمنافع شان درافغانستان بالای نیروهای جنایتکارارتجاعی جهادی، خلقی، پرچمی و بخشی از طالبان تسلیم شده، بیروکراتهای مرتجع و کهنه کار و تسلیم شدگان قبلا شعله ئی متکی گردیده اند. در شرایط کنونی بهترین نیروی آماده به خدمت برای اشغالگران همین ها اند.

امروز امریکای" دموکرات"، " آزاد" و " متمدن" چه می کند؟ به وضوح دیده می شود که استقلال و آزادی کشورها را سلب نموده و آنها را تحت قیمومیت خویش در می آورد و به غارت و چپاول منابع طبیعی شان پرداخته و بر خائن ترین و دیکتاتور ترین افراد و نیروها متکی می شود. جائیکه منافعش تقاضا نماید از بنیادگرایان مذهبی پشتیبانی و حمایت می کند و جائیکه طبق آمال و آرزویش نباشد علیه آن ها می ایستد. در عراق صدام حسین سکولار را سرنگون میسازد و بنیادگرایان مذهبی و آخوند ها را قدرت می بخشد، اما در فلسطین برعکس آن عمل می کند. در رابطه با چین، " اوباما " می خواهد که با رهبر مذهبی تبت مستقیما ملاقات نماید، تا حدی که با عکس العمل شدید دولت ارتجاعی چین مواجه می شود. برهمه کس روشن است که چرا " اوباما " میخواهد با رهبر مذهبی تبت ملاقات کند.

هر زمانیکه توده ها در مقابل خود سری های امپریالیستها و خائنین ملی ایستاده اند، فریاد آنها در باره " امنیت وصلح " بلند شده و امپریالیستهای "دموکراسی" خواه و" آزاد" از طریق زمین و هوا با همکاری وهمیاری خائنین ملی به سرکوب توده ها پرداخته اند و این سرکوب همچنان ادامه دارد. در چنین شرایط ترور، اختناق و انقیاد ملی، سخت معتقد هستیم که:

" اصل جدی سازمانی برای کارکنان جنبش ما باید عبارت باشد از: پنهانکاری بسیارشدید، گزین کردن بسیار دقیق اعضا و آماده نمودن انقلابیون حرفه ای. هرگاه این صفات موجود باشد، چیز دیگری هم تامین خواهد بود که از " دموکراتیزم" بالا تراست و آن: اعتماد کامل رفیقانه در بین انقلابیون است و این موضوع برای ما ضرورت قطعی دارد. " (لنین – مجموع آثار و مقالات – چه باید کرد – صفحه ۱۲۷)

البته نباید اینگونه برداشت نمود که ما هرگونه مبارزات علنی را رد می نمائیم. اصل عمده مبارزات ما را مبارزات مخفی طبق رهنمود لنینی فوق تشکیل میدهد، اما در هر شرایط و اوضاع، ما از هر برآمد انقلابی توده ها حمایت می نمائیم و تا جائیکه بتوانیم و امکان داشته باشد از راه اندازی تظاهرات و اعتصابات و یا شرکت در تظاهرات و اعتصابات براه افتاده دریغ نمی نمائیم. زیرا ما معتقد به جنگ مقاومت ملی مردمی وانقلابی هستیم. حتی در شرایط مقاومت مسلحانه، از مقاومت های غیرمسلحانه (راه اندازی تظاهرات و اعتصابات) نیز باید استفاده نمود. در شرایط کنونی باید تمامی اشکال مبارزات سیاسی را در خدمت به پیشبرد مبارزات تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی، مردمی و انقلابی قرار داد.

چیزی که امروز در جلو چشم " حزب متحد ملی افغانستان" جلوه گر گردیده و در تبلیغات وعمل این حزب همه چیز را غبارآلود نموده، همانا " دموکراسی" " اقتصاد بازارآزاد" و"مبارزه علیه تروریزم" است. این حزب در زیر این شعارهای کاذبانه امپریالیستی همه چیز را وارونه جلوه می دهد. رسالت نیروهای انقلابی است که ماهیت ارتجاعی و ریاکارانه دموکراسی و آزادی ای را که امپریالیستها و خائنین ملی تبلیغ می نمایند، افشا کنند و راه بیرون رفت از بدبختی و اسارت را به توده ها نشان دهند.

واقعیت های تاریخی جوامع بشری به خوبی نشان دهنده این حقیقت است که تا وقتی بافت طبقاتی، کرکتر واقعی جامعه باشد، هرگونه تبعیض(طبقاتی، جنسی، ملی وملیتی) علیه توده ها اعمال می گردد. تمام این واقعیت های تلخ ریشه در مناسبات اجتماعی تولیدی کنونی دارد. تا زمانیکه علیه این مناسبات ظالمانه و برای براندازی اساسی آن مبارزه جدی واصولی صورت نگیرد، آزادی و برابری امکان پذیرنبوده و نیست. تا زمانیکه بی عدالتی اجتماعی و نابرابری اجتماعی از بین نرود، نمی توان به برابری کامل دست یافت.

"سازمان انقلابی افغانستان"
گسست ناقصی از
"سازمان رهایی افغانستان"

بحث حزب پیرامون چگونگی گسست " سازمان انقلابی افغانستان " از "سازمان رهایی..." صفحه ۱۲

سنتریزم ضد مائوئیستی یک انحراف دیرپا در جنبش چپ افغانستان

بحث حزب پیرامون سنتریزم مسلط بر " سازمان کارگران افغانستان " در مورد " مائوئیزم" صفحه ۱۹

نشست تپه پاریس، یک شکست پرولتاریا

موضعگیری " حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان " در مورد جلسه " کمیته مرکزی حزب کمونیست نیپال (مائوئیست متحده) " صفحه ۲۸

تئوریزه کردن بافت محدود روشنفکرانه یک انحراف خطی است

نقد سرمقاله شماره سیزدهم دوره نشراتی دوم " پیکار جوانان " (نشریه عمومی جنبش انقلابی جوانان افغانستان) صفحه ۳۵

کمک به زلزله زدگان هائیتی بهانه ای برای تجاوز و اشغالگری

مقاله تحلیلی، پیرامون نا امنی جهان تحت سلطه امپریالیزم ، در راس امپریالیستهای امریکایی صفحه ۳۷

نقد مرامنامه و اساسنامه " حزب متحد ملی افغانستان"

صفحه ۳۹

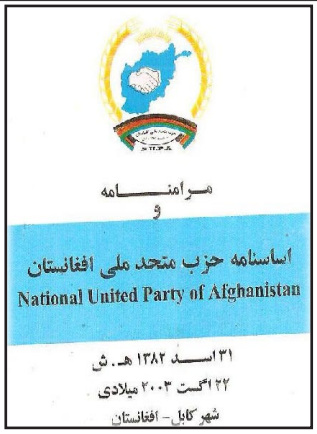

وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان :

WWW.SHOLAJAWID.ORG

ایمل آدرس شعله جاوید :

Sholajawid2@hotmail.com

آدرس پستی نشریه انترناسیونالیستی جهانی برای فتح :

AWTW- Gloucester Street - LONDON WC1N 3XX UK.

وبسایت جهانی برای فتح :

WWW.AWTW.org

آدرس پستی حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

Postfach 900311
51112 Koln GERMANY

وبسایت حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

WWW.SARBEDARAN.ORG